۳/۱

کتاب سیاحت فارس و عراق

۲۴

۳۱

کتاب مساحت نادری دوران

۲۴



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله الطیبین
الطاهرین وعلی ابن عمه وخلیفته بلافصل علی بن ابیطالب امیر المؤمنین
و اولاده المعصومین بعد از ادای مراسم حمد و ثنا کردگار و وظیفه
مرضیه عباد بمقتضای سپاس داری سالك طریق سداد و رشاد اند
بر رای جهان آرای ارباب خرد و ذوی العقول مخفی نماناد که مهندس
حکمت لم یزل بمحض اجرای دو لفظ کاف و نون چندان بدایع
صنایع از کتم عدم بدایره وجود ممثل کرده که بفحوای وان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها تعدادش بهیچ خاطری نگنجد و احدی

بمیزان

بمیزان خیال و قیاس نگنجد بلی هرکرا بصیرتی بسیرت اهل
دانش است علی قدر مراتبه ادراك و استبصار در مدارج
علویه و مرکز سفلیه اینما شاء وحیث ما شئت اقتباس و
اذخار میتوانند ما به التفاوت والتغایر انست که آنانکه
بنور هدایت و شرف دین اسلام محلی و بنور العلم نور یقذفه
الله علی قلب من یشاء محلی میباشند در علو مدارج و سمو
معارج ذوی مرتبه اعلا الشهاده بلکه دم از قاب قوسین او
ادنی میزنند و مترنم بنغمه انا اصغر من ربی بسنتین کوس
الوهیت و نبوت باشد میشوند و نغمه انا خالق السموات
والارض میکردند که نوریان و ملکوتیان را جا نبند و عالم
بام لاهوت و قلم بربالها ناسوت میکذارند و آنان که ممالك
مملکت احساس و سالك سبیل وهم و قیاس هستند در مرکز
سفلی سجن عالم شهود و منابعات نامعدود مبتلایند که نفایات
مرنها بعابرا طالبند درین مرتبه قدم از بساط و فرشنا الارض

بناء طایبه میکذارند و بهمند سیر تماشای ابنیه و اوده به
خود را مشغول و خورسند داشته اند کل حزب بما لدیهم
فرحون خواصه که حسب الفرمان واجب الاذعان اولو الامر
مقتدر و صاحب شوکت شهنشاه غیور پادشاه جمجاه اسلام
پناه کیوان بارکاه فلک خرکاه ملائک سپاه معدلت دستکاه
عرش پایکاه خاقان الخواقین و سلطان الارضین قهرمان
الماء والطین المحروسه من رشحات احسانه والمتلمعه
من لمعات سنانه السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
محمد شاه الغازی روحنا و روح العالمین فداه خلد الله
ملکه و دولته ما دام السماء رفعت والجبال نصبت والارض
سطحت بلا زالت رایات جلاله و نصرته الی یوم القیمة
اما بعد این کتابچه ایست در ذکر مساحت فارس
عراق مشتمل بر دو بابست باب اول در بیان مساحت
فارس و آن نیز مشتمل است بر پنجاه و سه فصل فصل اول

در بیان

در بیان مساحت راه اصفهان الی قریه بیچه فصل
دوم در بیان مساحت قریه مهیار و عرض راه آن فصل
سیم در بیان مساحت قصبه قمشه و عرض راه آن فصل
چهارم در بیان مساحت قریه مقصود بیک و عرض راه آن
فصل پنجم در بیان مساحت قریه امین اباد و عرض راه آن
فصل ششم در بیان مساحت ایزدخواست و عرض راه آن
فصل هفتم در بیان مساحت شولکستان و عرض راه آن فصل
هشتم در بیان مساحت اباده و عرض راه آن فصل نهم در بیان
مساحت سورمق و عرض راه آن فصل دهم در بیان مساحت
قریه فارغه و عرض راه آن فصل یازدهم در بیان مساحت بعضی
ابرقوه فصل دوازدهم در بیان مساحت شهر ابرقوه فصل
سیزدهم در بیان مساحت قریه مهرآباد و عرض راه آن فصل
چهاردهم در بیان مساحت ده بید و عرض راه آن فصل پانزدهم
در بیان مساحت خان کرکان و عرض راه آن فصل شانزدهم

در بیان مساحت مشهد ام النبی و تخت سلیمان و عرض راه
آن فصل هفدهم در بیان مساحت قریهٔ کهن و عرض راه آن فصل
هیجدهم در بیان مساحت قریهٔ ناروق و عرض راه آن فصل
نوزدهم در بیان مساحت تخت جمشید و عرض راه آن فصل بیستم
در بیان مساحت بند امیر و عرض راه آن فصل بیست و یکم در بیان
مساحت قریهٔ زرقان و عرض راه آن فصل بیست و دوم در
بیان مساحت راه زرقان الی شهر شیراز فصل بیست و سیم در بیان
مساحت بلدهٔ شیراز حنث طرانه و حومه آن فصل بیست و چهارم
در بیان مساحت خان زنیان و عرض راه آن فصل بیست و پنجم
در بیان مساحت دشت ارژنه و عرض راه آن فصل بیست و
ششم در بیان مساحت قصبهٔ کازران و عرض راه آن فصل بیست
و هفتم در بیان مساحت قلعهٔ سفید و عرض راه فصل بیست و هشتم
در بیان مساحت قریهٔ کمارج و عرض راه آن فصل بیست و نهم در بیان
مساحت کنار تخته و عرض راه آن فصل سی ام در بیان مساحت
دالکی

دالکی و عرض راه آن فصل سی و یکم در بیان مساحت برازجان
و عرض راه آن فصل سی و دوم در بیان مساحت قریهٔ احمدی
و عرض راه آن فصل سی و سیم در بیان مساحت بندر مبارکه
ابوشهر و مضافات و عرض راه آن فصل سی و چهارم در بیان مساحت
بندر دفریه عسکری و عرض راه آن فصل سی و پنجم در بیان
مساحت بندر ریک و عرض راه آن فصل سی و ششم
در بیان مساحت بندر گناوه و عرض راه آن فصل سی و
هفتم در بیان مساحت بندر حصار و عرض راه آن
فصل سی و هشتم در بیان مساحت بندر دیلم و عرض راه
آن فصل سی و نهم در بیان مراجعت به بلدهٔ مبارکه
ابوشهر و حرکت از آنجا و مساحت قلعهٔ لیلات و عرض راه
آن فصل چهلم در بیان مساحت قریهٔ باشی و عرض راه
آن فصل چهل و یکم در بیان مساحت تیخوه و عرض راه آن
فصل چهل و دوم در بیان مساحت کوکان و عرض راه آن

فصل چهل و سیم در بیان مساحت بزدغان و عرض راه
آن فصل چهل و چهارم در بیان مساحت چاه پی و عرض
راه آن فصل چهل و پنجم در بیان مساحت بردستان
و عرض راه آن فصل چهل و ششم در بیان مساحت
بندر کنگان و عرض راه آن فصل چهل و هفتم در بیان مساحت
بندر طاهری و عرض راه آن فصل چهل و هشتم در بیان
مساحت بندر عسلویه و عرض راه آن فصل چهل و نهم
در بیان مساحت بندر نابند و عرض راه آن فصل پنجاهم
در بیان مساحت قریه کره و عرض راه آن فصل پنجاه و یکم
در بیان مساحت کاوبندی و عرض راه آن فصل پنجاه و
دوم در بیان مساحت قلعه بید ده و عرض راه آن
فصل پنجاه و سیم در بیان مساحت بندر شیو و محمد تبه
و عرض راه آن

فصل اول

بتاریخ بیست هفتم
شهر جمادی الاول مطابق سیچقان ایل ۱۳۵ از دار السلطنه
اصفهان

اصفهان حرکت و روانه قریه بیچه من محال دار السلطنه
مذکور گردید و مسافت راهش مساوی چهار فرسنگ تمام است
و مسافت فیما بین قریه مذکوره و عقبه مشهوره بارچینی
یک فرسنگ تمام بتقریب بجهت مرتفع اصفهانک است و در آن
صحرا کوهیست مشهوره بکوه صفه و بین اوّمین کوه مذبوره تل
و ماهوریست که بهزار دره مشهوره و حایل است میانه جرگره
اصفهان و صحرای مرتفع اصفهانک و دشتیکه کوه صفه در آن
واقع است و تمامت تلال مذبوره اتصال بکوه صفه دارد
بنا به انگشتان پای انسان نسبت بسایر اعضا و شوارع آن
مکان الی اصفهان و عقبه ارچینی صاف و مسطح و حالت آب
در آن صحرا انا با بیست مکرر آب بیچه که آن نیز تلخ و شور است
اما دو آب انبار در قریه مذکوره ساخته اند که آبش
مصداق هذا عذب فرات شیرین و خوشگوار و اهل آن
قریه را پیشتر آنان ما به شرب و مدار است و بطوریکه تحقیق

از آب باران است زیرا که از خارج آب شیرین به اینجا نمی
آید فصل دوم بعد از حرکت از قریه بیچه روانه محال
مهیار که این منزل مساوی پنج فرسنگ از محل سکنای روز
گذشته دور و بقدر یک فرسنگ از قریه مذبوره عبور
وارد عقبه ارچینی و بالای عقبه مذبوره آب انبار است که
بر روی سنگ کوه ساخته شده و محاذی آب انبار برج کوچک
مدوری است که بجهة مستحفظین طرق و شوارع ساخته اند و در پناه
برج مذکور عده معدودی از تفنگچی است و در اینجا کوهیست
با شکوه که مسمی به کلاه قاضی است و عقبه مذبوره و شاه راه آن
سمت غربی آن کوه واقع است و قبل از رسیدن به آب انبار قلیل راهی
صعب و سنگلاخ که بردن توپخانه خالی از اشکال نیست و همین
قدر که توپخانه از اینجا گذشت باقی راه بسهولت و آسانی میرود
و راهی دیگر هم که اندکی مسافتش بیشتر از این راه است در سمت
شرقی کوه مذبور واقع که حرکت دادن توپخانه از آن راه بهتر

از راه

از راه سمت غربی است بعد از گذشتن از این ورطه
مشکله عقبه ارچینی راه اندکی روی به نشیب در میان
کوه به طرف جنوب میرود تا بجائی میرسد که مسمی به بوزه
سنگ شاه است بعد از گذشتن از بوزه مذبوره
صحرائی است وسیع الفضا کسراب بقیعة یحسبه الظمآن
ماء که همه جهت زمین آن صحرا شوره زار و کویر است
و از طرف یمین همین راه بفاصله یک فرسنگ زنجیره
کوهی است که کشیده شده و اتصال دارد به کوه کلاه قاضی
و قریب به مهیار کوهیست مشهور به امام زاده و در سمت
شمال کوه مزبور قریه خرابه چندی است که مطلقا آبادی
ندارد و مهیار در سمت جنوب این کوه و کوه دیگری که
موسوم به کلاه و رشتی است واقع است و کاروانسرائی
در اینجاست که مسافتش تا مهیار بقدر یک تیر پرتاب
است و باغستان بسیار در سمت جنوب کاروانسرا واقع است

وابش قلیل واندک است که کفایت بساتین و محصولات
انجا را نمیکند و حوالی کاروانسرای مزبوره آب انبار است
که ابش بسیار ناگوار و متعفن است فصل پنجم بعد از
حرکت از مهیار روانه محال قمشه واز منزل مزبوره
الی شهر قمشه مسافت پنج فرسنگ تمام است وراهش
سنگ و زمینش هموار و مسطح که باد از فضا دوالی الارض
کیف بسطحت صید هد وسمت غربی این راه زنجیره کوهیست
که مسافتش از راه بقدر یک ربع فرسنگ است واین زنجیره
همه جا کشیده شده و هم راهست الی شهر قمشه و ایضا
سمت شرقی راه زنجیره کوهیست که بعد و مسافتش از راه
زیاده از سمت غربیست و همه جا با راه هم راه و کشیده
شده است تا اسیای مشهوره باسیای شاه و در میان کار این
راه از مهیار تا قمشه الی زیف سوای یک جوی آب که سر
چشمه آن در زنجیره کوه سمت شرقی که موسوم باسیه است

واقع

واقع و آب مزبور اندکی شور است و در ان نواحی سوای
این آب ابی دیگر یافت نمیشود و تمامی زمین این راه غرزی
و ریع و ماسه است و بفاصله نیم فرسنگ با صل قمشه
جا نیست باصفا و مکا نیست با فیض که هوایش جان
فزا و نسیمش غمزدا و مدفن امام زاده واجب التعظیم و
لازم التکریم شاه رضا است که حالا بنعل هم [illegible] به سبب امام
زاده موصوف همین مکان با فیض بشاه رضا معروف است
واین مکان با صفا بیرون کوهی واقع است که آب انجا
از بیخ همان کوه از چشمه جاری میشود الحق آبش بسیار
صاف وشیرین و گوارا است وبیک حوض آب بزرگ در ان
صحن واقع و ماهیان بسیار در ان چشمه و حوض است
مشهور است که اگر کسی کردن بی حرمتی به صید نمان ماهیها
را از ند خود را چون ماهیان بدام صیاد اجل اندازد
چنانچه اعتقاد اهالی انجا اینست واین نقره را مجرب

میشمارند و خود احتراز از صید ماهی اینجا میدارند

فصل چهارم بعد از ورود بقمشه یکروز در آنجا توقف
و آنچه بدقت صحرا و حومه قمشه ملاحظه شده اینست
که اطراف شهر اراضیش از اثر سیلاب بمثابه خراب
بریده بریده است و این شهر قریب یکی هست که مسمی به
دملا است حصارش مستحکم و بدون خندق است آب
توابع قمشه بسیار اندک است و بقدر چهار فرسنگ
راه که از قمشه بسمت فارس حرکت میشود در عرض
راه قریه ایست موسوم بمقصود بیک قبل این چهار
فرسنگ را باید از دامنه کوه دملی گذشت و بفاصله
یک فرسنگ از این راه راهیست مسمی بشاه اباد که در
زمانیکه نواب حسنعلی میرزا لوای خودسری افراشته
و خیالات فاسد در کاخ دماغ خود انباشته بالشکر
معدودی با مخدوم بخیال مقاتله با عساکر حضرت ماشی

امده و عساکر فیروزی مال نیز با بهین روز فال فوج
فوج دکروه کروه همه جا قطع منازل و طی مراحل نموده تا
انکه بقریه مسمی بقاسمی چی که محاذی دره شورمند است
رسیدند تلاقی فریقین اتفاق افتاده همگی اتش افروز
نایره قتال کردیدند و در موضع معلوم توپچیان دوبنه
جنک با صولت شیر و جرات پلنک بدون تامل و درنک
باندا ختن توپ اتشبار آهنک و اغاز حمله و جنک
نمودند نواب سابق الالقاب تاب مقاومت نیاورده
جمعیتش بکلی متفرق و شکست فاحش در لشکرش پدید
امده همگی فرار برقرار اختیار کرده و از میان تنک
شورمندی کریخته و رشته حیات خود را کسیخته
و میان این دو راه صحرای وسیعیست که در وسط
آن صحرا رودخانه کوچکیست که مادر پیچ میرود و رود
مذکور قدری بسبب سستی کل آن زمین عمیق شده و سال

بسالی این بر عمقش می‌افزاید و عبور از انجا بعلت عمق و
سستی ته رودخانه خالی از اشکال نیست بلکه مطلقا
عبور نمیتوان نمود مگر انکه جسری ساخته که توپخانه
را از روی ان جسر بتوان برد **فصل پنجم** بعد از حرکت
از مقصود بیک روانه محال قریه امین اباد و جمعیت
قریه مذکوره مساوی دویست خانوارند و محاذی
درب قلعهٔ امین اباد کاروانسرائی است هشتی که هر
هر گوشه اش برجی است و در وسط قلعه و کاروان
سرای مزبور اب انباری و حوضیست که آبش نسبت بسایر
ابهای انجا خوب و نیکو و گوارا و سرد و مطبوع طباع اهل خبره است
فصل ششم بعد از حرکت از امین اباد روانه محال ایزد
خواست و مسافت این راه پنج فرسنک تمام است هرگاه شخص
مسافری که غریب انمحال باشد و ایزد خواست را ندیده
بصیرت ندیده باشد هنگام رسیدن بحوالی قلعه بفاصله

دو هزار

دو هزار ذرع ابدا شخص ملتفت نمیشود که چه مکان و چه گونه
جائیست بعلت انکه سوای بام خانهای واقعه در قلعه
و امامزاده مسمی بسید علی که در خارج قلعه است چیز
دیگر بچشم نمی افتد بعد از رسیدن و ملاحظه نمودن
انجای و مکان بسیار غریب و عجیب البنیان بنظر جلوه
و نهایت حیرت حاصل میشود زیرا که مشابهت دارد
بجزیره که میانه دره و گودی مبعی واقع شده باشد
و اصل این قلعه تپه ایست سنگی که خانها بر روی آن
ساخته شده است و جمیع خانهای انقلعه را چهار طبقه
بر روی هم ساخته اند و اصل ترکیب قلعه مزبوره شباهت
بجهازی و غرابی دارد با نحوی که طولش زیاده از عرضش
میباشد و کشیده شده است طولش از مشرق بمغرب و یک در
وانه دارد که بسمت غربی قلعه است و باید از روی پل کوچکی
داخل شد و اخشاب این پل بدست ساکنان قلعه است و باید

که بطور عاریت گذاشته هنگام شب اورا کشیک و روز میگذارند
و در حوالی قلعه مزبوره رودخانه ایست که مسمی بمجر است
و قلعه بسمت جنوب رودخانه واقع و سرچشمه رود
خانه مزبوره در دامنه کوه مروارید است که از سمت
مغرب می اید بطرف مشرق میرود و در پل کوچک پستی
که چهار دهنه طاق دارد از سنگ و اجر محاذی کاروان
سرایکه در خارج قلعه است بر روی رودخانه بجهة
معبر عام ساخته اند و کاروانسرای مزبوره سمت راست
رودخانه واقع است و چند مغاره در زیر قلعه از سنگ
کوه بجهت مکان دواب و اغنام بریده اند و چند شکفت
دیگر هم در کالهائی که سمت صحرا واقع است بریده که اکثر
محل سکنای اغنام و دواب است و ارتفاع دیوار قلعه
و کالهای جنبین دره از زمین مساوی شصت ذرع
است بالحاظ بالای کالها که سطح زمین صحرا است و بام

خانهای

خانهای قلعه مساویست و تشخیص مسافت تا هنگامیکه بر لب
کالها نرسد نمی فهمد که در اینجا قلعه است و عرض این دره
پانصد ذرع و زمینش قدری چمن و باقی فالیز کاریست
و چون میانه ایرانابادر و ابیورد خواست همیشه کمینگاه
بختیاریهای قطاع الطریق بوده و اسباب بجهة کاروانیان
حاصل میشد حال هم بسبب محفوظی محذور و باید
باحتیاط عبور نمود خاصه در وسط راه جایست مسمی
بکود ملوان که حتما انجا را باید باحتیاط رفت فصل
ششم بعد از حرکت از ابیورد خواست دروانه محال شوکستان
و فاصله فرسنگی مزبور درین شش فرسنگ تمام است صحرائی
است بی اب و وادی غیر ذی زرع بعد از قطع شش فرسنگ از
این راه از طرف راست بفاصله یک فرسنگ بپای کوه چشمه ایست
که قلیل اب از ان چشمه جاریست و انجا چند درخت در حوالی
چشمه مزبوره غرس نموده که از دور نمایان است و ان چشمه

موسوم بباغ ارزوست وکل آب شولکستان از دو رشته
قنات است و زیاده ازاین اب ندارد و اب قنات مزبوره
از میان شمال و مغرب جاریست و اصل راه در وسط دو
زنجیره کوه کوچک بسیار پست واقع است که ان کوهها مشابهت
کلی بهم دارد و این زنجیره همه جا کشیده شده است
تا شولکستان **فصل هشتم** بعد از حرکت از شولکستان
روانه محال اباده و جمعیت انجا مساوی چهار صد خانوار است
و قلعه اش خالی از استحکامی نیست و اطراف آن قلعه دوازده
پارچه ده است که هر دهی تخمینا پنجاه خانوار بیش نیست
در راه چوکه خرابهای چند است که از قراین خارجه متحقق
و ظاهر میشود که سابق برین نهایت ابادی و جمعیت را داشته
و الحق جای بسیار قابلیست و اب انجا از سه رشته قنات
است و باغستان بسیاری در سمت غربی و طرف میانه جنوب
و مغرب قلعه واقع و طول بساتین مزبوره یک فرسنگ تمام است

وضابط

وضابط این بلوک در سنوات ماضیه مقرب الخاقان ایلخانی
بوده و حال با عباس خان عرب است و اغلب مزروعات انجا
لم یزرع و مسلوب المنفعه است **فصل نهم** بعد از حرکت
از اباده با خاطری از اشفاق خدیو رعیت نواز مستوثق
روانه محال سورمق شده و اطراف قلعه مزبوره دوازده
پارچه ده است و سمت شرقی و شمالی و جنوبی آن قلعه را سیاه
منظم و بی نهایت منسق است و سمت غربی ان لم یزرع و طرف
شمال قلعه مزبوره قلعه خرابه ایست که بر روی تپه سنگی
بوده که میگویند در زمان پیشین این قلعه محل سکنای طایفه
مجوسیه بوده است و اطراف تپه مزبوره مغاره بسیاری
بوده که اثارش هنوز باقیست و زنجیره کوه پستی که سمت مغرب
واقع است از محاذی بلوک اقلید درجه درجه مرتفع بالاخره
کوهی بلند و باشکوه میشود و از همانجا تا شاه راه عظیمی است که
به مملکه شیراز میرود و راهیکه از اباده به سورمق می آید

بسیار صاف و هموار و مسطح و چون از سایر راهها قدری
گرم سیرتر است و برف در آنجا دوامی نیست هنگام فصل
زمستان عابرین از آن راه عبور مینمایند و ساکنین سودمق
مساوی چهار صد خانوارند و متوقفین اقلید یکهزار و پانصد
خانوار و قریب بقلعه سودمق رودخانه بسیار کوچکی
است که مسمی برود قلعه است **فصل دهم** بعد از حرکت از سودمق
روانهٔ محال فارغه و مسافت این راه چهار فرسنگ است
و بفاصله یکفرسنگ و یک ربع از محل سکنای رود گذشته
به عقبه کوهی که موسوم بگردنه فارغه است خواهی رسید
و بهیچ وجه عبور کردن و حرکت دادن توپخانه از آنجا
اشکالی ندارد مگر آنکه جزئی راهی است که گذشتن از آنجا
قدری مشکل است و اگر یکساعت چند نفر کلنگدار در آنجا
کار کنند راهش بسیار صاف و هموار که باسانی میتوان توپ را
از آنجا حرکت داد و راهی دیگر که سمت جنوب همین راه است

که آنهم

که آنهم داخل قریه فارغه میشود اشکالی چو دو مشکل‌تر از این
راه است و هنگام بیرون آمدن از این دهنه صحرائی بلند
و وسیع الفضا بنظر میاید که منتهی بصحرای کتنا ست
و سمت راست راه بفاصله سه ربع فرسنگ رودخانه کوچکی
است که موسوم برود کلیل است و کل این دشت وادی غیر ذی
زرع و دو سه قریه در حوالی این راه واقع است که خرم و
آبادی ندارد **فصل یازدهم** بعد از حرکت از فارغه روانه
محال ابرقوه و مسافت این راه پنج فرسنگ تمام است و تقریباً
دو فرسنگ آن از میان شمال و مشرق باید رفت بعد از آن
دو فرسنگ نیم بخط مستقیم بسمت شرقی باید رفت و تمامت
این دشت مسلوب المنفعه و لم یزرع است و آب در آن
نواحی نایاب سوای یک جوی آب که همه جا تا اصل شهر
ابرقوه همراه است و مسافت سه فرسنگ راه با برقو مانده
راه دو رشته میشود که یکی بسمت دار العباد یزد و دیگری

تا بقوه میرود و آن راهیکه بسمت یزد میرود میانه شمال و مشرق
است و راهیکه تا بافقوه میرود راست روی بمشرق باید رفت
فصل دوازدهم در بعد از رود در شهر ابرقوه • آنچه از روی
تحقیق و بصیرت ملاحظه شد اینست که سمت شمال ابرقوه
بفاصله هشت فرسنگ نقطه بیست و پنج درجه میل
بمغرب کوهیست بسیار مرتفع که موسوم بکوه اهلع است
و بفاصله چهارده فرسنگ از سمت شمال بقدر چهل
درجه میل بمشرق کوهیست بسیار بلند که منتهی بعلی آباد است
در راهیکه از ابرقوه به یزد میرود و از دامنه آن کوه است
و بفاصله پانزده فرسنگ سمت شمال نقطه هشتاد درجه
میل بمشرق کوهیست مرتفع که موسوم بکوه اردوزن است
و اصل وسعت شهر ابرقوه بمقداریست که بیست هزار [illegible]
نفر میتوانند در اینجا سکنا نمایند و حالا بقدر چهار هزار خانوار
بیش نمی‌نشیند الحق حصارش تنگ در شهر بندش دری یک

با دصر

پارچه سنگ و هیکل برجش هم چون از اسباب قلب شکن
دیگر حصارش چون اسفندیار در رویین تنی و چند جای
خندقش از سنگ بریده شده است و سمت میان شمال و مغرب
شهر ارک است و از آبادی شهر جدا و یکطرف شهر واقع
شده و طول ارک در بود دویست و پنجاه قدم و عرضش
یکصد و پنجاه قدم است و اصل زمین ارک یکپارچه سنگ و سنگش
بسیار صلب و سخت است و حصارش از سنگ و آجر بر روی
سنگ ساخته شده و قطر آن حصار چهار ذرع و فرغلها
بجهت تیر اندازی دارد لیکن جای توپ ندارد و چهار
گوشه ارکش چهار برج مدور راست و میان قلعه ایست
که حصار بند اساسش با دریچه کیوان دوم هم سری زدی
و با سرداران حصن حصینش با سپاه انجم لاف برابری نمودی
فلک گرد در خاک زیرش نگاه ∴ نخورشید افکند از سر
کلاه ∴ در بسیار حیرت و تعجب حاصل میشود که با اینگونه مخارج

کناره و این قسم استحکام را خبط کرده و غلط ساخته اند
اصل زمین ارک مساوی شش ذرع از زمین شهر و حوالی مرتفع است
و درون ارک را هیچ وجه آبی نیست و اهالی آنجا مذکور ساختند
که سابق بر این چاه آبی داشته است و جمیع عمارات و انبارات
و کشیکخانهای ارک بکلی خراب و منهدم شده است و قلیلی
هم انحصارش نیز خراب شده است و تمامت کوچهای شهر
و ارک از سنگهای بزرگ مفروش است که سواره باید بطور
احتیاط برود و زمین خارج شهر ماسه است و دهات بسیار
در حومه آنجا واقع و بینهایت منظم و منسق است و محصولات
آنها بعد از وضع مالیات و متوجهات و کفایت مخارج خودشان
هر ساله معادل سی هزار خروار زیاده دارند که بیزد برده
میفروشند و خارج شهر خرابه بسیار و قبرستان بیشمار است
که در اطراف آنها مسجدی چند است که بنایش بسیار نیک و خوب
و مقبول و مرغوب است و از این آثارها مشخص میشود که در ایام سلف

را دیدند

اما دیگر بسیار و جمعیتش بیشمار بوده و چون ابرقوه میان
مجموعه ولایات واقع است نقطه جنگی مملکت است و سرحد
فارس و اصفهان و یزد و کرمان است اگر همیشه فوجی از
افواج قاهره و جمعیتی از عساکر منصوره در آنجا ساخلو باشند
مفسدان و فتنه جویان از چهار مملکت جرأت شرارت و فتنه
جوئی نمیتوانند و اگر احیاناً کسی جسارت کند و فتنه جوید
و مخالفت ورزد عساکر منصوره بزودی از آنجا حرکت
و مخالفین و اشرار را تنبیه و در رجعت بسوی مسکن مألوف
و متوجه مهمات مقرره خواهد شد شاهد این
مدعا آنکه در تواریخ مسطور است که هنگامیکه عساکر نصرت
مآثر خاقان سعید شهید طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه
جمعیت لطفعلیخان زند را فراری و در طبس متواری و چندی
در آنجا متوقف و ثانیاً مراجعت نمود مأمن خود را در
ابرقوه قرار داد بعد از استحضار جمعیت پریشانش متصل

وبفاصله چند روزی تفاریق قشون بجمعیت مبدل
شد کرده بعد اولی الامر حرکت و روانه دارابجرد من
محال فارس شد و الحق ابنیه و قلعه را خوب و نیکو تعمیر
نموده بود زیرا که وسط معموره مملکت است استعداد بودن
در اینجا حارس مملکت بلکه دولت است فصل سیزدهم
بعد از حرکت از شهر لار بقریه روانه قریه مهر از ادمن محال
شهر بود و مسافت این راه دو فرسنگ است و کل شش
دانگه قریه مذکوره ملک طلق یکنفر از نوادهای مرحوم
عبد الرضا خان یزدی است و جمعیت انجا بقدر سیصد
خانوار و آدمیکه یوم هشتم شهر مذکور بجهت حکم آورده
وصول مواجب باصفهان فرستاده شده بود وارد و مجددا
حکم آورد که میرزا قاسم خان تنخواه برات را از بابت
بر الحیب معتمد الدوله بدهد و بجهت اخذ تنخواه برات
الحجه هفتم در انجا متوقف ثانیا میرزا قاسم خان مذکور
ساخت

ساخت که یک هزار تومان پیشکش بمعتمد الدوله
داده که یکساله حاکم ابرقوه باشم پانصد تومان از آن رد
کرده و پانصد تومان تتمه را حکم شده که شما بدهم
الحال دویست از آن را نقد میدهم و سیصد تومان بقیه
را در عرض سه ماه باین شرط میدهم که از حکومت ابرقوه
عزل نشوم والا فلا از استماع این حکایت حیرت بر حیرت
افزود که چرا باید حکام ولایت رعیت پادشاه دین
پناه را بفروشند بمیرزا قاسم خان گفتم که قبول ندارم
باید رود و حرکت و خدمات دولت را انجام بدهد مذکور
ساخت که بهر اسم ولایت را باید بدیگری بفروشند و بنده
را معزول کنند و سیصد تومان نقصان من شود ظاهره
این افعال و صدور این اعمال ظاهر اختلاف قانون مملکت
داری باشد که عمال و ضباط و حکام مطمئن از حکومت و
عاملی و ضابطی خود نباشند و این نوع باعث میشود که

رفته رفته ولایت پادشاه خراب و رعیت فراری و دولت

بدنام اخر الامر دویست تومان نقد را گرفته و سیصد تومان

بقیه را بوعده سه ماه بتمسک شرعی گرفته از انجا حرکت

و مشغول خدمات مقرره گردیده **فصل چهاردهم**

بعد از حرکت از قریه مهر اباد روانه کاروانسرای ده

بید که قریب به تپه مشهوره به قصر بهرام گور است

شده و صحرائی که کاروانسرای مذبور دران واقع است دشتی

است وسیع الفضا و رشک جنة الماوی زمینش فرش

زمردی گسترده آبش مرغوب و هوایش مطلوب و محل

سکنای مرغ دواب ایل خلج است و بفاصله نیم فرسنگ

از کاروانسرا سمت شمال هفتاد درجه میل بمشرق قریه ایست

مسمی بکرد اباد که قدر دویست خانوار درانجا ساکنند

و سمت غربی کاروانسرا بفاصله دو فرسنگ قریه ایست

موسوم بحسین اباد و جمعیت انجا شصت خانوارند و سمت

میانه

میانه شمال و مغرب شاهراهی است وسیع که از راه سومق

بدار السلطنه اصفهان میرود و سمت جنوب شصت و

پنج درجه میل بمغرب بفاصله دو فرسنگ قریه ایست که

موسوم است بمخرمی و سکنه انجا یکصد و پنجاه خانوارند

و سمت جنوب چهل درجه میل بمغرب بفاصله دو فرسنگ

قریه ایست مسمی بقصر یعقوب و حوالی قصر مزبوره دهیست

موسوم بقصر جدید و ساکنین انجا مساوی یکصد خانوارند

و کل قراء مذکوره حوالی قلعه غازیان واقع است و قلعه

غازیان جائیست عشرت امیز و مکانیست بهجت انگیز و جمعیت

انجا هفتاد خانوار است و از سمت جنوب راهیست که بمشهد

ام النبی میرود و بفاصله نیم فرسنگ از کاروانسرا از میانه

دو تپه با یک شیوه بود که مشهوره بدو کوهک اولند

و بفاصله سه فرسنگ از کاروانسرا سمت میان جنوب و

مغرب دو ده خانه ایست موسوم بقشلاق که بطوره ماد پیج

از سمت شمال میاید وبجنوب میرود وطرف چپ رود
خانه سمت شمال هفتاد وپنج درجه میل بمغرب قلعه ایست
مسمی بگرجه کان وسمت غربی قلعه مزبوره طرف راست
رودخانه قریه ایست موسوم بدلی نظر وسمت شمال کا
روانسرا شصت وپنج درجه میل بمغرب چمن اسوپاس است
که در انجا چشمهای اب بسیار ومشهور است که بهرام گور
در شکارگاه متعاقب گوری شتافته هنگام تاختن در یکی
ازان چشمها افتاده ومفقود شد ومسافت از قریه مهاباد
تا کاروان سرای ده بید نه فرسنگ تمام است بعد از
گذشتن پنج فرسنگ از قریه مهاباد صحرائی بسیار صاف
هموار غیر ذی زرعیست که در دهنه واقع است وخیابان
این دهنه وراه وسیع است که میتوان افواج سربازان را دسته
بدسته ستون ساخته گذرانید وابتدای ورود در دهنه
مساوی دو فرسنگ راه اندکی روی بفراز و دو فرسنگ
دیگر

دیگر اندکی روی بنشیب میرود وبعد از دخول در دهنه
مذبوره موسوم بانلک فاصله رودخانه کوچکی است که
مسمی بادشق است ودهنه مزبوره موسوم بعقبه کشتی است
ومسطور است در تواریخ معتبره که در عهد خاقان علیین
اشیان شاه سلطان حسین صفوی در همین مکان میانه
لشکر افاغنه وعسکر فارس نزاع شد چون اب بتصرف افاغنه
بود وبفارسیان ندادند از شدت عطش شکست در لشکر
فارس پدید امد **فصل پانزدهم** بعد از حرکت از ده بید
وگذشتن از کاروانسرای کوکان روانه محال مشهد مرغاب
وخان کرگان سمت راست رودخانه قشلاق است
ودر ایام سابق پل کچی وسنگی بر روی رودخانه مزبوره
بسته بوده که عابرین ومترددین از پل عبور وتردد می
کردند حالا خراب وشکسته است ودر همین صحرا که کاروانسرا
مذبور در ان واقع است مشهور بصحرای قنقری است وتمامت

صحرای مذبوره چمن و سبزه زار و موسم خزانش بمنزلهٔ بهار
آبش خوب و هوایش مرغوب و خواص و عوام را مطلوب است
و آن کاروانرا که روانهٔ مشهد میشود باید از میان دره
عبور نمود که طول آن دره پنج فرسنگ تمام و مسمی ببلاهان
است و مساوی دو فرسنگ باید اندکی رو به فراز رفت
و سه فرسنگ دیگر را اندک سراشیب و این دره مار پیچ
و سنگلاخ و عبور از آنجا مشکل است و بعد ده توپخانه از آنجا
نیز خالی از اشکال نیست با زحمت بسیار و مرارت بیشمار
میتوان توپ را گذرانید با این طور که باید اسب دو عراده
توپ را بیک توپ بست و حرکت داد و اگر احیاناً توپ جائی
گیر کند باید توپچیان عقب عراده را از چوب داشته نگاه
دارند که عراده توپ رو به پس ننهد و اگر خواسته
باشند که بعضی مکانهای صعب مشکل راه را اندکی صاف نمایند
باید یکصد و پنجاه نفر سرباز آن فوج مهندس با اسباب [illegible]

که همراه

که همراه دارند چند روز مکانهای مذبوره مشکله راهم
وار نمایند و دو دسته جای این دره بسیار تنگ و کوههای
چنین از همگی جنگل و آن جنگلها بسیار درشت است و این
منزل بسیار مخوف و مکان قطاع الطریق است زیرا که سرحد
است و مامن سارقین و اطراق مینمایند و اموال مردم را
سرقت کرده معاودت مینمایند **فصل شانزدهم**
بعد از ورود بمشهد ام البنی از روز را در آنجا توقف
و بفاصلهٔ نیم فرسنگ سمت شرقی مشهد قلعه ایست
مشهور بقادر آباد جمعیتش مساوی سیصد و پنجاه
الی چهار صد خانوارند و هم چنین ساکنین مشهد هم
همین قدر است و بفاصلهٔ یک فرسنگ سمت جنوب بستی
درجه میل بمشرق قلعه خرابه ایست مشهور به احمد بیکی و
سمت جنوب چهل درجه میل بمغرب بفاصله دو فرسنگ
میان کوههای خان خرم قریه ایست که مسمی به بابو الوردی

است و اصل قریه مشهد میان زنجیرهای کوه واقع
است همانا که جمیع اطراف قریه مزبوره زنجیره کوه
پست است که از زنجیرها اتصال دارد بکوههای بزرگ
و رودخانه قشلاق هم از میان کوه میاید و بفاصله
یک ربع فرسنگ سمت شرقی مشهد میگذرد و بفاصله
یک فرسنگ و نیم از قریه مذکوره آبیست که سرچشمه
آن از زنجیره کوه سمت شمال است و بسیار نیکو و
خوشگوار است و در حوالی مشهد داخل رودخانه میشود
که جمیع شرب زراعت آنجا ازین دو رشته آب است
و بفاصله یک فرسنگ و نیم از قریه مذکوره سمت جنوب
متمایل بمغرب جائیست مشهور به تخت سلیمان
و آنمکان تپه ایست که در وسط صحرائی واقع است و سمت
غربی این تپه خرابه ایست مشهور بقلعه ابو الوردی
و سمت میان جنوب و مغرب کاروانسرا خرابه ایست مشهور

بکاروانسرای

بکاروانسرای مادر سلیمان و حوالی کاروانسرای مزبور
مدفن مادر سلیمان است و ظاهراً این فقره اشتباه
باشد و مدفن مادر سلیمان نباشد زیرا که در تواریخ
یونانیان مسطور است که اسکندر ذو القرنین
بعد از تسخیر فارس بارسطو وزیر خود فرمود که
بمقبره بدقت و اهتمام دخمه کیخسرو را ملاحظه کرد و بخیر
همینکه و حیله بعضی رسانده حسب الفرمایش اسکندر
ارسطو با یکنفر دیگر از حکمای یونانی رفته و آنمکان
را بدقت ملاحظه و چیزهای غریب و عجیب بنظرشان
جلوه پذیر شد که مشروحاً در تواریخ یونانیان ذکر
شده است از انجمله اسباب حربی که از قبیل جوشن و
نیزه فعلا موجود و تیر کمان و گرز در آنجا دیدند
و از خط پهلوی بر بالای سنگی نوشته بود که ای
پادشاهان عالمگیر ای عبور کنندگان بنای منی کیخسرو

کرما لك این مشت خاك است رشك مبرید بدوستی
و تحقیق که من پادشاهی بودم بنام کیخسرو و مالك کل
روی زمین بودم و حال مالك این مشت خاکم پس
بکذارید این مشت خاك را بمن و این فقرات از قول
ارسطو مفصل و مشروح در تاریخ یونانیان ثبت و
ضبط و بدون خلاف است همانا که از تاریخ ایرانیان
اسمی باقی و فعلیت تواریخ یونانیان بیشتر است بالجمله
بعد از آنکه ارسطو این مقالات را بعرض اسکندر
رسانیده حکم شد که دخمه کیخسرو را از عمارات عالیه
و کنبدهای متعالیه زینت دهند و حال آنچه مشخص
و بوضوح پیوسته این است که ستونهای که بالفعل در آنجا
افتاده و خراب شده پایه کنبد و عماراتی بوده که حسب الفرمایش
اسکندر بر روی دخمه کیخسرو ساخته بودند و اهالی
آنجا را اعتقاد اینست که همین مکان مدفن مادر سلیمان

ع علی نبینا

علی نبینا و علیه السلام است و میکویند که اکر کسی را
سك دیوانه بکزد و اذیت نماید همین قدر که در اینجا
آمده و زیارت نموده دیوانه نمیشود و الا بزودی دیوانه
و تلف خواهد شد و این فقره بیان واقع بتجربه مجربین
رسیده و بدون خلاف است و سنکی که اصل تخت سلیمان
را ساخته اند مشابهت بسنك مرمر و سنك چاقماق
دارد و هنکام ملاحظه نمودن چنان جلوه میکند که شاید
از سنکهای میرزا صالح که در بچاوخانه است باشد ولی
جوف سنکهای مذبوره ناهموار است که آینه و صاف
کردن آنها امکان ندارد و جمیع این سنکها را یك پارچه
ربیله که عرضش دو ذرع و طولش سه ذرع و قطرش
یك ذرع است هر یك از این سنکها که وزنش سنجیده
شد مقدار چهار هزار و چهارصد من تبریز است و دیوار
این تخت را از کمرکاه تپه صاف و راست تا بالای تپه

ساخته اند و تپهٔ مذکور سطح فرش دیوار است سمتی که
در میان شمال و مشرق است مساوی هفتاد ذرع طول دارد
و ایضاً طول سمت میانه شمال و مغرب هفتاد ذرع است
و سمت میانه جنوب و مغرب طولش همین قدر است
لیکن همین سمت را بجهت بالا رفتن از سنگ پله بریده
اند و اصل دیوارش موازی پانزده عدد سنگ از سنگهای
مذبور از اعلی تا اسفل بروی یکدیگر گذارده اند و سمت
میان جنوب و مغرب تخت مذکور بفاصله ششصد
ذرع در وسط صحرا دروازه از همان سنگهای بزرگ
ساخته اند و چنان مفهوم میشود که دروازه شهری
بوده است و دروازه مذبور را هیفده عدد سنگ از سنگهای
مذکور بروی یکدیگر گذاشته اند و مایه تعجب اینست
که بر بالای دروازه سنگی که هشت ذرع طول است بعرض
طاق یک پارچه گذارده اند که از زیر آن باید داخل شد و

بفاصله

و بفاصله چهار صد ذرع از دروازه مذکور سمت میان
جنوب و مغرب ستونیست سنگی و مربع و سه پارچه
که طولش هفت ذرع و دورش هشت ذرع است باین
معنی که طرف هر سنگی دو ذرع است و یک سمت ستون
مذبور را از نشیب تا فراز میانش بریده و خالی است
بطوری که یکنفر آدم میتواند در آن بریدگی پنهان
ماند و سمت جنوب همین ستون با اندک فاصله صفه ایست
که ارتفاعش از زمین سه ذرع است و بالای همین صفه
یک ستون سنگی مدور چهار پارچه ایست که طولش
چهارده ذرع و دورش سه ذرع و یک چهاریک است
و نیز پهلوی همین صفه سه عدد ستون سنگی مربع
گذارده که بطول هفت ذرع هستند و بهر ستونی از خط
پهلوی چهار سطر نوشته اند که خواندن آن خطوط
مشکل بلکه محالست و ستونهای مذبوره بطوری در

روی صفحه نصب است که ظاهرا پایه گنبد یا آتشکده
یا دخمه مجوسیه بوده است **فصل هفدهم**
بعد از حرکت از تخت سلیمان و مشهد ام النبی روانه
محال کمین و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و مساوی
سه فرسنگ از تخت سلیمان گذشته دره ایست که در آن
دره سه ده واقع و موسوم بکلیلک میباشند و از تخت
مذبور الی دهات ثلاثه مسمی بکلیلک سه راه دارد که
یکی از کنار رودخانه قشلاق به سیونه میرود و راه
دیگری از سمت جنوب است راه دیگر ابتدا قدری از سمت
میان جنوب و مشرق بعد از آن از میان جنوب و مغرب است
و جمیع این سه راه را باید از زنجیره کوه بستی گذشت و راه
وسطی که مسمی بکذار کلیلک است بقدر نیم فرسنگ باید
در کوه روی بفراز و یکفرسنگ و نیم روی بسرنشیب میرود
و این راه بسیار سنگلاخ و مشکل است وچون برده توپ

این

از این راه خالی از اشکال نیست میتوان بمخارج اخراجات
راه را هموار کرد اهالی اغلب دهات مذکوره ساختند که حرکت
دادن توپ از آن دو راه اسهل و آسان است و کل محوطه
این کوهستان جنگل اغلب از درختیکه موسوم به بن است
و صمغ درختان مذکوره سقز است و ساکنان آنجا همه
ساله گرفته میفروشند و جمعیت دهات ثلاثه
موسومات بکلیلک مساوی با نصف خانوار دنل
و تمامی دره مذکوره سبزه زار و باغستان بسیار و زراعتش
بیشمار است خاصه اطراف دهات ثلاثه مذکوره که اشجار
مثمره اش بی نهایت و بیشتر اشجاری که مثمر ثمر است انگور
و انار و گردکان و بادام است الحق شکارگاه خوبی است
علی الخصوص کبک که در آنجا فراوان است **فصل**
هیجدهم بعد از حرکت از کلیلک روانه محال فاروقی
و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و بفاصله نیم

فرسنك اندكی به کمین داخل دره باید شد که بسیار
سنگلاخ و تمامت کوهستانش جنگل و باید بقدر یك
ربع فرسنك روی بفراز رفت بعد از آن صحرائی
بنظر میاید که بقدر یك ربع فرسنك صحرای مذبوره
صاف و مسطح است هنگام رسیدن به انتهای صحرا باید
داخل دره شد که از دره موسوم به تنك فارون است
و از ابتدای دره مذکوره الی انتها مسافت یك فرسنك
و نیم است و باید اندکی سرازیر رفت و دره مذکوره
بسیار تنك و مار پیچ و کوههای جنبین آن به حیثی
بلند و معلق است که گویا سنك تراشان بدایع نگارستانها
در آن کار کرده اند و عابرین را گمان آنست که بر سر
شان فرود آید و مضمون سراپا مشحون وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ
فَوْقَهُمْ كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ فظنوا انه واقع بهم شاهد این مدعا است
و این مکان همیشه خوفناك و کمین گاه قطاع الطریق بوده است

ومعبر

ومعبر عام نیست راه سیلاب بنظر میاید نه تنها توپ
خانه بلکه گذشتن سواره و قوافل از اینجا مشکل است
و چنان جائیست که اگر بیست نفر تفنگچی مستعد باشند
امکان ندارد که قشون سلم و طور بتوانند عبور نمود

فصل نوزدهم بعد از گذشتن از تنك فارون روانه
محال تخت جمشید و از منزل مذبوره الی اصل تخت جمشید
مسافت سه فرسنك و نیم است و در بین این راه صحرائیست
وسیع و چمن و سبزه زار و دهاتش آباد و بسیار و باغستانات
و کشتزارهایش بیشمار و شرب بساتین و زراعتش
از رودخانه قشلاق و سیوند است و رودخانه مذکوره
از وسط همین صحرا گذشته داخل رودخانه پل خان
میشود و به بلوك کربال میرود و بجهت نقشه برداشتن
سه روز در تخت جمشید توقف و آنچه از آنجا بنظر
رسید و خاطر نشان گردید حق مقام این اوراق را

کنجایش نیست که تفسیر و تحریر شود و باید علیحده به نگاشت
ود تا بتوان بجمیع نمود **فصل بیستم** بعد از حرکت از
تخت جمشید از راه مرودشت روانهٔ محال بند امیر و مسافت
این راه دو فرسنگ است و صحرای مرودشت دشتی است
بسیار وسیع که عرضش سه فرسنگ و طولش بیست و پنج فرسنگ است
و آب آنجا از رودخانهٔ قشلاقی و سیوند است و جداول
بسیار و آنها بیشتر از رودخانه مذبوره بریده گردیده
جمیع زراعت و باغات آنجا از او ست با وجود اینکه وسعت
و اراضی حاصل خیز آبادیش اینک است و میتوان گفت که
صدیک اراضی آن زراعت نمیشود و بیشتر از آن دشت چمن و
مرتع دواب و اغنام و محل سکنای ایلات عرب و نفر و ناکلی است
و آب رودخانهٔ بند امیر بسیار [illegible] ولیکن در این فصل
که ابتدای میزان است آبش تدریجی به نقصان نهاده که گوئی
مات و انجماد افتاده است و این رودخانه را نقطه

و معبری

و معبری نیست سوای پل خان و بند امیر و بند میمون
و آنچه پنهای رودخانه مذبوره باور دشده از اکثر و اقل
شصت الی بیست ذرع عرضش منصوبه شده و بنظر آمده
به نسبت نقصان آب از لب رودخانه تا روی آب مساوی
پنج ذرع است از [illegible] بلکه بحر بیست بیکران
یا محیطی بی پایان عمقش چون [illegible] قیاس
و قعرش چون انتهای تسلسل بطلان از احساس و در فصل
بهار آب بحدی طغیان مینماید که کل صحرای مزبور را آب
فرو میگیرد و بعضی از دهات آنجا را منهدم میسازد و نقصان
کلی بجهت ساکنین آنجا هم میرسد و سایر بندهای دیگر
خراب شده است و بنای بند عضد که معروف به بند
امیر است در سنه سیصد و شصت و هفت در زمان
دولت امیر عضد الدوله دیلمی که یکی از خلفای بنی عباس
بوده باعث احداث و احیای بند مزبوره شده و بنای جهت

مسمی به بند امیر است و طول بند مزبور یکصد و سی ذرع
و ارتفاعش دوازده ذرع است و از سنگ و ساروج
ساخته شده و بالای بند مزبور پلی است که دوازده
چشمه طاق دارد و آب رودخانه از چشمهای طاق
با نطف میریزد و قطر پایه بند مزبور زیاده از ارتفاعش
میباشد و موازی بیست طاحونه در اطراف این بند ساخته
اند و اصل جمعیت و سکنه بند امیر مساوی سیصد خانوار
و محل سکنای اهالی جنبین رودخانه واقع شده است

فصل بیست و یکم بعد از حرکت از محال بند امیر روانه
قریه زرقان و مسافت این راه مساوی سه فرسنگ است
و جمعیت قریه مذکوره دویست خانوار و میان این
راه بیشه و نی زار است و آب آن بیشه از چشمه است
که از کوه پشت زرقان میآید و در آنجا جمع میشود بدین
جهت محدث بیشه و نی زار است و سمت قریه مذکوره

کوه است

کوهست و اصل ده بپای دامنه کوه واقع است

فصل بیست و دویم بعد از حرکت از محال زرقان روانه بلده
شیراز و مسافت این راه مساوی پنج فرسنگ تمام و کمالش
نشیب و فراز است الی یک میدانی شهر و تمام این راه مشکل
و سنگلاخ است خاصه راه میان تنگ موسوم به الله اکبر که
یک میدانی شهر است و از بالای تنگ مزبور تماشای مصداق
هذا عذب فرات شیرین و خوشگوار جاری مشهور باب
رکنی است میگویند که یک رشته از آن را رکن الدین حسن
احداث و دو رشته دیگر اهالی بلده نیز متصل بآن احداث
نموده اند و اکنون خرابی زیادی دارد که محتاج بتعمیر است و
قدری از آب مزبور در تکایای چهل تنان و هفت تنان و
حافظیه و بابائی دو باغی که یکی بباغ نو معروف و دیگری
بجهان نما موصوف است شرب میشود و خواجه حافظ فرماید
که فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما

که منبعش الله اکبر است و از دربای تنگ مزبوره گذشته
بقعه متبرکه حمزویه علیه الآف والتحیة که مدفن جناب
شاه میر علی بن حمزه ابن امام موسی کاظم علیه السلام است
در سنه ۱۲۶۹ بقعه منوره مزبوره از صدمه زلزله بکلی
خراب و آن مکان بهشت نشان با خاک یکسان گشت که اکنون
بهمان حالت برقرار و مخروبه است و محاذی بقعه مذکوره
نیز کاروانسرا و حمامی بجهت موقوفات از متعلقین ایشان کریم
خان زند بنا کرده که بالفعل دایرند و سمت قبلی بقعه منوره
تکیه ایست موسومه بتکیه محمد رحیم خان و فاصله میان تکیه
مزبوره تا اصل بلده شیراز رودخانه خشکیست که در موسم بهار و
زمستان سیلاب در آن جاری و آبش داخل دریای نمک می
شود که صفت دریای مزبوره مذکور خواهد شد و پلی مشتمل
بر چند چشمه از سنگ و گچ و آجر بروی رودخانه مزبوره
ساخته اند که عابرین را معبر و مانند مسافرین بدروازه شهر

باصفهان

باصفهان راه میشود و بفاصله یک ربع فرسنگ از شهر سمت
مشرق در میان دره که مشهور به تنگ سعدی است مدفن
قدوة المحققین و زبدة العارفین شیخ مصلح الدین المتخلص
بسعدی است باین سبب دره مزبوره را تنگ سعدی میگویند
و نیز بوستان دلگشا در بدایت تنگ مذبوره واقع است
فصل بیست و ششم بعد از ورود بشیراز بهشت طراز
بجهت برداشتن نقشه مدت پنج ماه توقف و آنچه
بدقت و اهتمام حومه و محلات شهر ملاحظه شده
اینست که بسبیل اختصار در این اوراق تحریر شد اصل
بلده شیراز جنت طراز را حصاریست مدور و مشتمل بر هشتاد
دو برج و خندقش خراب و بعضی از مکانهای آن حصار
نیز مخروبه و دورش یک فرسنگ تمام است الحق
نسیمش چون باد بهار روح پرور و شمیمش چون نکهت
مصر فیض گستر آبش مقبول قلوب خاص و عام و هوایش

مطبوع قبول کافه انام است و اين شهر را شش دروازه
و ده محله است که پنج محله آن حيدری خانه و پنج ديگر نعمت
اللهی خانه است و کل خانهای مسکونه اين بلد بقرار سياهه
بابهر کدخدايان محلات مساوی چهار هزار است و تمامی
جمعيت آنجا اناثا و ذکوراً سی هزار نفر بنظر رسيده و بسبب رطوبات
ارضی و سماوی تمامت خانهای اين شهر را از سنگ و گچ و آجر
ساخته اند اشجار اندرون خانهای شهر نهالات نارنج
و مکتبات متعدده است و در فصول اربعه خالی از گلهای
متنوعه نيست و کل کوچهايش مفروش از سنگ است و اکثر
اهالی اين بلد ارباب صنايع و کمالات صوری و معنوی هستند
و شاهد اين مدعا شعر فلق الحقيقين خواجه حافظ است که ميفرمايد

بشيراز آی و فيض روح قدسی بجوی از مردم صاحب کمالش

و محلات خمسه حيدری خانه بسبب نشيمن حکام ازسابق بربيشی و برتری
از محلات خمسه نعمت اللهی خانه داشته اند محله درب شاه
زاده اين محله حيدری خانه است و عمارات ديوانی که نشيمن

حکام است

حکام است ديوانخانه و ارک است مشتمل بميادين متعدده
و بستان نظر در جنب ان واقع و نيز در پشت ميدان
توپخانه چهار بازار است که کل صفه‌های دکاکين
او از سنگ مخروطه است و خان گمرک و دکاکين و بازاری
ديگر در ان بازار واقع و مسکن تجار است و مسجدی مشهور
بوکيل نيز در آنجا است که فضای آن جميعا از سنگ
است و شبستانی دارد که مشتمل بر چهل و هشت ستون
سنگ مخروطه يک پارچه مارپيچ است که بطول شش ذرع
نيم و دور قطرش دو ذرع و نيم است و منبری يکپارچه از
سنگ مرمر بطرف يمين محراب نصب است که مشتمل بر شانزده
پله است و در باغچه بيهاد بزرگی از سنگهای بزرگ يکپارچه
که از اقل و اکثر مته ذرع الی شش است در وسط مسجد
واقع و نيز نازغايب است که سر درب مسجد و جنبين آن
از يکپا نعمه سنگ است و خانهای مسکونه اين محل مساوی

هفتصد و شصت است و ثلث محل مذبوره بسبب نزول
عساکر منصوره خراب و ویران شده است و برودت هوای
این محل یکدرجه و نیم از سایر محلات بیشتر است زیراکه
شمالش بانه و محاذی تنک الله اکبر است و محله مذبوره سمت
میانه شمال و شرقی است **محله میدان شاه** این محل
بین حیدریخانه است و بحسب اب و هوا از تمامی محلات
مرجح و برودت هوایش از سایر محلات بقدر یک درجه
زیاده است و سمت شمالش صحرا است و این محله میانه شمال و مغرب
واقع است و خانهای مسکونه انجا مساوی پانصد و نود است
و ثلث محله مذبوره نیز بعلت نزول عساکر منصوره خراب
و ویران است و سکنای طایفه موسائی در این محل واقع است
و شرب اهالی این محله و ساکنین محلات سنک سیاه و سر باغ
و درب مسجد از اب روان و قنات خیرات سابقا میشده
و حال مدتیست که قنات مذبوره بکلی مخروبه و از حلیه ابادی

بوده

بیرون است **محله سوق الطیر** این محل بین حیدریخانه
و وسط حقیقی شهر است و مسجد عتیق که مشهور بجامع و از
ابنیه عمرو و لیث صفار است در این محل واقع و مسجد طبا[بیان]
نیز متصل بمسجد جامع است که جناب امام حسن مجتبی علیه
الاف التحیة و الثناء بعد از تسخیر فارس در آنجا نزول اجلال
فرموده اند و مشهور است که در حمام نفشک واقعه در [محله]
اسحق بیک نیز تشریف فرما شده اند که بالفعل خزانه
در آن حمام است که محترم میدارند و کسی داخل خزانه نمیکرد
نمیشود و بقعه متبرکه جناب میر محمد که از صلب مطهر جناب
امام موسی علیه السلام است نیز در این محل واقع است و
جمیع خانهای اینجا دو مسکونه و مطلقا خرابه ندارد و خانهای
واقعه محله مذبوره دویست و بیست باب است **محله
اسحق بیک** این محل بین حیدریخانه است در وسط شهر
و اندکی مایل بسمت شرقی بلده واقع است و تمامت خانهایش

آباد و مسکون و بعضی خرابه است و خانهای واقعه آن محل
مساوی شش صد است **محله بالا کفه** این محل نیز چهل و دو
خانه است و نصفش مخروبه است و سمت میان جنوب و مشرق
واقع است هوایش از سایر محلات گرمتر و نسبت به سطح
سایر شهر نشیبش بیشتر و خانهای مسکون آنجا مساوی چهار
صد و شصت باب است و بقعهٔ منورهٔ جناب سید علاء الدین
حسین که از صلب مطهر امام موسی کاظم علیه السلام است
در آنجاست و مشهور است که اگر میتی را در تحت گنبد آنجناب
دفن کنند زمین مجوز قبول نمیکند و باین سبب مدفون نمیشود
العلم عند الله **محله درب مسجد** این محل نیز شصت الی هفتاد خانه است
و در اصل وسط معموره و اندک مایل بسمت غربی واقع است
و مسجد مذکور بسیار وسیع الفضا و خوش روح و از بناهای اتابک
شاه است درین محل واقع و بقعه متبرکه جناب احمد علیه
الاف والتحیه که مشهور بشاه چراغ و از صلب مطهر جناب امام

موسی کاظم علیه السلام است در شمال شرقی محله
واقع حدی محله درب مسجد و حدی محله سوق الطیر و
حدی محله سردزک و بقعه منوره مذکوره در وسط مسجد
نو و بقعه جناب سید میر محمد علیه السلام واقع شده
و قریه میمند از جمله موقوفات آنجناب است و کل ساکنین
محله مذبور مشایخ و تجارند و خانهای واقعه آن محل مساوی
یکصد و ده است و همگی آباد و مسکون و مطلقا خرابه ندارد
محله سرباغ این محل شصت الی هفتاد خانه و در وسط معموره
و اندک مایل بسمت میان مغرب و جنوب است و جمیع خانهایش
آباد و مسکون و مطلقا مخروبه ندارد و نصف ساکنین آنجا
نیز تجارند و معقولین هستند و عدد خانهایش دویست و
یازده است و طایفه ارامنه نیز درین محل ساکنند **محله**
سنگ سیاه این محل نیز شصت الی هفتاد خانه و سمت غربی شهر
واقع و بقعهٔ متبرکه در آنجاست که مدفن جناب سید حاجی

غریب و سید محمد مغربی است و دروازه کازرون در پشت
بقعه مبارکه مذبوره واقع است و خانهای مسکونه آنجا مساوی
سیصد و پنجاه و یک است و جزئی خرابی نیز دارد و اغلب
ساکنین آن محل زارع و رعیت پیشه هستند محلهٔ
سر دزک این محل نعمت اللهی خانه و سمت میان جنوب و
مغرب بقدر ده درجه میل بمغرب است و ده یک محله مذبوره
مخروبه است و خانهای مسکونه آنجا مساوی سیصد و هفتاد
و سه میباشد محلهٔ لب آب این محل نیز نعمت اللهی خانه
سمت میان جنوب و مغرب بقدر ده درجه میل بجنوب است
و ده یک محله مذبوره نیز مخروبه است و خانهای مسکونه آنجا
مساوی سیصد و بیست و پنج است و قبرستانی در قبله شهر نیز
واقع است که مشهور به درب سلم است بسیار فسیح و وسیع
است هانا مفاد منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم
تارةً اخری در این سرای نظهوره میرسد صفه دارد محترم و مصفی

مکرم

مکرم که نشان المؤمنون فی الدارین ازان پیدا است و مشهور است
که جمعی غفیر از انبیا صلوات الله علی نبینا و علیه السلام
در آنجا مدفون والحق روضه ایست از دار السلام و در شبهای
شب جمعه خلایق از کبار و صغار بعزم زیارت بمقبره مذبوره
میروند و فضای خوش و هوای دلکش دارد رحمة الله علی
ساکنیهم و نائبهم انا لله و انا الیه راجعون و اصل جوبه
شیراز دشتی است وسیع الفضا و دامنش بسیار و دراز عرضش
بیشمار و جمیع صحرا و دشت سبز نار دمی سم خرامش بمونه
بهار همه جا فرش زمردی گسترده و بساط سبز آراسته نکهتش
چون نکهت بهشت بهجت انگیز و انفاسش چون انفاس عیسوی
عشرت آمیز الحق هوایش رشک خلد برین و آبش غیرت ماء
معین است اما رعایای اغلب دهات آنجا بواسطه عدم تشعیه
بر بنا ملک از عهده حقوق دیوانی پراکنده و بعضی از دهات
بی نسق مانده و عرض این صحراها رفرسنگ و طولش شانزده

فرسنگ است در فاصله یک فرسنگ نیم از شهر سمت میان
جنوب و مشرق بقدر چهل و پنج درجه میل بمشرق دریای نمک
است در موسم زمستان آب تمامت کوهستان و این دشت
در آنجا جمع میشود و چون این زمین شوره زار است بتدریج بسیار
شوره و نمک از آنجا حاصل میشود و نمکش بسیار سفید و لطیف
و از جمیع نمکهای عالم برتری دارد و عرض دریای مذبوره
دو فرسنگ و طولش سه فرسنگ و دورش شش فرسنگ است
و سمت میان شمال و مغرب بقدر سی درجه میل بمغرب بفاصله
نیم فرسنگ از شهر باغات بسیار و بساتین و بیشمارات که
بطول دو فرسنگ و عرضش یک فرسنگ است و تمامت اشجار
باغستان مذبور مثمر و بجهت اعتدال هوا میوه های سردسیری
و گرمسیری از آنجا حاصل است و شرب آن بساتین بجهت آبین
و سایر زراعات در شهر از قنوات و منبعیست که آن منبع
در قریه قمشه واقع است که نفع آنش لا تعد و لا تحصی است
چنانچه

چنانچه مجرای قنوات مذبوره که در زمان دولت زندیه
تعمیر شده مذکور میشود که سوار در مجرای آن عبور مینموده
و بالفعل از بابت عدم بضاعت و اخراجات خندقهای آن
بیشه و نیزار و قنواتش بالکلیه منسد الماء و خراب و نقصانات
و باغات نیز اغلب بسبب عدم آب خراب و مسلوب المنفعه است
و چنانچه هر ساله معادل پانصد تومان حسب التخمین اخراجات
تنقیه قنوات مذبوره شود هر آینه شرب بقدر کفایت حاصل
در بیرون و باغات نیز از آن منتفع و آنچه میزان هوای شیراز
جنت طراز از روی دقت و اهتمام ملاحظه و سنجیده شده
انشاء الله تعالی در آخر کتاب بعد ذکر بعض اولیای دولت بهیه
و امنای شوکت سنیه خواهد رسید **فصل بیست و چهارم**
بعد از حرکت از بلده شیراز دروازه عمالجان زرقان و مسافت
این راه هشت فرسنگ تمام است و از اصل بلده شیراز الی باغی که موسوم
بباغ شاه چراغ است راه صاف و هموار است بعد از آن همه جا الی

دو فرسنگی کاروانسرا باید روی بفراز رفت و کاروان
سرای مذبوره در سمت راست رودخانه سمتی بقره غاج
واقع و دیگری کاروانسرا الهزانی است که از سمت چشمه
صفا و شمال کاروانسرا میاید و متصل برودخانه میشود
و رودخانه مذکوره همه جا مارپیچ میرود و آبش بسیار
صاف و شیرین و گواراست و کل این صحرا چمن و سبزه
زار و مرتع دواب و اغنام ایلات کرانی و جامه بزرگی است
و سمت شمال کاروانسرا بقدر هشتاد درجه میل بغرب
راهیست که مستقیم بقلعه سفید میرود و در همین راه
بفاصله نیم فرسنگ از کاروانسرا جائیست که در انجا کلی
درمیان لشکر امیر تیمور و شاه منصور اتفاق افتاده
لشکر شاه منصور شکست خورده روی بهزیمت نهادند
و اصل خان زنیان جزو بلوک کوهمره [illegible] است

فصل بیست و پنجم بعد از حرکت از خان زنیان روانه

محال

محال دشت ارژنه و مسافت این راه چهار فرسنگ
است و بفاصله یکفرسنگ از کاروانسرا باید داخل رود
خانه قره غاج شد و از انجا عبور نمود و آب رودخانه
مذکوره از کوهستانات مشهوره به تیره مردان از چشمهای
موسوم بچهل چشمه جاریست و تمامی کناره رودخانه
مذبوره بیشه و جنگل است و اغلب اوقات شیرهای آدمی
خوار و سباع مردم آزار در اینجا دیده شده بعد از
گذشتن از رودخانه مذبوره باید یک فرسنگ را
اندکی روی بفراز رفت بعد از آن هوای بلندی
بنظر میاید که راهش هموار و در بین راه دره است
و اندکی هم آب دارد که متصل برودخانه میشود در هنگام
رسیدن بجائی که موسوم بچشمه علی است از انجا باید
یک ربع فرسنگ روی به نشیب رفت و سمت جنوبی
دره مذبوره چشمه ایست موسوم بچشمه مروارید آبش

بغایت گوارا و صاف که ریگهای زمین چشمه مذبوره
از کمال صفا پیداست و بر عمق آن آب بحدیست که
در تابستان اگر کسی بخواهد چهل دانه ریك از میان
آن چشمه یکدفعه بیرون بیاورد ممکن نیست بعد از گذشتن
از چشمه علی بابك داخل صحرائی شد که آن صحرا سبزه زار
و چمن است و از این دشت الی دشت ارژنه مساوی یك
فرسنك است و متصل قریه دشت ارژنه بپای کوهی مرتفع
واقع و چشمه آبی صاف و گوارا از بیخ همان کوه جاری است
و مسمی بچشمه شاه سلمان است و گویند شاه سلمان در آنجا
مدفن است الحق مکانی با صفا و هوایش جان فزا در تابستان شیرین
و گوارا است و تخمینا یکصد خانه از سنك در قریه مذکوره
ساخته شده است و مطلقا آبادی ندارد و کل رعایای سکنه
آنجا بعلت ظلم و ستم حکام سابق فرار کرده و رفته بودند سوا
یکنفر پیره زنی هرچه متولی شاه سلمان که در آنجا متوقف است

سبب

سبب تفرق جمعیت قریه مذکوره از او استفسار جواب
داد که زیاده از اندازه قابلیت این قریه همه ساله حکام
و عمال نقد و جنس بازیافت رعایا تاب نیاورده راه
فرار پیش گرفته و رفتند و طول این صحرا مساوی
سه فرسنك از شمال الی جنوب و عرضش یك فرسنك
و نیم از مغرب الی مشرق است و سمت جنوب اقصای این صحرا
زمینش سرازیر است که هنگام نزول رحمت الهی آنجا
بکلی آب فرو میگیرد بحدیکه نصف آن دشت دریاچه می شود
و بعد از آن آبها رو بنقصان می آورد و ساکنین آنحدود
مذکور ساخته اند که این گودال را از زیر دامنه کوه راهی است
بصحرای فامور که این آبها از همان راه بدریاچه فامور
میرود زیرا که زمین این دشت ارتفاعش از صحرای فامور
بیشتر است والحق شکارگاه خوبیست البته یکهفته تمام طیور
میتوان در آنجا شکار کرد **فصل بیست و ششم** بعد از حرکت

از دشت ارژنه روانه محال کازرون و مسافت این راه
هشت فرسنگ تمام است و راهش سنگلاخ و با نشیب و فراز
و مشکل است خاصه در دو مکان ابتدا راهیست که بطور
مارپیچ ببالای کوه باید رفت و آن راه مشهور به کتل پیره
زن است و ارتفاعش بی نهایت و نشیب و فرازش بسیار و سنگلاخش
بیشمار با وجود این طور سنگلاخ و نشیب و فراز میتوان توپخانه
از انجا حرکت داد و سمت میان شمال و مشرق این کوه گرمسیر و
سمت میان جنوب و مشرقش سرحد و تمامت جبالش پر از برف
ها تا که آنطرف کوه بسیار گرم و ما بینطرفش بی نهایت سرد است
بعد از گذشتن از انجا راه داخل کوه مرتفع سنگلاخ بسیار
تنگی میشود که مشهور بکتل دختر است و گذرانیدن توپخانه
از انجا بسیار صعب و مشکل است خاصه نزدیکی امام زاده مسمی
بابو نصر که راه سراشیب میرود و بسیار مشکل میشود و راهش
بسیار تنگ و بطور مارپیچ باید رفت و گذرانیدن توپخانه

از انجا

از انجا خالی از اشکال نیست بلکه مطلقا بهیچگونه توپ را
نمیتوان از انجا برد مگر انکه توپ را از روی عراده بگیرند و
روی چوبها بگذارند و توپچیان از طناب بکشند و بجهت
بردن توپ در کازرون اگر از راه دشت برم که پشت
همین کوه و سمت میان شمال و مغرب است به برند خوب است
و بسهولت میتوان برد ولیکن یکمنزل راه دور میشود و قلل
این کوه مسمی بکتل دختر خود فی حد ذاته از قلعه های
بسیار مستحکم استحکامش بیش است و اگر یکدسته تفنگچی مستعد
در انجا بنشینند امکان عبور از انجا نیست و کتل این کوهستان
از درختهای متنوعه جنگل است و اغلب اشجارش بلوط و بن است
بعد از گذشتن از کتل دختر بفاصله یک فرسنگ مکانیست
موسوم به پل ابگینه که بر روی رودخانه کوچکی ساخته
و اندرون رودخانه ملکو جیغانی زار و اطرافش باطلاق است
و این رودخانه نیز داخل دریای قاموس میشود و نزدیکی دریای

فامور ازین دود است و ماهی بسیار در دریای مذکور یافت
میشود و ازین حدود الی قصبهٔ کازرون دو فرسنگ است
و اصل شهر کازرون نزدیکی دامنهٔ کوهیکه مسمی به دوان است
واقع شده و جمعیت شهر کازرون مساوی یک هزار و پانصد
خانوارند و سمت جنوب و مغرب و مشرق کازرون هوای
وسیع است که عرضش تا دامنهٔ کوه قبله یک فرسنگ و نیم است
و سمت غربی شهر باغ بزرگیست مسمی بباغ نظر و تمامی اشجارش
مرکبات و نخیلات است و شهرش بدون حصار و فضاهایش
بیستان ساخته شده است و سمت میان شمال و مشرق
شهر ارکیست که میتوان یکفوج سرباز در آنجا ساکن شوند
و دیوار بازارش بلند است و ابش از چشمه ایست که از سمت
کوهستان دوان می آید بسیار شیرین و گوار است و چند روز
بجهت اخذ وجه مواجب در کازرون توقف و بعد روانهٔ
قلعه سفید کردید **فصل بیست و هفتم** بعد از حرکت

از کازرون

از کازرون روانهٔ محال قلعه سفید و مسافت راهش
مساوی دوازده فرسنگ و از سمت شمال میرود و بفاصلهٔ
دو فرسنگ و نیم از کازرون صحرای وسیع سبزه زار چمنی است
که موسوم بدشت شاپور است و در آنجا رودخانه ایست
مسمی برود شاپور که از میان دهنهٔ کوه داخل صحرا میشود
و از سمت مشرق میاید و بمغرب میرود و هنگام داخل شدن
بصحرای مذبوره باید از دهنه داخل شد که آن دهنه موسوم
به نقش شاپور است و کوه جنبین این دهنه جمیعاً مصور است
و دهنهٔ مذبوره متصل به تنگ چوگان است و نزدیکی دهنه
مذبوره در وسط کوه مغاره ایست که تصویر شاپور را از
سنگ تراشیده در آنجا ست لیکن بزمین افتاده که نصف
از صورتش حال در زیر خاک پنهان است و بر قلهٔ همین
کوه مرتفعی که بر لب تنگ است قلعه خرابه ایست و چنان
مینماید که ارک شاپور بوده و صحرائیکه اصل شهر شاپور

دران واقع بوده حال مطلقا آثاری ازان ظاهر نیست سوای
آنکه زمین انجا گودال گودال است وکل گیاه و حوالی رود
خانه شابور درخت و نیزار است وآب رودخانه مذبور
بسیار صاف و شیرین و ماهی قزل‌آلا در انجا بسیار است
و سمت مابین شمال و مغرب دشت مذبور تل و ماهور است
و رفتن درین ماهورها خالی از اشکال نیست زیرا که
تپه بر سر تپه و زنجیره بر سر زنجیره از چپ و راست برآمده است
وآب در انجا نایاب و چند جای اب دارد که ساکنین
انجا خود ملد هستند و پناه و مامن الوار قطاع الطریق است
خاصه طایفه ممسنی که هر وقت حرکت خلافی نمایند و قشون
و سپاهی بر سر آنها تعیین شود فرار کرده دران ماهورها
مامن مینمایند و این حکایت وقتی بجهة آنها روی میدهد
که قلعه سفید را متصرف نباشند والا پناه و مامن اصلی
ایشان قلعه سفید است و درخت بلوط بسیاری

دران

دران ماهورهاست که هنگام فرار همان بلوطها قوت
ایشان است و یکفرسنگ بقریه شابیجان که گرمسیر طایفه
ممسنی است متوقف و از اصل شابیجان راه سه رشته
میشود یکی از سمت نورآباد است و دیگری از فهلیان که
بکوه کیلویه میرود و دیگری بصحرای دشت برم که راه
تیرداست میرود و هنگام رفتن از شابیجان بفهلیان
بقدر یک فرسنگ آن راه صاف و هموار و باقی راهش
کوهستان و سنگلاخ است با وجود یکه راه نشیب و فراز
این کوه بقدر نیم فرسنگ است بار عبور از انجا بسیار
مشکل است بعد از آن راه داخل دره میشود که ابتدای آن
دره بسیار تنگ و هر قدر که پیش میرود وسعتش
زیاده میشود و تمام این دره از درخت پر جنگل است
و از وسط دره مذکور رودخانه کوچکی میگذرد و ساکنین
انجا مذکور ساختند که این دره شیر آدمیخوار و سباع

مردم آباد دارد و بفاصله چهار فرسنگ از شابجان در
وسط دره مذکوره بپای کوه چشمه آبیست و صورتی از
سنگ تراشیده که مشهور به نقش بهرام کور است و بفاصله
یک فرسنگ نیم از نقش بهرام سمت شمال در میان راه چشمه
آبیست که گرم و طعم گوگرد دارد و این آب داخل دشت نودآباد
میشود و طول آن دشت کشیده شده است از مغرب بمشرق
و کوه قلعه سفید سمت میان شمال و مشرق دشت مذبوره واقع است
و مسافت قلعه نودآباد که مأمن الوار ممسنی است از قلعه
سفید نیم فرسنگ است و میانه قلعه نودآباد و کوه قلعه سفید
زنجیره کوه پستی است که بعد از گذشتن از آن زنجیره داخل
دشتی که موسوم به تاهره است میشود و در آن صحرا و دشت
نهر آب بسیاری است که از کوهستان اطراف می آید و در
وسط صحرای مذبوره داخل رودخانه شیب باب شوره میشود
و رودخانه مذکوره از سمت شمال از پای کوه قلعه سفید
میگذرد

میگذرد و بعد از آن باید بالای کوه قلعه سفید رفت
و این کوه قلعه سفید کوهیست که عساکر و تیپهای
اسکندر ذوالقرنین و امیر تیمور از پایش برگشته و این کوه
خود پادشاهان صاحب شوکت و عساکر بیحد بسیار
دیده است و اصل کوه قلعه سفید بمثابه سنگهای بسیار
بزرگیست که بطور نظام در مکانی بر روی هم ریخته باشند
باین طور که گویا جمیع سنگهای آن کوه را از خارج آورده
و در آنجا تل کرده باشند و بر قله این کوه کوهیست که اطراف
آن گویا سنگ تراشان نهاد کیش صاف بریده اند و بعضی
از مکانهای آنجا چنان است که تقریباً یکصد ذرع بمثابه دیواری
که از سنگ ساخته باشند بریده و مرتفع است و اصل قلعه
سفید بر قله این کوه واقع و دور دورش یک فرسنگ است
و دور کوه پایین چهار فرسنگ است و از چهار راه میتوان
داخل قلعه سفید شد و سوای از چهار راه راهی دیگر

ندارد وراههای مل بوره هم چنان است که زیاده از یکنفر
را امکان عبور نیست و بعضی از معابر آن طرق بر عابرین چنان
مشکل است که یکنفر هم باید بروش حیوانات از چنگال ...
بود الحق قلعه ایست که حصار بقلل اساسش با دریچه
کیوان دم هم سری زدی و پاسداران حصن حصینش
با سپاه انجم لاف برابری زدی و کمند اندیشه بکنگره
حصارش نرسیدی و کبوتر وهم اوجش بالهایت ندیدی
زسنگ انداز او سنگی که جستی بر از فرق سر کیوان
شکستی و بنا بر چون دل کلرخان از سنگ واساسش
چون دیده عاشقان پر آب و رنگ بنایش چون دلهای
سنکین دلان رهش تنگ چون خانه مبخلان و در میان
وسط این قلعه اندکی کود است و کودال چند در اصل میان
قلعه مذبور واقع است که آب دارد و آبش از برف و باران است
که در آنجا جمع میشود و در کمرکوههای وسطی مغارهای چند است

۵
کردیما

که درمیان آن مغاره چشمهای آب شیرین است و تمامت
این کوه از درختان مثمر جنگل است خاصه درخت
بلوط که بسیار و ثمرها به معیشت الوار است چنانچه
سایر مردم از نان گندم پرورش یافته الوار از ثمر بلوط
نان پخته و خورش ساخته اند در بالای کوه قلعه سفید
اشجار مثمره از قبیل انار و انگور و انجیر و زیتون بسیار است
و بجهت نقشه برداشتن خود به تنهائی دو روز در آنجا
متوقف و الوار ممسنی سکنا گزیده‌اند و چهار طایفه بزرگ
هستند که هر یک از آن چهار طایفه طوایف جزو دارند
واسامی طوایف اربعه این است که اولا طایفه دشمن
زیاری است که ریش سفید و بزرگ آنها آقاخان است
و محل ییلاق این طایفه تنگ رودبار است و قشلاق
آنها سمت شابور و تنگ چکان است ثانیا طایفه جاوی است
که بزرگ و ریش سفید آنها حسنعلی خان و حاصل خان

بباشند و محل سکنای این طایفه در قلعه سفید است
ثالثاً طایفه بکش است که بزرگ و ریش سفید طایفه
مذبور ولی خان بوده که مقرب الخاقان معتمد الدوله او را
گرفته و بدربار معدلت مدار خسروانی فرستاد رابعاً طایفه
رستم است که مهتر آنها فتحعلی خان و علی ویس خان اند
و محل سکنای این طایفه سر آب سیاه نزدیک نوبهلیان است
و حرکت کل این چهار طایفه در قلعه سفید است
و امکان ندارد که طوایف مذبوره زیاده از ده فرسنک
از قلعه سفید دور شوند زیرا که مردمان پلنک طبیعت
خوک فطرت قطاع الطریق هستند و حرکت خلاف بسیار
از ایشان صادر است از واهمه حاکم از اطراف قلعه سفید
نمی گریزند و ایضاً از انجا حرکت و مجدداً روانه کازرون
و چند روزی بجهت اتمام کارها و وصول وجه برات
در انجا متوقف فصل بیست و هشتم بعد از حرکت از

کازرون

از کازرون روانه محال کمارج و مسافت این راه
پنج فرسنک است و بردن توپخانه از این راه که تنک
ترکان و پریشانه نبود خوب و نیکو نبود و بسهولت میسر نیست
و اصل این تنک دره ایست که راه سیلاب است و عبور
کردن از این دره سواره خالی از اشکال نیست خاصه یک
ربع فرسنک روی فراز و یک ربع فرسنک روی نشیب
که باید لا محاله پیاده حرکت کرد و آنجا علی الدوام خوفناک
و مکان دزدان بی باک است چنانچه هنگام عبور
از آنجا دو دزد بسر این چاکر جان نثار آمده و دستی نیافته
مراجعت کردند و اصل صحرای کمارج صاف و هموار و طولش
کشیده شده است از شمال بجنوب یک فرسنک نیم و
عرضش از سمت مغرب است بمشرق یک فرسنک و در ایام
ماضی بسیار آباد بوده و ده قریه داشته است حال تمام
قرای مذکوره خراب و ویران و یک قریه دیگرها نیست

وجمعیت انجا سیصد خانوارند ومطلقا از قریه دالکی نیست
سوای یک چشمه اب که سمت میان شمال ومغرب بپای
کوه است وفاصله چشمه مذکوره از ان قریه بقدر
یک تیر انداز است واین دشت را مطلقا اشجاری نیست سوای
چند درخت نخل که اطراف قریه مذکوره واقع شده است

فصل بیست ونهم بعد از حرکت از کمارج روانه محال
کنار تخته ومسافت این راه چهار فرسنگ تمام است
واز اصل کمارج باید بقدر نیم فرسنگ کتلی بفراز
رفت بعد از آن داخل دره مسمی به تنگ کمارج میشوی
وطول آن دره مساوی یک فرسنگ ونیم است ودره
مذبور بسیار سنگلاخ ومضیق ومارپیچ وراهش سراشیب
است وچند جای دارد که عبور اسب از انجا خالی از اشکال
نیست ومکرر اتفاق افتاده که مالهای قوافل از انجا پرتاب
شده وسقط شده اند وهنگام سراشیب رفتن در دره

مذکوره

مذکوره جمیع قله های آن کوهستان وتپه های زیر پای
بسیار عجیب وغریب جلوه کرده الوان مختلف بنظر میاید
وهر یک ازین کوه وتپه ها را جدا جدا رنگ مخصوصی است
از قبیل سرخ و زرد و سیاه که تقریر وتحریرش خالی
از اشکال نیست واصل راه را باید از پای تپه ها بطور
مارپیچ گذشت وکل تپه های مذبوره ترکیبش
عینا به کله قند است وتمامی سنگهای آنجا علی الخصوص
بین راه سفید وبسیار مشابه به سنگ مرمر است وسنگ
گچ هم در حوالی راه بسیار است واز برای حرکت از شیراز
بجهت بندر ابوشهر این دره بمنزله پله است همانا که باید
کلیه راه را سراشیب رفت ودر بردن توپخانه ازین راه بهیچ
قسم امکان ندارد وبعقل انسانی بهیچگونه درست نمی آید
باوجود این صعوبت حیرت بسیار وتعجب بیشمار حاصل شد
از رفتن شتر که بطوری اسان گویا از نردبام بالا میرود

و در پایین میاید و این دره چنان دره ایست که اگر
احیاناً قشونی بخواهند از انجا عبور کنند وقبل از وقوع
قلّه های کوه چنین دره را متصرف نشوند قلیلی تفنگچی
مستعد کل از قشون و سپاه را تلف خواهند کرد شاهد
این مدعا حکایت کریمخان زند و ازاد خان افغان است
که بعد از انکه قشون ازاد خان افغان کریم خان
زند را شکسته و فرار کرده با تجدد رفت و همه جا عسکر
ازاد خان افغان بتعاقبش شتافته میرفتند در میان
همین دره رستم سلطان جد محمد هاشم خان ضابط
بالفعل خشت و کازرون کل سپاه ازاد خان افاغنه را از دم
تیغ گذرانیده مجدداً کریم خان با لشکر خود روانه دار العلم
شیراز شد در هنگام بیرون امدن از این دره داخل هوای
وسیعی باید شد که کل آن دشت سبزه زار و چمن و اباد و منظم
و منسق است و رودخانه شاپور از وسط این صحرا میگذرد

و در فصل

و در فصل زمستان مرتع دواب و اغنام ایلات فارس و همدان است
و این دشت از محال خشت است و اشجارش کلاً نخیلات است
و جمیع نخیلات مذبوره مجتمع هستند و عابرین را گمان آنست
که شاید جنگل باشد و در این فصل که موسم زمستان است
بر شود در آنجا بسیار و شب دیجور ظلمانی را با این سپیده
ها صبح نورانی بنمودیم **فصل سی ام** بعد از حرکت از کاز
رون از برای کتل تخته روانه محال دالکی و مسافت این راه
چهار فرسنگ تمام است و از اصل کتل تا انتهای مذبوره الی
یک فرسنگ راهش هموار و مسطح است بعد از آن داخل
دره میشود یکباره مملو باید شد و این راه بسیار سنگلاخ
و مشکل است و بردن توپخانه از آنجا بهیچوجه امکان ندارد
و راهش مارپیچ و دره مذبوره بسیار مضیق و همه جا سراشیب
است و رودخانه جره از خارج این دره از پای کوه هم
بلند بطور مارپیچ از دره تنگی از سمت مشرق میاید و داخل

دره تنگی شده بسمت مغرب میرود و تمامی جنبین رودخانه
مذکوره کوه است و مطلقا گیاهی نمیروید و این رودخانه را
عبور گاهی نبوده سوای دو پل که یکی چهارده دهنه طاق
داشته و حال هفت دهنه آن خراب شده و دیگری هفت
دهنه داشته و چهار طاقش خراب است و هنگام طغیان آب
عبور از آنجا مشکل و قوافل باید تامل نمایند که آب روی بتخفیف
آورد و الا عبور از آنجا مشکل و باعث نقصان است چنانچه
مکرر قاطرها را باد برده و کاروانیان را به ستوه آورده و
رودخانه مذبوره در سه فرسنگی قریه زیراه داخل رودخانه
شاپور و از آنجا بدریا میرود و قبل از رسیدن بدالکی باید
از گداری گذشت که راه آن گدار یک فرسنگ روی بنشیب است
و اصل راه در وسط دره واقع شده و اگر چه راه این گدار اندکی
از گدار ملو اسهل است لیکن حرکت داده توپ از آنجا هم خالی
از اشکال نیست بلکه مطلقا نمیتوان حرکت داد و قریه دالکی

دربای

دربای زنجیره کوهی واقع است که سوای آن کوه تا لب دریا کوهی
نیست و تمامت راهش دشت است و نخیلات بسیار در صحرای
دالکی بطریق اجتماع واقع است که مابین دهر و دین راکان
انست که کل این صحرا جنگل است و جمعیت آنجا مساوی سیصد
خانوار بود و سوای یک کاروانسرا که بطور قلعه ساخته
شده در وسط قریه مذکوره قلعه چهار برجی کوچکی است
که خانه محمد حسن خان ضابط آنجاست و هوای
آنجا گرم و اهل سیاهت با بندر مسقط قریب دیده اند

فصل بیست و یکم بعد از حرکت از دالکی روانه محال برازجان
و مسافت این راه چهار فرسنگ و اندکی سنگلاخ است
و بفاصله یک فرسنگ از دالکی دو چشمه آب معدن
نفط سیاه است که قطره قطره از دامنه کوه بیرون میآید
و در گودالی جمع میشود و قبل از رسیدن ببرازجان راهش
اندکی ماهور است و جمعیت آنجا مساوی هشتصد خانوار است

و در وسط قصبه بر ارتفاع قلعه وسیعی است که مساوی
دویست خانوار در انجا ساکنند و یکطرف قصبه مذبوره
ارک است و درون ارک خانه محمد حسن خان ضابط
انجا است و تمامی خانهای رعایای آنجا بطور شیروانی و باصطلاح
روستایان عرشی و کومه زده اند باین طور که از سه چوب
نعل ساخته اند که دو چوب را راست بر پا داشته و دیگری
را بر روی آن دو گذاشته و اطرافش را از پوش و برگ
درخت خرما پوشانیده اند و مطلقاً آفتاب و باران آنها را
اذیت نمینماید و بسیار اندک خانها میشود که از سنگ
و گچ ساخته باشند و قصبه مذبوره بدون حصار و خندق است
مخصوص و کل خانهایش بدون نظام ساخته شده است
که عابرین باید بطور و عوض دیوار کوچها خار بشتر گذارده
اند و کوچهای مذبوره بسیار مضیق است و بعضی از کوچها
را بحدی تنگ ساخته اند که عابرین باید بطور احتیاط

تردد

تردد نمایند که آن خارها رخوت را پاره ننماید چنانچه
اهل آن بلوک را هنگام با یکدیگر ضدیتی بر وقوع سلوک باشند
بذره از آتش بنیاد هستی یکدیگر را بباد فنا خواهند داد
فصل سی دویم بعد از حرکت از برازجان روانه
محال احمدی و مسافت این راه شش فرسنگ تمام است
و راهش بسیار هموار و مسطح و در آن دشت آب نایاب است
و اهالی انجا بجهت گذران و شرب خود آب از چاه
میکشند و چون این دشت را آبی نیست چه بسیار رنگ
و بجاست که چاه فرنگی عنا به چاهها بکنند در طهران حسب
الامرها بون امتحان شده و تا تمام باقی ماند حفر شود خود
بخود آبش بالا آید و جمعیت احمدی مساوی پنجاه خانوارند
فصل سی و سیم بعد از حرکت از احمدی روانه محال بندر
مبارکه ابوشهر و مسافت این راه مساوی شش فرسنگ
است و تمامت راهش روی نشیب و وادی غیر ذی زرع است

وچهار فرسنگ انرا باید میان جنوب و مغرب رفت و
دو فرسنگ دیگر را باید سمت شمال رفت و کل این دشت
کویراست و سراب بنظر میاید که مضمون سراپا مشحون
کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماء در پیش روی نظر می
رسد و غرابتی را از دور که آنست که بندر ابوشهر در
وسط اب واقع شده است و در عرض این راه نخیلات لیباره است
و نخلستان مذبوره مطول و بقدر دو سه فرسنگ کشیده
شده است از شمال بجنوب و پشت نخیلات مذبوره زمینش
مرتفع و عینا به تپه است و هنگام رسیدن بحوالی نخلستان
آن کویر و سراب از چشم می افتند و اصل شهر بندر ابوشهر
مثلث واقع شده و یک گوشه از این مثلث سمت میانه شمال
و مغرب است و این سه گوشه متصل است باب دریا و این
شهر را حصاری نیست سوای دیوار بی مصرف بی قوتی که باروج
سمت خشکی ساخته اند و آمدن کشتی و جهازات در خود بندر

ابوشهر

ابو شهر بسیار مشکل است زیرا که خودش بلند و پست
است که هنگام جزر آب ان بلندیها بطوری جزیره نمایان
و در وقت مد آب زیر آب رفته پنهان است و جهازات نزدیک
ممکن نیست که بتوانند نزدیک ایند و در نیم فرسنگی
لنگر مینمایند و سمت جنوب شهر را حصار است انگریز خانه ساخته
که عینا به سنگر است و اطرافش جای خزغل تفنگ و هیچ
وجه شباهت بخانه نشیمن ندارد ولیک قراولخانه در سطح
بام انجا ساخته اند که هنگام نزول رحمت ایزدی قراولان
تر نشوند و دروازه علیحده سمت جنوب شهر بجهت تردد
تماشای خود ساخته و کلیدان دروازه همیشه بدست
خودشان بوده است و معبر سمت دریای ایشان هم جدا
بوده که از جوانخانه خودشان داخل دریا میشده و عود
بمکان خود مینموده اند و چنانچه وقتی میخواستند که جمعیتی
از طرف دریا داخل بندر ابوشهر نمایند که کسی مطلع نشود

میتوانستند که شب هنگام بیست نفر بیست نفر بیایند و
در آنجا پنهان گشته دفعةً یکفوج که شد شهر را بسهولت
تسخیر نمایند و حکایت توقف حضرات در بوشهر بسیار
خبط بود و عاقبت نداشت چنانچه در زمین حیات خاقان
مغفور مبرور و رضوان مکان علیین آشیان طاب الله
ثراه وجعل الجنة مثواه چندین دفعه خیالات علیحده کرده
در طول اشتباه زمان تضاعیف آن صادر و مشعر باینکه
معبر ایشان براً و بحراً احدا باشد مرحوم شیخ عبدالرسول خان
دریابیکی مانع شد و نگذاشت و معایب آنرا بعرض
اولیای دولت بهیه و امنای شوکت سنیه رسانید
موقوف داشت الحاصل مادامیکه شیخ مرحوم در قید حیات
داشت معبر آنها براً و بحراً معبر عام بود و هر قدر تفکر چند بی
کردند مفید نیفتاد بعد از فوت شیخ معلوم اینکه قرارهای
خلاف واقع دادند و همان حالت باقی ماند و آنچه بتحقیق

پیوست

پیوست در زمان سلف ریشهر بسیار آباد بوده و مستحکم
قلعه بزرگی داشته همانا که اطراف قبرستان بسیار خرابه
بیشمار است و ظاهر میشود که شهر بسیار بزرگی بوده و نهایت
آبادی را داشته است و آبادی بندر ابوشهر بعد از خرابی ریشهر است
و فاصله ریشهر از بوشهر مساوی دو فرسنگ از سمت میان
جنوب و مشرق است و خود بندر مبارکه که ابوشهر جزو خود
بندر ریشهر است زیرا که ریشهر را خوری نیست و راه هم
از سمت دریا باز است و اگر اتفاق افتد و دشمنان و مخالفین
از راه دریا آیند میتوانند که نزدیک آمده بعلاوه کشتیهای
ریشهر بگیرند و این فقره در ابوشهر هرگز اتفاق نخواهد
شد و صورت امکان نخواهد بست و جمعیت بندر مبارکه
ابوشهر زیاده از یک هزار خانوار نیست و یک ثلث شهر کلی
خراب و معطل آبادی ندارد و آب شیرین در شهر بندر نا
یاب است و در خارج شهر بقدر یک ربع فرسنگ چاههای

آب است که سکنهٔ انجا بجهت شرب خود از چاههای مذبوره
آب میاورند و از آنها بحیثیت مزه و خوشگواری متفاوتند
و انچه بدقت ملاحظه شد بهترین آبهای انجا اندک رنگ
تلخی دارد و بفاصله یک فرسنگ از شهر چاههای دیگر
هست که موسوم به اندربند رو آبش از سایر آبها شیرین
و خوشگوارتر است و کل ساکنین بندر عباس که مذبوره
هنگام نزول رحمت الهی آب باران را بجهت شرب خود گرفته و در
خمهای بزرگ که از بحرین می آورند ضبط و هنگام ضرورت صرف
مینمایند و اگر آب باران در انجا یافت نمی شد جای عمر کردن
ممکن نبود زیرا که از آبهای چاه چای خوب نمیشود و در موسم
تابستان کل اهالی انجا بجهت تسکین حرارت آب هندوانه
بسیار میخورند و باین سبب زراعت هندوانه در انجا
بسیار است و در حوالی بندر عباس که مذبوره مطلقا اشجار
مثمره و غیر مثمره هم نمیرسد سوای یک بستان که مسمی بباغ

شکری است

شکری است و بستان مذبوره متصل به مشیله ابو شهر است
و جای لنگرگاه بفاصله نیم فرسنگ از بوشهر میان جزیره
شیف و بوشهر است و در انجا در وسط آب دریا رمل بسیار
است که هنگام امتداد در زیر آب پنهان و هنگام جزر بطور
جزیره نمایان است و کشتی های بزرگ از انجا بعنوان انظرف
رملها بیشتر نمیتوانند بیایند و محله سمت شمال شهر که
نزدیک به خور است از سایر محلات سطح زمینش مرتفع
و بادگیرش بیشتر است و بهمین جهت مرغوب و مطلوب سکان
که اغلب و اکثر ایشان در انجا ساکن و محل سکنای طایفه
ارامنه نیز در انجاست و ساکنین قدیمی انجا اعراب طایفه
شنبدی هستند و سایر سکنه بندر ابوشهر چهار طایفه اند
که هر یک از آن طوایف را از خود کدخدا و مهتر است و طایفه
های مذبوره کازرونی و دریسی و بهبهانی و دهدشتی
هستند شیرازی و شوشتری که کدخدا و مهتری از خود نیست

زیرا که اثر کند و قیامت جمعیت طوایف مذکوره نصاری
هشتصد خواندند و آنچه بتحقیق پیوست این جمعیت
رونق نخواهد بود و یوماً فیوماً در تنزل و بمرور دهور
به بحره یا جزیره خارج خواهند رفت و حرکت جزر و مد
آب دریا دو قسم است یکی مطابق حرکت قمر و دیگری موافق
حرکت شمس است چون زیاده و نقصان رطوبات واقعه
درین عالم موقوف بزیاده و نقصان نور قمر و بودن شمس
در نقطه اعتدالین ربیعی و خریفی است و بودن او بدان دو نقطه
است لهذا در حین زیادتی نور قمر و بودن نیر اعظم در نقطه
اعتدالین آب دریا در تزاید و در حین نقصان نور قمر و بودن
شمس در نقطه اعتدالین باعث نقصان آب دریاست این است
که مطابق حرکت قمر آب دریا از غره ماه الی پانزدهم یوماً
فیوماً در تزاید است و از پانزدهم الی سلخ ماه تبدیل
روی بنقصان می آورد و این زیاده و نقصان نسبت بزیاده

نقصان

و نقصان حرکت شمس کمتر است و هنگام رسیدن نیر
اعظم بنقطه حمل و میزان آب دریا از منتهای زیادتی بیست
چنانچه دو ذرع و نیم مرتفع میشود و در رجعت شمس از نقطه
مذکوره بمرور دهور روی بنقصان می آورد تا هنگام رسیدن
بحوالی خط استوا منتهای قصور را بهم میرسانند و نقطه
ایست در اصل وسط قبه دنیا که بعبارت اخری مرکز است
همانا که آب از اطراف نقطه مذکوره بطرف قطب جنوبی و شمالی
مد میشود و هنگام جزر بخود میکشد از نقطه آبها از اطراف
در آنجا جمع میشود و گاه میشود که از نهضت ریح عاصف
طوفان عظیمی روی میدهد و بادهای تند مخالف میوزد
که از شدت تندی باد آب دریا بموج می افتد و مضمون
سراپا مشحون آیه فجائتها ریح عاصف وجاءهم الموج من
کل مکان ظهور و باین سبب ازدیاد و قصور در آب
بحر و مدلول و تجری بهم فی موج کالجبال بهم میرسانند

جزر و مد نمیگویند زیرا که قرار جزر و مد همه روزه مطابق
نوبه جرم قمر و در روزی چهل و هشت دقیقه بتفاوت غیر
معین در جزر و مد تغیر بهم میرساند و شبانه روزیکه بیست
چهار ساعت است دو دفعه دریا جزر و مد میشود باین طور
که هنگام مد شش ساعت و دوازده دقیقه اب دریا می اید
و هنگام جزر شش ساعت و دوازده دقیقه پس میرود و در
بیست و چهار ساعت مساوی چهل و هشت دقیقه و نیز
اختلاف بهم میرساند و کل اب دریا از سمت شمال و جنوب
دوازده ساعت و بیست چهار دقیقه میرسند باین نقطه
مرکز که باصطلاح دریائیان مشهور است که اب دریا
خالی شد و دوازده ساعت و بیست و چهار دقیقه مد
میشود از نقطه باطراف یعنی پر میگردد و این هم مشهور است
به پر شدن و انچه از روی تحقیق و دقت میزان هوای بندر
مبارکه ابوشهر مشخص شد انشاء الله تعالی در اخر کتاب بجهة ذکر

دهوئی

و بعضی از اولیای دولت دوران عدت جاوید مدت قاهره
ما بهت خواهد رسید و از یوم بیست پنجم شهر ملح بوده لغایت
بیست نهم شهر محرم الحرام بجهت برداشتن نقشه و هندسی
قلعه و انجام خدمات دولت جاوید مدت و وصول مواجب
در بندر مبارکه مذبور متوقف و از انجام حرکت و روانه کال
بندرات شمالی کردید **فصل سی و چهارم** بعد از حرکت
از بندر مبارکه ابوشهر روانه محال احمدی اکرچه ممکن بود که از
کناره مشیله بندر ابوشهر روانه محال قریه عسکری شد لیکن
چون هنگام جزر بود تمامت نواحی مشیله را اب فرو میکیرد
و حرکت از انراه خالی از خطر نیست لاعلاج از راه احمدی
روانه محال عسکری شد و قریه مذبور سمت چپ رودخانه
رود حله که آبش عذب او هندا عذب زلال شیرین و کوار است
افتاده و این رودخانه ابتدای آب رودخانه جره و دشتی بوده است
که در انجا اتصال بهم میرساند و تکیا عمیق و عرضش آن بیست است

بجهت زراعت خود بند ساخته که آب بالا آید اطراف
قریهٔ عسکری تعلق به شانزده پارچه ده است که مابین
رودخانه واقعند و دهات مزبورات از محالات بلوک
رود حله است و زیر حکم حاکم بندر ربادکه ابوشهر ند
بعضی از دهات مذکوره آبادیش بسیار اندک است و نخیلاتش
نیز اندک و برکنده اند و اغلب زراعت آنجا جو است که
در اواسط برج حمل از جوها را حصاد مینمایند و تخمینا تخمی
سی صد تخم عمل آید و این عمل در صورتیست که باران
زیاد بیاید و الا هم نباشد و حاصل نخیلات آنجا بسیار
اندک بود بلکه مطلقا ندارند سبب آن از اهالی آنجا مع
مستفسر شدم مذکور ساختند که موشان بالای درختان
نخل میروند و در اصل پرزک بچه میکنند با این سبب بار
نمیدهد و خراب میشود و میگفتند که چاره موشان مشکل
بلکه محالست **فصل سی و پنجم** بعد از حرکت از عسکری

روانه محال بندر ریگ و یکروز در آنجا متوقف و آنچه ضبط
رسید مسافت این راه شش فرسنگ تمام است و چون
رودخانه مذکوره را پلی نیست و آبش بی نهایت و بسیار است
باید از کنار رودخانه عبور نمود و بفاصله دو فرسنگ
و نیم از عسکری بعد از گذشتن از قریه مسمی بقلعه مهران و قریه
کبوا این رودخانه ایست که آبش شور و موسوم برود شور است
و در دهنه رودخانه مذکور لنگرگاه بغله های کوچک است
و این لنگرگاه مخصوص بردن غله از بلوکات رود حله و
شبانکاره بسمت دریاست و این رودخانه را هم پلی نیست
باید از وسط آب عبور کرد و گاه میشود که آبش چندان
طغیان مینماید که امکان عبور از آنجا نیست و از کناره این رود
الی اصل بندر ریگ که مساوی سه فرسنگ و نیم است
و تمامت اراضیش غیر ذی زرع و کویر است و بفاصله یک فرسنگ
از رودخانه مذکوره سمت چپ راه که کناره دریاست

الی نزدیکی بندر ریک تپه های ریگ است که این تپه ها
یکطرفش پائینش درون دریاست و این طرف مرتفع است تا اصل
بندر ریک و در وسط تپه های مذبوره چند درخت
نخل و انجیر و انار است و تپه های مذکوره از دور چنان
مینماید که در مثل ابنیه که درمیان اب واقع و گویا جزیره است
لیکن هنگام رسیدن نیر اعظم بنقطه اعتدالین حمل و میزان
که اب دریا بنهایت ارتفاع است اطراف بعضی از این
تپه ها را آب فرو میگیرد و جزیره میشود و چون آب دریا
بمد رو بنقصان می آورد بحالت اول بر قرار میشود
و در انتهای تپه های مذبوره راه داخل غوری میشود که
گذشتن سواره از انجا خالی از اشکال نیست زیرا که هنگام
امتداد اب مانع از عبور است و هنگام جزر سطح زمینش
چنان گل میشود که اسب در گل فرو میرود و لابدا
باید از دو راه این غور عبور نمود و اصل بندر ریک

جزو



جزو بلوک حیاة داود و زیر حکم شیخ احمدخان برادرزاده
مرحوم شیخ عبدالرسول خان است و بلوک حیاة داود هم
جزو معاملات شیخ نصرخان حاکم بندر ابوشهر است و اصل بندر
ریک میانه دو غور واقع که یکی مسمی به غور اوله و دیگری
موسوم بغور جزیره است وجه نیکو بندر مستحکمی میبود اگر
هنگام مد راه این غورها کشیده نمیشد بعلت آنکه آب
دریا که در بیست و چهار ساعت شبانروز دو دفعه
مد میشود کشتی و بغله هائی که در انجاست در گل میماند
و اگر این کشیده نمیشد بهتر از بندر ابوشهر بود زیرا که
از باد و طوفان محفوظ است و آب و هوایش نیز بمراتب بهتری
برتری از بندر ابوشهر دارد و سوای آب خارج شهر در اصل
معموره بندر ملبور آب سرد شیرین گوارا نیست که کندن
اهالی انجا و ساکنین محدود از آب است و اصل ترکیب
بندر مذبوره نزدیک بمربع است و هر طرف از آن ربعها

چهار صد ذرع اند که کل دورش یکهزار و ششصد ذرع
است و جزیره در محاذی شهر واقع و سمت جزیره حاله است
و سمت دریای بندر بود را در زمان سلف تبسیان محکم
و بطور باستیان فرنکان ساخته بودند که آثارش تا حال
مشخص است و دو دسته سمت دیگر را برجهای بسیار بلند
بر سر خاکریزی که پنج شش ذرع مرتفع است ساخته اند
و خرابی این قلعه مضبوط هنگام نزاع کریمخان زند با میر
مهنی شده است و حالیه سوای خاکریز چیز دیگر از آن باقی
نیست اگرچه اهالی آنجا مذکور ساختند که میر مهنی خود باعث
احداث و احیای قلعه بندر مذکور شده است لیکن بعقل
درست نمی آید بعلة آنکه طرح قلعه مذکوره شباهت به طراحی
و کارهای فرنکان دارد و محتمل است که هنگامیکه حضرات
ولندیز متوقف جزیره خارک بودند امداد و کومک بشاد
الیه کرده و از روی دستور العمل آنها ساخته بودند و کل

بلوک

بلوک حیاداود را مساوی بیست پارچه ده است و بیشترین
از آن دهات را مسمی باوبیست و مطلقا آبادی ندارند و اصل
بندر ریک که قصبه این بلوک است زیاده از پنجاه خانوار
نبشند و آنهنگامیکه قلعه اش خراب شده مردمانش نیز
متفرق شده اند **فصل بیست و ششم** بعد از حرکت از بندر
ریک روانه محال بندر کناره و مسافت این راه مساوی
سه فرسنک و نیم است و در وسط این راه باید از غوره
عمیقی که آنرا شور مرسوم با غور خلیل است عبور نمود
و اصل ترکیب این غور بشابه رودخانه عمیقی است که همیشه
آب دارد و هنگام مد و جزر عبور از آنجا ممکن نیست باید
دو سه فرسنک بالا رفت و عبور کرد و عبورگاهش محاذی
قریه مسمی به کردی است و در کناره غور مذبور چند
خانه است که شغل ساکنین آن خانها ماهی گیری است و طول
این غور مساوی چهار فرسنک است و در وسط غوره

مذبور و کناره غور کوچکی واقع و موسوم به دره کپ است
واب این غور هنگام جزر و مد کم و زیاد میشود و اصل
سطح اراضی آنجا انقدر ده دوازده ذرع از دریا مرتفع
و زمین سمت لب دریا بمثابه دیوار بریده و راست است
و تمامت این زمین وادی غیر ذی زرع است و اطراف کناره
راهشت پارچه ده است که تمامت از دهات کناره مینامند
و از متعلقات بلوك حیا داود است و آب دهات مذبورات
تماماً شیرین و صاف و گوارا و سرد است بعلة اینکه زنجیرهای
کوههای انجا از دهات زیاده از سه فرسنك دور نیستند
و کوههای آنجا خود و درختان گداخته و سوخته بنظر جلوه کرده است
که گویا از سوختگی سیاه شده اند والحق نمونه ایست از کوههای
که واقع در جهنم است و مضمون سراپا شحون آیه ولهم آیه
ولهم من فوقهم ظلل و من النار و من تحتهم ظلل شاهد این مقالست
و مطلقا گیاهی در آن کوهها نروید و نخیلات اطراف دهات

مذبورات

مذبورات بسیار اندك و بی کنده است و بیشتر از اشجار
انجا درخت کنار و انجیر است و حوالی دهات مذبورات
درختی است بسیار بزرك و شبیه به بیل است و بی نهایت
بزرك و سایه اش بسیار که هنگام ورود بکناره در تحت
یکی از آن درختان منزل شد که خود و نوکرها و چهارده
راس اسب و استر در سایه این درخت بودیم و بعلاوه
پرده حایل در میانه خود و نوکرها نمودیم و اصل وسط
ظهر سایه جمیعا را فرا گرفته بود و این درخت نسبت
بسایر درختان بزرك نبود و از این بزرك تر بسیار
بود و در این منزل از آزار و اذیت کیك خواب از چشم
راه فرار در پیش گرفته باین سبب در نخلهای کناره منزل
نشد و در مضایع کناره در کناره دریا چادر زده
آن روز و شب را در انجا بسر بردیم و از غرایب است
که در این فصل که تحویل شمس ببرج حوت بود کیك بسیار

دربی نهایت بود و میگفتند که در موسم تابستان بکلی تمام
میشود **فصل سی و هفتم** بعد از حرکت از انکاوه روانه محال
حصار که من جمله بلوک لیراوی است شده و مسافت راهش
پنج فرسنگ تمام است و بفاصله نیم فرسنگ انکاوه نزدیکی
دریا و قریب بغور قلعه خرابه ایست مسمی به کاکاید و ترکیب
این قلعه شبابه قلعه بند دیلم است و مطلقا در درون
و بیرون قلعه را ابادی نبود با وجودی که اطراف قلعه مذبوره
باغستانش بسیار و کنجی ازین شمار است و از قرائن خارجه
مشخص شد که ساکنین انجا بسبب اغتشاش که میرزا قوام
الدین انداخته بود فرار کرده بودند و این قلعه را نیز کریم
خان زند خراب کرده بود و بفاصله یک فرسنگ از قلعه
مذبوره سمت میان شمال و مغرب بعد از عبور از دو غور کوچک
تمامت العیش را تپه بر سر تپه و زنجیره بر سر زنجیره زمین
و بیاد فوق کرفته و راه را باید از وسط تپه ها بطرف ماه

ماد پیچ گذشت و میانه تپه های مذبوره دره هاست
بترکیب غور که متصل است از غورها به کوههای مسمی
به بنگ که هنگام امتداد دریا تمامت از غورها اب
فرو میگیرد و هنگام جذر خالی میشود و اهالی انجا مذکور ساختند
که در محوطه کوههای مذبوره مغاره چند است که درون
مغاره ها مصور است لیکن این جان نثار خود نرفته ندیده
ام در وسط ماهورها امام زاده ایست مسمی بحاجی سبز پوش
که بالای یکی از ان تپه ها واقع است و محاذی امام زاده مذبوره
حوالی درختان کنار چند چاه اب شیرین خوشگوار واقع
داین ماهورها همیشه مکان مغاص مفسدان و فتنه جویان
و الوار قطاع الطریق و سارقین است و بسیار مخوف و محذور
و سرحد بلوکات لیراوی و حیات داود است نه تنها مکان مغاص من
قطاع الطریق ملک بلکه بطریق تحقیق شیر ادمی خوار و سباع مردم
ازار نیز دارد زیرا که هنگام عبور از انجا بعضی را که کرد

نقش پنجه و چنگال شیر در سطح آن اراضی مشاهده شد و بفاصله

یک ربع فرسنگ نرسیده بقریه حصار باغ کوچکی و مشهور

بباغ عبد العلی و اشجار درون باغ مذکور انگور و انجیر است

و از جمله غرایب باغ مذبور این بود که دو چاه بزرگ که

از اعلا تا اسفل آنرا از سنگ و آهک ساخته بودند در میانه

باغ بود هر قدر تفکر کردم و باخود اندیشه نمودم که شاید

این چاهها را مخصوصه بجهت آب باغ حفر کرده باشند بعقل

درست نیامد این فقره را از ساکنین انجا مستفسر شدم جواب

دادند که هنگام غرس درختان این چاهها پیدا شده

مذکور ساختند که ازین چاهها درین نواحی بسیار پیدا

میشود و از قراین خارجه هم ظاهر و مشخص است که سابق برین

شهر بسیار بزرگی بوده و نهایت معموریت و آبادی داشته

زیرا که در خارج قریه حصار خرابه بسیار و قبرستان

بیشمار است و امام زاده چند نیز در آنجا واقع لهذا ازین

آثار ها

آثار ها مشخص میشود که در زمان پیش بسیار آباد بوده

و اصل قریه مذکوره حصار قلعه کوچک چهار برجی است که

مساوی سی خانوار بیرون قلعه واقع است و تمامت

ساکنین انجا شغلشان چوپانیست و این قلعه چهار برجی را

هم بجهت محافظت و محارست اغنام خود ساخته لیکن

بحیثیت رؤیت و محاوره بسیار بد سرشت و بد ترکیب

بنظر میایند و تمامت مردم انجا کوتوالیح و معاینه مردم جنگل و

کوهستانی هستند و اکثرشان عور و برهنه اند و کل آنها

تبر زینی به پشت کمر خود زده علی الدوام همراه دارند

و از خود خارج نمینمایند حتی اشخاصیکه عور و برهنه هستند

ریسمانی بکمر بسته و تبرزین را در آن زده اند و در یک

آنها یا تفنگ فتیله یا شمشیر آهنی بسیار بدی دارند و بیت آنها

مغرور و از خود راضی و چنان میدانند که غیر از خودشان

و اسباب حرب شان اسباب حرب و آدمی در دنیا نیست هنگام

در بعض ناحیه آثار دیوار و خانها

رسیدن بحوالی قلعه مذبور این چاکر جان نثار را از دور دیده
همگی بدرون قلعه رفتند و درب قلعه را بستند و تفنگ
ها را با فتیله روشن از مزغلها بیرون کرده لیکن نینداختند
ظاهراً سبب و باعث نداشتند بعد از مشاهده این حالت با
آدمها گفتم که یکنفر از شما برود و با ایشان بطوره استمالت حرف
بزند که ما دشمن نیستیم بل دوست حقیقی هستیم شاید از این
خیالات فاسده بگذرند هیچکدام جرأت رفتن ننمودند ما الاخوی
خود با ده نفر رفتیم و قدری بلطایف الحیل با ایشان مکالمه کرده تا
آنکه اندک اندک بمرور مستمالت شده بیرون آمدند و از روی
حیرت و تعجب مشاهده احوال و اوضاع این جان نثار را میکردند
بحدیکه تمامی اهالی آنجا بهیئت اجتماع با اطراف اسب و سوارها
جمع شده تا آنکه منزلی بیرون قلعه بجهت اینغلام معین کردند
لیکن تعیین و تشخیص این منزل در درون قلعه بی جهت و باعث
شود و خیال برهنه کردن و تاراج نمودن اوضاع اینغلام را
داشتند

داشتند سبب آنکه ده ده نفر یکجا جمع شده با یکدیگر
بطور نجوی مشورت میکردند و اگر احیاناً در خارج قلعه کاری
یا مهمی داشتند بنا به ستون از دیوار قلعه بالا رفته و از آن
طرف پائین میآمدند این حکایت بنظر عجیب و غریب آمده با خود
اندیشیدم که چگونه از چنگال خود از دیوار بالا میروند بعد
از آنکه بحقیقت این مدعا اطلاع یابی رفتم و ملاحظه نمودم
مشخص شد که سنگهای بزرگ را بدون گل و گچ بروی یکدیگر
گذارده و دیوار بجهت قلعه ساخته اند و چنگال خود را در
شکاف سنگهای دیوار استوار کرده و بالا رفته و پائین میآیند

فصل سی و هشتم بعد از حرکت از حصار روانه محال
بندر دیلم و بکوذر در آنجا متوقف و آنچه بنظر رسید این است
که مسافت این راه مساوی چهار فرسنگ و نیم و تمامت راهش
صاف و مسطح در وادی غیر ذرع است و فاصله اصل راه الی دریا
نیم فرسنگ است و بفاصله دو فرسنگ از حصار در وسط

صحرا رودخانه ایست بسیار عمیق و مسمی بدره بویرات
و بطور مار پیچ میرود و طول رودخانه مذکور از دامنه
کوه بند دزبون الی دریا چهار فرسنگ است و تمامی
آبهای اطراف در رودخانه جمع و داخل دریا میشود لکن
چون کف رودخانه مذکور با آب دریا مساوی و تراز است
هنگام امتداد فرو میگیرد آب دریا تمامت این رودخانه
را که عبور از آنجا خالی از اشکال نمیشود و بفاصله یک
فرسنگ از رودخانه مذکور در وسط راه بپای درختی
چاه آب شیرینی است و مسمی به پایون است بعد از عبور از
چاه مذکور راه داخل در خور کوچک که مسمی بخور جون
میباشند میشود بعد از عبور از خور مذبور نزدیکی دریا نیم
فرسنگ به بندر دیلم مانده مکانی نیست که درختان چند
در آن جا و مسمی باه ایلات است اهالی آنجا قوم مذکور بوده
که سابق بر این بندر دیلم الی این مکان وسعت داشته و اصل
قلعه

قلعه بندر دیلم بر لب خور دی واقع که سمت دریاش بطول
دیوار قریب چهار ذرع بریده و راست است و محل سکنای
ساکنین آنجا در درون و بیرون قلعه است و جمعیت آنجا مساوی
یکصد خانوار اند و تمامی خانهای آنجا از سنگ و گل ساخته
شده و اصل ترکیب قلعه مربع است و هر سمت از آن مربع
ها یکصد ذرع اند و خور این بندر نیز عمقا به خور بندر
دیلم است که هنگام جذر آب از خور بکلی کشیده میشود
و کشتی و بغلهها در گل میمانند و اگر امنای دولت خدا
داد قوی بنیاد احکام مطاعه در استحکام این بندر شرف
صدور یابد بسیار خوب و بی نهایت مرغوب است زیرا که
سرحد فارس و عربستان و بختیاری واقع شده و عبور
عرب و الوار نیز توان از آنجاست و راه مفر ساکنین
دولت نیز در آنجا واقع است و از خارج دولت اگر بخواهند
تفنگ یا باروطی بیاورند که کسی از امنای دولت مطلع

نشوند میتوان آورد و مستحکم داشتن این بندر بدین جهات
لازم بل واجب است و این جان نثار هنگام توقف در آنجا
سه توپ آهنی دیدم که از جزیره خارک آورده بودند که بجهت
میرزا قوام الدین ببرند الحمد لله و منت خدا را که
اقبال پادشاه اسلام پناه نگذاشت الحاصل یکی از آن توپ
ها که دوازده پوند میشود در خارج قلعه در مکانی که مسمی
بقهوه خانه و حوالی دریا واقع است افتاده است بود و نقطه
عقبی این توپ بریده بود و دو توپ دیگر که یکی دوازده
پوند و دیگری شش پوند بود آن در خارج قلعه سر راه
بهبهان افتاده بودند و یکی از این دو توپ آتش خانه اش
گشاده و خراب بود و حرکت دادن این توپها بسبب آنکه
آهنی و گران و ثقیل میشوند بجهت آنها مشکل بود و سر رشته
حرکت دادن هم نداشتند نبردند و مقارن این حال استماع
شد که یکنفر انگلیس که ادبرد نام داشت از جزیره خارک

آمده

آمده و به بهبهان رفته و مجدداً معاودت بجزیره کرده باز
بجاپاری بکوه گیلویه میرود و آنچه مشخص و بتحقیق پیوست
این است که راهی که از بندر دیلم به بهبهان میرود حرکت
دادن توپ مشکل بلکه محال است و سکنه آنحدود هم الاتفاق
مذکور ساختند که حال حسب بندر زیتون و داودی و تنوله
که راه راست بندر دیلم به بهبهان است چنان مکانهائی
دارد که عبور سواره و قوافل مشکل است ظاهراً اینست که
بردن توپ ها را بیشتر مشکلی و سختی راه باعث بوده لیکن
میشود که این راه را گذاشت و از کناره دریا توپ ها را به
بندر هندیان برد و از بندر هندیان از کناره رود خانه
زیتون به بهبهان برد و این راه صاف و هموار لیکن دورش
زیاده از آن راه است و تمامت بلوک لیراوی گرمسیر یارچه
ده است از لب دریا الی زنجیره کوه زیتون اراضیش صاف
و هموار و مسطح است و سمت میان شمال و مغرب بندر

دیلم بند دلیست مسمی به بندر نو که بر لب آب دریا از سنک
ساخته اند و باعث احداث و احیای این بندر میرزا قوام الدین
شده است و بفاصله شش فرسنک از بندر نو سمت شمال
بندر هندیان واقع است و رودخانه زیدون از وسط
بندر هندیان میکذرد و واصل بندر هندیان الی کناره دریا
مسافتش دو منزلست و فاصله بندر هندیان الی بندر محمره
سه منزل و اصل محمره در بر فارس و تحت بصره واقع شده و هنکام
رسیدن به بندر دیلم میرزا احمد خان برادر زاده میرزا قوام
الدین که حاکم این بندر بود حیرت بسیار و تعجب بیشمار از آمدن
این جان نثار بهم رسانید زیرا که همان اوقات هنکام
جلوس میرزا قوام الدین و اغتشاش کوه کیلویه بود و میرزا احمد
خان نمی دانست که با انیغلام چکونه حرکت نماید با خود خیال
کرده بود که شاید این جان نثار آمده که با ایشان جدال و نزاع
نمایم لیکن ملاقات کفتم و خاطر نشینش نمودم که سرکار قبله عالم
و عالمیان

بفهوم

نانش نهیتم

وعالمیان روحنا فداه البته صد هزار نوکر صاحب
منصب مانند من دارد که هر کدام از آنها مامور بخدمتی
هستند یکی مامور است که شرارت پیشه کان و فتنه انکیز
کان و فساد کنند کان را تنبیه و تادیب نماید و دیکری
مامور است که محافظت و محارست ولایتی را نماید علی
هذا القیاس انیغلام مامورم که سرحدات را ممیزی کنم
از اینکونه مضامین استمالت آمیز امرا اطمینان داده
که نزاع و جدالی ندارم صلح کل کردیم با کل بشر با وجود این
حکایات انیغلام را بدرون قلعه راه ندادند و در خارج
قلعه مکانی را معین کردند که ساکن شوم بعد از دخول
بآنمحل دیدم که غسالخانه ایست معین کرده اند لابدا
کناره دریا جا در زده مشغول خدمات مقرره کردیدم
صدور این حکایت در دل جان نثار عقده کلی شد و مضمون
الصبر مفتاح الفرج را شعار خود کرده از بوزد تامل

تا آنکه نیر اعظم سر بدریچه فلك افق فرو برد و عالم نورانی
ظلمانی گشت بعوض اینکه بنه حرکت و رفتار پاسی که از شب
گذشته اغاز دمیدن شیپور کردم بمحض آنکه آواز آن
بگوش هوش قلعگیان رسید تمام ساکنین آن قلعه بر بالای
برجها جمع آمده و از استماع آن آواز آن شب را الی صبح از واهمه
نخوابیدند و چنان فهمیدند که شاید قشون باسیاهم
آمده و همان ساعت بقدر سی نفر در اطراف خاندار این غلام
آمده و الی طلوع فجر قراولی کردند که مبادا حرکتی شود الحاصل
در ازاء اینکه بنه رفتار که گذرین جا کرده را در معقل امولات
جای دادند بتقریب آنکه کلوخ انداز را پاداش سنگ است
از دمیدن یک شیپور خواب آنها را از ابتدای شب الی
صبح گرفته و آنها را به تزلزل و شور انداختم فاذا نقر فی
الناقور فذالك یومئذ یوم عسیر فردای آن روز قاصدی
از سمت کوه گیلویه بجهت میرزا احمدخان آمد که عساکر نصرت

مانر

ماثر ارك بهبهان را مفتوح ساختند به محض استماع این حکایت
میرزا احمدخان قلعه را گذارده و خود فرار کرده بسمت چعب
رفت و این خانزاد بمصداق فشعار بدون مجادله و نزاع
داخل قلعه شده صاحب قلعه شدم و میرزا احمدخان هنگام
فرار پیغام باین خانه نثار کرده بود که مبادا در پی اغتشاش
بسمت چعب آئی که آزار و اذیت نخواهی دید و قاطبه
سکنه آنجا بنی مذکور بودند که نه تنها رفتن به چعب
آسیب بجهت تو حاصل است بلکه توقف در اینجا هم مایه
اذیت و آسیب تو است علاج از انجام کن و از آنها از راه
که آمده بودم مجدداً روانه بندر مبارک ابوشهر و الی بندر
دیلم را از سمت خشکی و از بندر دیلم آدمهای از خشکی
روانه کرده و خود از راه دریا در بغله سوار شده از کنار
جزیره خارک یوم پنجم شهر صفر المظفر مطابق اودئیل وارد بندر
مبارک ابوشهر گردیدم فصل شی لهم بعد از ورود

به بندر مبارک که ابوشهر چند روزی بجهت انجام خدمات
دولت در آنجا توقف و نیز از آنجا حرکت و در دامنهٔ قلعهٔ
لیلاک من محال تنگستان شده و شبها را از اذیت و آزار
افواج براغیث تا صبح خواب از چشم راه فرار در پیش گرفته
و مترنم بنوای لیلاک لیلاک بودیم و آنچه بنظر رسید مسافت
راهش چهار فرسنگ تمام و تمامی این راه صاف و هموار و
مسطح و محل است و حاکم بلوک مذکور عالیجاه باقرخان ولد
مرحوم احمد شاه خان تنگستانی که از جملهٔ طایفهٔ پولادیست
میباشد و قلعهٔ لیلاک جائیست که هنگامیکه مرحوم حاجی
ابراهیم خان شیرازی وزیر لطفعلیخان زند دولتخواهان او را
از شهر بیرون کرده و لطفعلیخان را بشهر شیراز راه نداد
لاعلاج با پنج نفر نوکر بسمت بندر ابوشهر رفته که آنجا را
مامن نماید شیخ ابوشهر که سابقاً خدمت گذار و دولتخواه
حقیقی او بود باغوا و دستور العمل حاجی ابراهیم خان او را جواب
کرده

کرده از ظهور این حکایت از آنجا هم نیز راه فرار در پیش گرفته
بسمت تنگستان رفت شیخ معلوم بطریق مخالفت با جمعیت
بسیار و تفنگچی بیشمار بتعاقب او رفته و در حوالی قلعهٔ
لیلاک تلاقی فریقین افتاده با یکدیگر مجادله نمودند چون
تفنگچیان دلیر بهری از بدایت حال گریخته و رفته و
رضاقلیخان نام که سرکردهٔ سوارهٔ شیخ مذکور بود نیز بسمت
لشکر لطفعلیخان آمد و شکست فاحش بجهت شیخ مذکور روی داد
و آنچه بتحقیق پیوست سکنه و متوطنین قاطبه ساکنین
سایر بلوکات آن نواحی از عالیجاه باقرخان محزون میباشند
زیرا که خود مردیست جنگی و کارآمد و تمامی اهالی تنگستان
نیز شجاع و جنگی و با وجودیکه زیاده از هشتصد نفر تفنگچی
نمیتوانند فراهم بیاورد در جمعیت تنگستان نسبت بسایر
بلوکات کرمسیر بسیار اندک است و وسعت این بلوک
نیز نسبت به بلوکات کمتر است و بقدر بیست و شش پارچه
ده بیشتر ندارد و هنگام نزول رحمت الهی عبور از این راه

بسیار مشکل بلکه محال است و آن اراضی چنان بگل میشود که
مالها در گل فرو میروند و آن هنگام باید از راه سمت شمال رفت
در راه شمالی بعد شش زمانه از این راه است و اراضی این بلوک نسبت
بسطح سایر بنادر نشیبش بیشتر و جدی پست که با آب دریا
چندان تفاوتی ندارد بلکه تراز و است و هنگام امتداد دریا
اکثر اراضی اغلب را آب فرو میگیرد و هوایش بغایت گرم است که
مدلول انها لظى نزاعة للشوى مؤید است و از تسمیه تنگنای
از عصه بی سمتی برده میشود یعنی از اسم این بلوک میتوان فهمید
که چگونه تنگ که مسمی به تنگستان شده است مجملا اصل این
بلوک در وسط دریا و زنجیره کوهی که از شمال کشیده شده است
بجنوب واقع است و از کوه مذبور الی دریا مسافتی ندارد و بسیار
تنگ است و کوههای مذبور زیاد ارتفاعی ندارد لیکن بسیار
مکانهای مشکل دارد که مغاک و راست بطول دیوار بریده شده
است و از دور چنان مینماید که گویا قلعه است و در وسط

کوهها

کوهها بنکه چنین مینماید کوهی است که بر قلهٔ آن قلعه خرابه
ایست که سابق بر این محل سکنای طایفه مجوس بوده است
و تمامت اراضی محوطه کوهها الی کناره دریا از اثر سیلاب
مانند نهر آب بریده بریده است و تپه های چند هم در اراضی
بین واقع و اکثر از اراضی منظم و منسق و هنگام نظاره تفریح
حاصل میشود و بعضی از اراضی مذبور که قریب بدهات است
نخیلات نشر نجیبات اجتماع واقع باین معنی که یکصد نخل در اینجا
و یکصد دیگر در نیم فرسنگی و یکصد دیگر در یک فرسنگی علی هذا
القیاس واقع است و تمامی خانه های ساکنین این بلوک باصطلاح
دوستانها از چوب درخت نخل کومه و عریش است و بعضی از آن
خانها وسیع و نزیف است و شرب اهالی این بلوک از ندرا
و غیر زراعت گلدا انجاه است و آبی که از کوهستان می
آید یا از چشمه جاری میشود تمامی شور و بنابر مفهوم و سقوا
ماء حمیما فقطع امعائهم آبش بر بومی و بیگانه هر دو

ناگوار بلکه شربش دشوار است و شوری این آنها باعث
دو فقره بنظر میرسد یکی آنکه لبسا باشد در آن کوهها
معدن نمک یافت شود و بواسطه نمک آبش شور میشود
ویا آنکه از سطح رودخانه و نهرها است که شور میشود
بسبب آنکه تمامت انهار و رودخانه ها عمیق و باب دریا
توانواست واصل قصبه تنکستان قلعه ایست که موسوم
به لیلک است و سابق برج بسیار محکم چند تفنگ عیوق بوده
وحال مخروبه و محل سکنای باقرخان ضابط انجا است
فصل چهلم بعد از حرکت از لیلک روانه قریه
باشی و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام و تمامت این
راه و صحرا از دامنه کوه الی کناره دریا نشیب فراز است
وحال در باتپه های ریگ بسیار است و زراعت
اهالی انجا گندم و جو و پیاز است که از راه دریا بجزیره
خارک و محمره میبرند هوایش بی نهایت گرم و در آن قریه

بلد

بلد از حدت حرارت ماش بیرون میریزد و گرمی آنجا
بمراتب اشد از تنکستان است و مضمون آیه کریمه
فسوف یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا در این سرا بظهور رسیده
الحق عجب آتش خانه ایست و کل ساکنین انجا از سه
فرقه خارج نیستند که یک فرقه آنها ازرع و رعیت
پیشه و یک فرقه دیگر ماهی گیر و فرقه ثالث چوپانند
و تمامت این مردم شجاع و دلیر بنظر میایند ظاهرا اینست
که شجاعت جبلی ذاتشان باشد و علی الدوام مسلح و مکمل
در حراست و محافظت خود مشغولند بسبب آنکه آنها
را دو دشمن قوی است که از سابق بین ما انها خونی بوده
و حالا هم همان حالت باقی و مستفهمند دشمن سمت شمال
آنها شیخ بوشهر و بوشهریست و دشمن سمت جنوب شرقی
آنها حاجی خان ضابط دشتی و اهالی دشتی است بجهت آنکه
اطراف آنها را دشمن فرو گرفته و علی الدوام در نزاع

وجلالند لامحاله شجاعت پیشه و شرارت اندیشه
و همیشه مستعد و آماده حربند **فصل چهل و یکم**
بعد از حرکت از قریه باشی دوانه بتجور و مسافت این راه
چهار فرسنگ تمام و راهش بمثابه راه منزل دویم گذشته
است و اکثر زراعت آنجا برنج است و هوایش طعنه بر اعتدال
هوای دوزخ میزند و شدت حرارت از جگر را آب میکند
گویا مضمون آیه وافی هدایه نار الله الموقده التی تطلع علی
الافئده مصدق احوال آنجاست و حوالی دهات کناره دریا
نخیلات بسیار است و درختان انجیر بسیار بزرگ
نیز در آنجا واقع که از دور چنان مینماید که گویا درخت
گردکان است و اطراف تمامی درختان انجیر را بوته های
خار مغیلان گذارده که اگر احیانا از هفت ریح عاصف
دانه انجیری فرو افتد کسی نتواند برداشته تناول نماید یا
آنکه بهایم را ممکن خوردن نشود و در محوطه و کمرگاه کوههای

محدود

انجد و خانه خرابه چند است که از خشت ساخته بوده
بناها و مذکوره محل سکنای طایفه مجوسیه بوده و هنگام
عبور از این بنا در هر قدر تفحص و تجسس شد که شاید نوشته
از حضرات یونانی که حسب الفرمایش اسکندر در این راه مامور
شده بودند دیده شود ملاحظه نشد و در اصل بندر تجور
چهار توپ آهنی شکسته بود که از توپهای بندر بوشهر بهتر بودند
ملاحظه شد **فصل چهل و دویم** بعد از حرکت از تجور
دوانه گوکان من محال دشتی و مسافت این راه مساوی هفت
فرسنگ تمام است و تمامت اراضیش بلند و پست و زنجیره
های کوههای این راه اندک از زنجیرهای کوه دور گذشته
بکنار دریا نزدیک شوند داخل دشتی بحدی گرم
میشود که مرغ را یارای طیران از زیر آن نیست لیکن گوکان
بحدی است که مصداق آیه شریفه فامه هاویه و ما ادریک
ماهیه نار حامیه از آن بظهور میرسد و دشتی ام القرای است

و بفاصله دو فرسنك و نیم از تغور قلعه ایست مسمی به
بكلاه و سرحد تنكستان و دشتی و بتصرف حاجی خان دشتی است
و قلعه مذبور مربع و كوچك و بالای تپه كرد در وسط صحرا
واقع است ساخته شده و وسعت این قلعه بسیار اندك
و زیاده از پنجاه خانه وار نمیتوانند در انجا سكنا نمایند
لیكن با اینكونه ضیق و تنكی چنان در نزد اهالی انجا مشكل
افتاده كه نمی توانند بزور از یكدیگر انتزاع كنند و غالب
اوقات سكنه تنكستان خواسته اند كه از تصرف آدمهای
حاجی خان ضابط دشتی بگیرند نتوانستند و هر قدر كه راه
پیش میرود كوهها اندك اندك بدریا نزدیك میشوند
بعد از كذشتن از قلعه كلاه الی كوكان كه مساوی پنج فرسنك
است پنج قریه مخروبه است كه مطلقا آبادی ندارد و سبب
عداوتی كه فیمابین تنكستانی و دشتی میباشد حضرات تنكستانی
تمام خمسه را چپاول كرده و خراب نموده اند و كل كناره و ساحل

دریا

دریا بطور مد و پیچ واقع شده باین معنی كه بعضی مكانها
دارد كه بتركیب غور واقع شده و بعضی از منازل هست كه
از لب آب دریا میتوان بمنزل دیگری رفت حتی اینكه اكر در
مكانی كوه یا تپه باشد از درون آب دریا میتوان
عبور نمود **فصل چهل و پنجم** بعد از حركت از كوكان روانه
محال بردغان و مسافت این راه چهار فرسنك تمام است
در هنكام حركت از كوكان نصف راه اندك بمیل مشرق و نصف
دیگری بمغرب میرود و بفاصله یك فرسنك از كوكان بابد
راه را از دهات ثلاثه موسومات بزیارت و بهساد و كردون
كذشت و اصل ده زیارت در سر راه واقع است و این دهات من
البدایة الی النهایة هر كدام در دكی است از دكان سقف و
مضمون و ما ادریك ما سقر لا تبقی و لا تذر در انجا ظاهر است
و زیادتر بتقریب آن كویند كه دوزخیان باید از ابواب
سبعه در آمده انجا را زیارتگاه سازند و آن دو ده دیگر

قدری از راه در رود دامنه کوه مسمی به مُند که اداخ
کوههای سنگستان است واقع و بفاصله یک فرسنگ و نیم
از زیارت راه داخل رودخانه مسمی به مُند میشود و رود
خانه مذکور بزرگ و بقدر سه زرع عمیق و از سمت فیروز
اباد آمده بن دیگر میشله که کان داخل دریا میشود و در موسم
بهار سیلاب چنان جاری میشود که باران همه عمق مملو
شده سطح صحرا را بکلی آب فرو میگیرد و این رودخانه را مطلقا
پلی نیست باید از درون رودخانه عبور کرد و هنگام طغیان
اب عبور از انجا مشکل بلکه محال است و این صحرا مسمی به زیره
میباشد و هنگام ملاحظه صحرای صاف و هموار بنظر جلوه
گر است لیکن تمامت اراضیش از اثر سیلاب مانند نهر اب از
چپ و راست بریده بریده است بعد از عبور از رودخانه مذکور
راه میل بغرب میرود و بفاصله یک فرسنگ و نیم بقلعه برغان
میرسد و در بیرون برغان نه مکان توقف بجا کرده اند و نه بلد

کوبا ازجان

کوبا ازجان خود سپرند که در بین دولت راه خود سر پیش
میگیرند و میکشند از بن کلاه قاجاری که سبهر شماست
ما را همه دادیم و هرگز ندیده ایم مصلحت در بین است که از اینجا
برود و اصل قلعه برغان مربع و چهار برجین و جمعیتش
زیاده از پانصد خانوار نیستند و اطراف قلعه برغان نخلات
و درختان کنار بسیار است و در سمت شرقی قلعه بلبوت
بفاصله دو فرسنگ کوهیست که معدن نمک است و نمک
بسیار از آن کوه برداشته میشود و سمت غربی قلعه بفاصله
سه فرسنگ و نیم کناره دریاست

فصل چهل و چهارم

بعد از حرکت از برغان روانه محال چاه بن و مسافت این
راه مساوی پنج فرسنگ و نیم است هوایش در غایت گرمی
و مفاد ایة ثم ان مرجعهم لالی الجحیم در انجا بظهور میرسد
و اغلب این دشت منظم و منسق و اباد و معمور و مسمی به
شیو راست و بفاصله نیم فرسنگ و یک فرسنگ و نیم اده

و کمتر از راه سمت مشرق زنجیرهای کوه است و سمت مغرب
همین فاصله کناره دریاست و اصل راه را باید از وسط چند
دره گذشت که مشهورترین آنها دره بچه کش و دره درو عل
که نزدیکی چاه بن است و آب در آن دره‌ها نایاب است
و تمامی جنبین راه مغرباً و مشرقاً درختان نخل واقع که با پنصد
پانصد و دویست دویست در مکانهای مختلف بجهات
اجتماع میباشد و دور تمامی نخیلات مذبورات را بعوض
دیوار بمثابه سنگر خاکریز کرده‌اند و ارتفاع خاکریزها
یک ذرع و نیم الی دو ذرع است و قطر آن خاکریزها زیاده
از ارتفاعش میباشد و هر یک از این نخلستان را که باغ
مینامند سنگریست بسیار مضبوط و محکم که اگر از پانصد
قدمی توپ در آن زده بوند بطرف آن خاکریزها بیندازند
ممکن نیست که گلوله‌اش از آن طرف بیرون رود ظاهر
اینست که این خاکریزها را بیشتر بجهت شرب نخیلات ساخته

باشند

باشند که هنگام نزول رحمت الهی و آمدن سیلاب آب در آنجا
جمع شود و تمامت این باغات و خاکریزها از دور بترکیب
تسبیح بنظر جلوه گر است و اصل این باغات اغلب بطور مربع
است لیکن گوشه ندارد و اگر احیاناً وقتی اتفاق افتد بجهت
سنگر میتوان بزودی گوشه از برای آنها درست کرد

فصل چهل و پنجم بعد از حرکت از چاه بن روانه
محال بردستان و تسمیه بردستان وضع شی در غیر موضع له
است بر عکس نهند نام زنگی کافور باید گرمستان گفت
تا اینکه مصداق و معادل ذلک ما الحطه الحاصل مسافت این
راه شش فرسنگ تمام و تمامت راهش صاف و هموار و از دامنه
کوه الی دریا سراشیب و فاصله کوهها الی دریا نیم فرسنگ
است و در وسط راه امامزاده ایست منسوب بشاه ابو الفضل
و بقول بزرگان معنی آنجناب تسمیه بردستان بجای
خود باشد و حوالی امامزاده مذبور خرابه‌های چند است

که مشهور به بتخانه است و شاید تسمیه بردستان
به میمنت امامزاده باشد و مصداق قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً
علی ابراهیم بوضوح رسیده باشد و انا آثار خرابهای مذبوره
ظاهر و مشخص میشود که در ایام سلف شهر بسیار بزرگی بوده
و نهایت آبادی را داشته و نخیلاتی که درین دشت واقع است
ترکیبش بنا به نخیلات نیست که در روز گذشته عرض شد
و در وسط راه بفاصله یک فرسنگ و نیم به بردستان مانده
محاذی امامزاده چاه آب شیرین سرد و خوشگواری هست و چاه
مذبور موسوم بچاه اولی است بعد از عبور از آنچاه مذکور
راه داخل تپه های خاکی میشود که عبورش اندک مشکل و بر
عابرین سخت است و اصل بردستان در وسط دو کوه میانه
دشتی که عرضش دو فرسنگ است واقع و کوههای بلوک دشتی
محاذی بردستان ختم میشود و سمت شرقی بردستان زنجیره
کوه تازه نمایان که آنطرفش بلوک گله دار است و خوری در وسط

اندشت

اندشت واقع که مسمی بخور بردستان و سرحد بلوکات
گله دار و دشتی است و این خور متصل بدریاست و طول خور
مذبور الی دریا مساوی نیم فرسنگ است و آب دریا همیشه
دران خور هست و هنگام نزول رحمت از رودخانهای کوهستانات
از نواحی سیلاب شده از وسط همین خور داخل دریا میشود
و ضابط بلوک دشتی حاجی خان ولد مرحوم جمال خان دشتی است
و هشتاد پارچه ده درین بلوک واقع و همگی آباد و معمور و اگر حاجی
خان بخواهد جمعیتی ازین بلوک جمع نماید تقدیر پنجهزار تفنگچی
مستعد شجاع میتواند جمع کند و از روزیکه این جانب نثار داخل
این بلوک شدیم نه خانه نشیمن دادند و نه بلد و همراهان
حمایت کلاه قاجاری و خوف از آن بود و حرکت حاجی خان که
مهتر ایشان است اگر باشد حرکت غیر رفتاری کدخدایان و رعایا
ی این بلوک باشد میتوان گفت که یاغی و طاغی هستند **فصل**
چهل و ششم بعد از حرکت از بردستان روانه شدیم

کنکار و یک روز در آنجا متوقف و آنچه بنظر رسید اینست
که مسافت این راه مساوی دو فرسنگ تمام و راهش صاف و
هموار و مسطح است و ساکنین آنجا بقاعده و قانون اهل سقر
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لحاله کما هی پوستی
می‌اندازند و حرارت کرمی این بندر بمراتب اشد از محالات
دشتی است مجملاً اصل ترکیب بندر مذبور بمثابه دایره عین
و جیم واقع و نزدیک به نصف دایره کردی است و عمودش
بسیار نیکو و ضابطش شیخ جبار خان است و جمعیت آنجا
مساوی با نصد خانوار اند و اطرافش نخیلات بسیار و زراعت
غله در آنجا بسیار اندک و بیشتر من عابرین و مترددین
آنجا اهالی بحرین و قطیف و لحسا میباشند که شال لنکی
و سایر اقمشه عربی آورده و با غله معامله مینمایند و مساوی
بیست بغله بزرگ در آنجا مشاهده شد که مال شیخ جبار خان
و سایر سکنه آنجا بود و مساوی هفت (هشت) توپ آهنی خوب که

بودند

بودند و دوازده پوند و هیچده پوند بوجند در آنجا بوده
همکی خوب و نیکو بودند و شیخ مذکور فی حد ذاته خود
مرد بست عاقل و کامل و کدخدا منش و با معرفت و کمال آراسته
و پیراسته و سن آن شصت متجاوز و در نهایت از ظهور
ظلم و اجحاف حکام و مباشرین فارس شاکی بود و قسم یاد نمود
که در عهد خاقان سعید شهید انار الله برهانهم و در عهد
خاقان جنت مکان فردوس آشیان طاب الله ثراه و جعل
الجنة مثواه مبلغ هفتاد تومان نقد بصیغه پیشکش داده
میشد و مطلقاً اسم مالیات در میان نبود و با وجودیکه
از آن هنگام حال جمعیت کمتر شده که بعضی از آن جمعیت از وبا و
طاعون تلف شده و بعضی از عهده بر نیامدن از حقوق دیوانی
فرار و پراکنده و با اینکه خرابی حال سوای حد مشاهده محصل
یکهزار و دویست تومان دیوانیان مطالبه مینمایند و شیخ
معلوم مذکور ساخت که مصلحت نیست ساکنین سرحد ایران

را با بنطور ظلم و تعدی نمایند دیگر که هنگامیکه ظلم و ستم
بدرجه کمال رسید تمامت سکنه آنجا عرب بود لابد شده که بسمت
بر عرب بروند و عقبا به آبا و اجدادشان شاکی شوند و در حقیقت
این فقره را از روی صداقت و راستی عرض کرده و علاوه کورمیمود
که باید کندران این رعایا از دریاست و مطلقا از این
زمین نفعی بجهت ما حاصل نیست و کندران مالیات نمیدهند و
کندران تمامت اعراب سکنه سواحل و بنادر اند دریاست
هرجا دریا باشد زندگی میتوانند نمایند و علاوه کورمیبا
کم حاصل نخیلات را هنگامیکه هنوز رطب است مصرف
میرسانند و این قدر نمیماند که کندران در وقعه این مرحوم
شود و اگر ما بقی سال بخواهند خرما صرف کنند از بصره آورده
صرف مینمایند و غله که از آنجا یافت میشود تجار از سایر
بلوکات آورده با اعراب و سکنه اینجا معامله مینمایند و مطلقا
غله از آنجا عمل نمی آید مگر قلیلی که کفایت پنج شش روزه اهل
انجا

انجا میشود و از فقرات خارجه اینچه بوضوح رسید حضرات
انگلیس علی الدوام با قاطبه سکنه آنجا هر وقت در مقام گفتگو میباشند
و با آنها میگویند که حاصل شما از دولت ایران سوای اجحاف
و ظلم و ستم چیزی نیست اگر شما از آن دولت روی گردان
شوید و مطیع طاعت دولت ما فرو دارید البته التفاتها
خواهید دید و شما ها خواهید چید و نهایت خوشی بشما
روی خواهد کرد الحاصل شیخ مشار الیه اسنادهای بسیاری
نمود که عریضه تمهید خصوص مفصلا و مشروحا بخاکپای جواهر
اسای قبله عالم عرض کند که این چاکر جان نثار صداقت
شعار خود برسانم عریضه بلند بود از شیراز جنت طراز
بد نبار معطلات مدار فرهستادم و کوهستان انجا الی کناره
دریا زیاده از ده هفت روزه نیست و تمامت آنحدود
را از جنوب و راست کوه فرو گرفته و صحرای مابین کوه و دریا
همگی سنگ و وادی غیر ذی زرع است و اغلب آن اراضی سنگلاخ

و از اثر سیلاب مانند نهر آب بریده شده است و در اینجا
اشجاری سوای چند درخت نخل که بر کناره دریا واقع است
نیست اگرچه تمامت این دشت از سیلاب بریده شده است
لیکن درین فصل که تحویل نیر اعظم به برج حمل است بهیچ وجه
آب در اینجا یافت نمیشود الی اوایل قوس و در موسم زمستان
هم بمحض نزول رحمت ایزدی آب از کوهستان جاری و آناً
واحدةً داخل دریا میشود و مطلقا آب در آن نواحی نمیماند و شرب
تمامت ساکنین آنجا از چاه است و آب چاههای مذبوره نیز اندک
شور و تلخ است و عمده کمیابی در اینجاست که آب انباری داشته
باشند و اگر احیاناً آب انباری پیدا شود الهم بسیار بد
ساخته شده است و از ساختن همین آب انبارها متحقق میشود
که اهالی آنجا اینقدر استطاعت ندارند که بجهت خود آب
انبار مضبوط محکمی بسازند با وجود یکه آب شیرین در آنجا
بی نهایت مرغوب و مطلوب است چنانچه هنگام عبور

این

این جانب نثار از آن ساحات در وسط بندر تبلک ظاهری
آب انباری دیدم که سر آب انبار عیناً به حوض آب ماب بود که
آب باران در اینجا جمع شده بود هنگام رسیدن باینجا جویی
حالها از حدت حرارت بسیار تشنه بودند اسب خودرا
از آن حوض آب میدادم مقارن حال اهالی آنجا وقت بر آن تفقد
اطلاع یافتند که آن جهت اجتماع آمدند و افغان گریه و زاری
و فریاد و تظلم و دادخواهی کردند که این رحمت خداوند
پیمانه که عطا فرموده چرا بیجا تلف میکنید بعد از کشتن
از آب انبار مذبور تا بندر فاصله حدت هوا و شدت
گرما بمرتبه زوفا شده بود که بکلی حرکت و سکون از این
جانب نثار منقطع که گویا نزدیک شد که قالب تهی شود
مقارن آنحال چند درخت نخل بنظر آمد بسوی درختان
شتافتیم که ساعتی از سایه تسکین حرارت را دهیم هنگام
رسیدن آنجا دیدم که محوطه کلی نخیلات مذبور دار از ...

و بیان زراعت کرده خواستم چند دقیقه در سایه
یکی از آن درختان بیارامم صاحبش فریاد واویلا بر آورد
که باغم خراب میشود هر قدر جان نثار خواست که بطوع
استمالت مشار الیه را ساکت نماید و ساعتی در آن سایه
بماند شدت فریاد و داد خواهیش زیاده میشد و مانع از
توقف میبود و بجلدی آغاز فریاد نمود که کل اهالی آنجا همگی
جمع شده خیال کردند که جان نثار شاید میخواهد میوه های او را
غارت و تاراج نماید بعد از زحمت بسیار و مرارت بیشمار
باو گفتم قدری سایه نخل را بمن بفروش مذکور ساخت که سایه
مال خداوند است چگونه مبایعه میشود گفتم اگر واقعا چنین است
و سایه از آن خدا است پس قیل و قال تو چرا است بگذار ساعتی
زیر سایه خدا بیارامم عاقبت الامر بهزار مخمصه راضی
شد و اذن داد که دو ساعت در آن سایه توقف نمایم
بعد از آنکه پیاده شده بزیر سایه آرمیدم هر لحظه

بوکادوار

بوکادوار بروش سایه درخت حرکت میکردم سبب آنکه
سایه درخت نخل بسیار اندک است و پنج دقیقه در سایه
از آسودگی حاصل نمیشود که آفتاب جهانتاب اطراف شخص را
فرو میگیرد الحاصل بعد از دو ساعت که عازم حرکت شده
خواستم وجهی باو بدهم استغفر الله گفت و نگرفت

فصل چهل و هفتم بعد از حرکت از بندر کنکان روانه
بندر طاهری گردیدند در آنجا متوقف حدت هوا اثر مرغ
را کباب و دنبه را بریان و اشتداد گرمی آنجا نه تقریری و نه
تحریری است و مسافت این راه مساوی پنج فرسنگ تمام و
راهش تماما به راه دیم گذشته است و این بندر و بندر تنبک
و نخالو که در توسط کنکان و طاهری واقع است جزو بندر کنکان
و زیر حکم شیخ جبار خان است و تمامی این پنج فرسنگ کناره
دریا شر آباد و معمور و شغلشان گرفتن ماهی است و کشتیهای
کوچک میتوانند نزدیک ساحل آیند و از کناره دریا الی

دامنه کوه تپه های دراز است باین طور که یک سر آن
تپه ها متصل بکوه و یک سر دیگر بدریا اتصال دارد و آنطرفیکه
بدریا متصل است بطور دیوار بریده و راست است لیکن با
اشکال زیاد میتوان عبور نمود و در بعضی از آن مکانها عبور
از درون آب دریا اسهل است و اصل ترکیب بندر طاهری
مشابه هلال واقع است و وسعتش از بندر کنگان بیشتر است
زیرا که دو تپه را از طرف یمین و یسارش کشیده شده است
و خود در وسط تپه های مذبوره واقع شده و دو قلعه بالای
آن دو تپه محاذی بندر بنا ساخته اند که مأمن قراولان است
و اطراف بندر مذبور خرابهای بسیار و قبرستان بیشمار است
مجملاً یکه از لب دریا الی دامنه کوه و یک فرسنگ از کناره
دریا تماماً خرابه است و تمامی این خرابه ها را از آهک و گچ
و آجر ساخته بوده اند و چند مسجد و تکیه بشکل کوهها از دور
نمایان است اگرچه بکلی خراب شده اند لیکن بعضی جاها است که بخط

کوفی

کوفی بر دیوار نوشته اند خاصه سر قبرستان آنها که جمیعاً
خط کوفی نوشته شده و تمامت سنگهای مزارها بزینت و منبتی
محفوظ است و اطراف آنها را بخط کوفی نوشته اند و بر قله
همین کوهها که قبرستان بسیار است آب انبار چند از
سنگ کوه تراشیده بودند که بسیار خوب و نیکو است
و از این آثارها مفهوم میشود که در ایام سلف شهر بسیار
بزرگ آباد معموری بوده لیکن در هیچ جا استماع نشده که در
اینجا شهری بوده یا اسمی داشته باشد

فصل چهل و هشتم

بعد از حرکت از طاهری روانه بندر عسلویه و یک روز
در آنجا متوقف شدند لطافت هوای این بندر را به هیچ زبان
نمیتوان در معرض عرض آورد و مسافت این راه مساوی یکفرسنگ
و اراضیش مانند اراضی بندر کنگان و طاهری است و هنگام
عبور از کناره دریا بفاصله دو فرسنگ به بندر عسلویه
مانده در درون آب دریا بنقدر چهار صد یا نصف اناثا

در گودا جمعیت مشاهده شد که کل آنها عور و برهنه داخل آب
دریا بودند چون این مکان از آبادی دور بود بسیار حیرت
و تعجب حاصل شد که این جمعیت در اینجا چه میکنند این جان
نثار اسب خود را بدریا رانده که استفساری از آنها نماید هنگام
رسیدن به نزدیکی آنها دیدم که جمیع از جمعیت زنبیلی به رقبهٔ
خود بسته‌اند که در دریا چیزی گرفته در درون زنبیل می اندازند
این فقره را از آنجماعت تحقیق کردم که چه میگیرند و چه بر میدارید
جواب دادند که صدف مروارید است بر میداریم اندکی تأمل
نمودم تا هنگامیکه آنجماعت بیرون آمده هر کدام بگوشه رفتند
و صدفها را بریدند چونکه تمام صدفها کوچک و نارس بودند
هیچکدام چیزی در درونش نبود مگر آنکه یکنفر از این جمعیت
در یک صدف که بریده بود یکدانه مروارید که عینا به یک
ماش بود پیدا کرد و این فقره بسیار خوشنود و سرور عجیب
محصول بجهت او روی داده و نبانش عقال فشکراً لله
شکرا

شکراً لله علی ما هدانا فالشکر النعم کوبا قیمت تمام گشت و ظاهر
این است که اگر بگذارند که یکسال یا دو سال آن صدفها در دریا
بمانند و پرورش یابند همگی خوب و نیکو میشوند و ضابط بندر
علویه شیخ خلفان خان که از طایفهٔ الحرم است میباشند شیخ
مذبور مردی است ماشاالله و عقلش مانند خود کامل و بحسب سن
شصت ساله و یک چشمش معیوب است و ساکنین بندر مزبور
مساوی ششصد خانوار رند و اصل بندر علویه کناره دریاش
راست و بدون غور است و سی تغلیه در اینجا مشاهده شد و نه
توپ آهنی خوب نیز کناره دریا بود لیکن چون این بندر را غوری
نیست هنگامیکه کشتیهای بزرگ با امتعه و اقمشه وارد
اینجا میشوند اهالی اینجا خودشان را باب دریا می اندازند
و متاع کشتیها را بدوش کشیده می آورند این جان نثار از شیخ
گفتم که چرا دیواری از سنگ و آهک بدرون دریا نمی سازید
دیگری گفت که دریا را نمی دارد که کشتیهای کوچک بتوانند

نزدیک آیند که با اینگونه زحمت و مرارت بار کشتیها را
خالی نمایند جواب داد که از قوه ما دعا بالفعل نمی آید و استطاعت
نداریم که چهار صد یا پانصد تومان مخارج این فقره نماییم این
کار را باید امنای دولت قوی شوکت بکنند که از مالیات
بگیرند و حقیقت قوه و استطاعت مخارج او را ندارند زیرا
که بلد بسیار بزرگ خوبی که قیمت آن بقدر سه هزار تومان
بود و مال شیخ معلوم میشود بجهت جزئی مخارجی در کناره
دریا بیکار افتاده بود و مخارج حسب التخمین زیاده از یک
صد تومان نبود که اگر قوه و استطاعت میداشتند همان کشتی را
درست مینمودند که هر ساله منافع زیادی از کرایه آن بجهت
ایشان حاصل شود و در فصلی که اواسط تحویل نیر اعظم ببرج
ثور بود میزان هوای این بندر در حین صلوة ظهر در سایه
یکصد درجه میبود **فصل چهل و نهم** بعد از حرکت
از عسلویه روانه بندر نابند و مسافت این راه چهار فرسنگ

تمام

تمام و حقیقت هوایش پنج درجه اشد از عسلویه و ضابطش
عبد الله مبارک نواده شیخ خلفان خان است و مشار الیه
از شیخ خلفان خان یاغی و راه خودسری پیش گرفته بود
و تمامت این راه وادی غیر ذی زرع و ساف و هموار و مسطح
و بعضی اراضی انجا سبز و خرم و بفاصله یک فرسنگ و نیم از کناره
دریا نخیلات است که تمامی آن نخیلات با نظام کشیده شده است
بپای کوههای کلهدار و اصل آبادی در دامنه آن کوهها
واقع شده و انتهای این نخلستان تا بجائیست که طایفه
تمیمی و مالکی ساکنند و این محل سرحد عسلویه و کلهدار است
و نخلستانی در دامنه کوهی که مسافتش تا لب دریا یک
فرسنگ است واقع که جمیع نخیلات مذبور با نظام و راست
کشیده شده است و کل این جاده فرسنگ سنگلاخ و جریان سیلاب
اراضیش را بریده که عبور از آنجا از کناره دریا مشکل بلکه محال است
و هنگام آمدن از عسلویه به نابند در کناره دریا در وسط

راه دره وسیعی است که دهنه از دره متصل بدریا است
که آب دریا فرو گرفته است تا جائی از دره را و هم قدری که از دریا
ملیش می آید تنگ میشود و این مکان چون همیشه از طوفان
محفوظ است بجهت لنگرگاه بسیار خوب و نیکو است بسبب آنکه
دره بندر بود عمیق و همیشه آب دریا در اینجا پا است و در کل
این کناره ها چنین جای خوبی که بجهت لنگرگاه خوب و نیکو
باشد ملاحظه نشد و هنگام حرکت از بندر عسلویه به
بندر نابند باید از دو دره عبور کرد و اصل بندر
نابند در زمینی واقع شده که آنرا زمین کشیده شده است
بدرون دریا و تو کیسه زمین عینا بدماغه بینی است و از بندر
مذبور الی بندر رشیو را این جا به شار خواست که از کناره
دریا برود بقدر دو فرسنگ که سمت مشرق حرکت شد در
سر راه نخیلات بسیار و خرابه های بیشمار از شهرهای قدیم
مشاهده شد تا بجائی که منتهی به برکو و چند نفر ماهی گیر در اینجا
ساکنند

ساکنند رسیدیم از اینجا راه چنان سخت و مشکل افتاد
که حرکت ناممکن شد باین طور که بر لب آب دریا کوههای صاف
و راست بقدر ده ذرع بریده شده و در نهایت سنگلاخ و مشکل
افتاد که ممکن عبور نشد لابدا معاودت به بندر نابند
کرده از معبر عام روانه گردید **فصل پنجاهم** بعد از
حرکت از بندر نابند روانه فریه کرده و مسافت این دو
سه فرسنگ تمام و راهش صاف و هموار و آباد و معمور
و دهات بسیار و نخیلات بی شمار در عرض راه واقع و هوایش
در غایت گرمی و طعنه بر اعتدال هوای درکات جحیم
میزند و اصل راه را میبایست از وسط صحرای دشتی گذشت
که از مشرق مساوی دو فرسنگ دمبا نه دو زنجیره
کوه واقع شده با اینطور که کوه سمت شرقی متصل به کله دار
و کوه سمت غربی متصل بکناره دریاست و در وسط این دو
خانه خشکی است که هنگام نزول رحمت الهی سیلاب در آن

جاری و همالی بندر نابند داخل دریا می شود و تمامی جمعیت
قریهٔ مذکوره طایفهٔ تمیمی و مالکی هستند و ضابط آنها شیخ
سیاره است و سابق بر این شیخ سیاره از جملهٔ عاملین
و مباشرین شیخ خلفان بوده و حال بجهت طایفهٔ تمیمی و مالکی
که بمشار الیه متحد شده اند مخالف شیخ خلفان و دزد و دشمن
زیاده از آن است و عبد الله مبارک هم با شیخ سیاره
اتحاد دارند و هر دوی آنها مخالف دشمن شیخ خلفان
و علی الدوام با یکدیگر در مقام مجادله و منازعه هستند
و شیخ خلفان و شیخ سیاره هر دو مستقل و ناخوش احوال
میباشند یکی بی بنیه و چشمش معیوب و دیگری ناخوشی سینه
دارد **فصل پنجاه و یکم** بعد از حرکت از قریهٔ کره روانهٔ
محال کاوبندی و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام و تمامت
راهش صاف و هموار و مسطح و در وسط دو زنجیره کوه
واقع که فاصله کوهها از یکدیگر زیاده از یک فرسنگ
نیست

نیست و صعوبت هوایش را از هوای دوزخ میدهد و در بین
راه اشجار نخل و کنار بسیار است و نیز دهات بسیاری در
زنجیرهٔ کوهها واقع و همگی آباد و معمور و اصل جمعیت کاوبندی
مساوی سی صد خانوار و سرحد سه بلوك واقع شده
یکی تمیمی و مالکی و دیگری کلداد و دیگری لار لکن قریهٔ تمد کوور
از محالات لار و در زیر حکم بیگلربیگی لار است و قلعهٔ نیز
در آنجا واقع که محل سکنای مستحفظین و تفنگچیان بیگ
لربیگی است و در وسط این دشت رودخانهٔ خشك وسیع
بسیار بزرگیست که هنگام نزول رحمت الهی سیلاب
در آن جاری میشود و از عرض رودخانهٔ مذکور میتوان
فهمید که هنگام طغیان آب چگونه سیلابی در آن جاری
میشود و بسبب آنکه سطح زمینش بسمت دریا سراشیب است
و آب تمامت این کوهستان و دشت در آن جاری و داخل
دریا میشود و در این فصل که موسم بهار بود مطلقا آبی در آنجا

نبود سوای اینکه از چاهها کشیده اهالی انجا گذران مینمودند
و حاصلی سوای حاصل نخیلات در انجا یافت نمیشود و رود
خانه مذکور که دجون قدری عمیق است هنگام حلند و متورّم
میگیرد آب دریا تا مابین سه فرسنگ رودخانه را و در
هنگام از حوالی دریا عبور نمیتوان نمود بعلت آنکه کلکی ندارد
ازین جهت عبور نمیشود دزیر کاوبندی جرف بلوک شبنکوه
من محالات لار است و از اصل کاوبندی راه دو دسته میشود
که یکی از سمت جنوب از زنجیره های کوه مشیمه و دیتو بند
شیو میرود و راه دیگر از سمت میان شمال و شرقی از زنجیره
های کوه مشیمه به چاه کومان و عقبه مشهوره بگرنه سارو لیه
کله دار میرود **فصل پنجاه و دوم** بعد از حرکت از
کاوبندی روانه بهده و بکورزد و انجا متوقف حدّت هوایش
جگر آب و دل را کباب و پنجه رجه از سایه بنا دد که
و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام و اصل راه در وسط صحرا نیست

کذار

کرانضحی اتنک و کوهها قریب بیکدیگر میشوند و این
حدود را مطلقا اشجار مثمره نیست لیکن جنگل است از درخت
کنار و کهور در سایه درختان مذبور اندک کم ساوین
دعابر میتوانند ساعتی در آن سایه بیارامند و آب انبار
بسیاری که آب آن از باران است در وسط راه واقع تمامیت
اراضی صحرای مذبور فراز و نشیب و از اثر سیلاب مانند
نهر آب بریده دلم ... و مسلوب المنفعه است و اصل بهله
قلعه ایست که بر قله کوه کوچک سنگی واقع شده و سنگ آن
کوه بسیار صلب و سخت و ارتفاعش یکصد و بیست ذرع و قریب
بزنجیره کوههای بزرگ که مسافت اندکش فقط دیگر از هر ذرع است
و قلعه مذبور دارای شش برج است که آن برج ساخته شده است
از سنگ و گچ و در درون قلعه مذبور مضیقی دیگر از
ارک واقع شده که در درون ارک خانه محمد علی خان برادر
بیگلربیگی لار است و از غرایب قلعه مذبور اینست که ارتفاعش

یکصد و بیست ذرع است و با اینکه از ارتفاع چاهی از سنگ
بریده که عمقش پنجاه الی شصت ذرعست و آب دارد و آبش بسیار
و بی نهایت که کفایت تمامت ساکنان قلعه را مینماید و نیز دو
آب انبار در آنجاست که در وسط سنگ بریده و آب باران
در آنجا جمع میشود و در قلعه مذبور زیاده از دویست الی
سیصد نفر نمیتوانند ساکن شوند و همین قدر جمعیت هم که فی
آنجا هست و هنگام عبور از آنجا عالیجاه محمد علی خان
را مشاهده کردم که شش توپ آهنی که یکی از آنها بیست و چهار
پوند و ما بقی دوازده پوند بودند در بالای قلعه میبرد
لیکن چون سررشته ندارند نفهمیدند که این توپها
در اینجا بیحاصل است زیرا که اصل قلعه مرتفع و بالای
کوه واقع و اگر احیاناً دشمن بپای کوه برسد این توپها کار
تفنگ نمیکنند و مطلقاً بدشمن نمیگیرد گذشته از آن اگر
دشمنان سیصد ذرع از پای کوه دور باشند ممکن نیست

که گلوله

که گلوله توپ بآنها بخورد و این قلعه را بدون اینکه آدمی
کشته شود میتوان به تدبیر متصرف شد باینطور که بقدر
بیست من باروط در صندوقی جا بجا کرده زیر درب قلعه گذارند
بطوریکه چسبیده بدرب قلعه باشد سربازان و تفنگچیان حاضر
و مستعد یورش شوند آنوقت باروط را آتش داده که درب
قلعه را به پراند آنوقت کل یورشیان داخل قلعه شوند و طور
دیگر هم ممکن گرفتن از قلعه هست بسبب اینکه در میان شمال
و مشرق قلعه مذبور کوهیست مرتفع و فاصله اش از قلعه زیاده
از یکهزار ذرع نیست از قله آن کوه میتوان از انداختن
گلوله توپ اهالی آن قلعه را بامان آورد و تپه کوچکی بپای
قلعه مذبور سمت شمال غربی واقع و اگرچه زیر قلعه است
میتوان از خاک و غیره تفنگچیان سنگرسازند و کار را بر قلعه
گیان تنگ و مشکل نمایند و تمامی اطراف کوه قلعه مذبور جنگلستان
و بقدر سیصد و چهارصد خانوار در آنجا ساکنند از ایلات

مطلقا آبادی نیست بعلت آنکه قلعه مزبور بتصرف شیخ سیاه
بوده و بسبب آنکه جزو لارستان است بیلکی بیکی نافرشوده
رفته بود که از شیخ سیاه انتزاع کند معلقین جنگ و محاصره
بطول انجامیده بود و رعایای انجا متفرقه شده فرار کرده بودند

فصل پنجاه و ششم بعد از حرکت از بهله روانه بندر رشیر
و مسافت این راه که مستقیم به بندر مزبور میرود چهار فرسنگ
تمام و تمامت راه را باید بطور ماربیچ از وسط کوهها گذشت
و بسیار سنگلاخ و مشکل که عبور کاروانیان و قوافل از انجا
محالست اگرچه تمامت این راه چهار فرسنگ است لیکن چنان
تلف و مشکل است که کمتر از شش ساعت نمیتوان راه را برید
و مطلقا آبادی در انجا نیست و آب انبار بهیچ وجه نداشته
و ندارد و عبور از این راه هنگامی است که بخواهند با سرعت
تمام رفتن به بندر رشیر بفرستند چون تفنگچیان پیاده هستند
زود میرسند والا سواره مشکل است و اصل این راه خیابان

کرم است

کرم است که کمتر کسی از شدت حرارت گرما در این راه سالم
کرده است و هوایش از جمیع بنادر و سواحل گرم تر و حرارتش
زیادتر است زیرا که تمامت راه را از وسط کوهها باید بطور
ماربیچ رفت و جمیع کوههای آنجا سنگ و بدون اشجار و
خاشاک است و آفتاب که بر آن سنگها میتابد اشتداد گرمی
انجا زیاده میشود و مکرر اتفاق افتاده که عابرین از شدت
گرما غش کرده اند و اگر کسی در بعض این راه بیحال شود یک
قطره آب پیدا نمیشود که تشنگی رفع نماید و بندر رشیر
در جائی واقع شده که فاصله انجا از زنجیره کوه نقطه ریگ
یتی توپ است و در کناره دریا تپه بلند واقع که سمت دریایش
راست و بطور دیوار بریده است و در تحت تپه مزبور بندر
کوچکی است که ترکیب آن مانند نعل اسب است و فقط سنگی در
محاذی بندر مزبور در زیر آب دریا کشیده شده است که عبور
کشتی حتی کشتیهای کوچک از انجا ناممکن بوده لیکن سکنه

این بندر میان این خط سنگی را در زیر آب مانند نهر آب
بریده اند که کشتیهای انها عبور مینمایند در زیاده از یک کشتی
کوچک از آن بریده که نمیتوانند بروند و بجهت محافظت
و محارست بندر مذکور یک برج مربع بر قله تپه مذکور
ساخته اند که زیاده از بیست نفر تفنگچی در انجا ساکن نیستند
و در قلعه جدید مربع بجای عمر بیک لو بیکی بنا کرده
که یکی سمت جنوب و دیگری سمت شمال است و هر سمت از آن
دیوارها پنجاه ذرع اند و متصل است یک سمت قلعه ها بر تپه و
قلعه سمت شمالی تمام و جنوبی ناتمام بود و از محسنات بندر
شیو این است که از کنار دریا آب شیرین یافت میشود و هر روز
بندر مزبور که چاه آب است این قدر دور نیست که گلوله
تفنگ برسد و در درون قلعه شمالی دو چاه آب شیرین است
که شرب ساکنان انجا از اوست و هوای این بندر حد آتش
یکصد و ده درجه است و این هوا هوای تب و لرز است در

روز

روز قبل از رسیدن به این بندر اهالی آنجا یک توپ آهنی
خوب از درون دریا پیدا کرده بودند و بیکلربیکی لار
امداد زیادی در آبادی این مکان و آبادی این بندر داشت و فوت
کرده بود که بندر شیو نکو نیند و بندر محمدیه بنا مانند و جمعیت
انجا تبار باشند و زیاده از پنجاه خانوار نیستند و پنج
پنجاه نفر اعراب در آنجا ساکن شده مرخص بودند که هنگام
دولت نادرشاه از اعراب کوچیده و به لارستان آمدند و
ن دیگی شهر لار ده بجهت سکنای خود ساخته و اسمش را
مراغه گذارده اند و حضرت انها خلیل نام و جلیل نام میباشند
هنگام رسیدن ما به انجا تمامی اطفال در دو این جان نثار جمع
آمده و از شهر مراغه استفسار میکردند که چگونه جائی و آب
و هوایش چه است همین که تعریف آب و هوا تعریف
آبادی و مردمانش را می نمودم کلاه سرخ از دل بر دری کشیدند
و چون بندر شیو در وسط بندر نخیلو و بندر نابند واقع است

و شیخ سیاره ضابط بندر تنا بند و شیخ محمد ضابط بندر
نخیلو هر دو مخالف و دشمن بیکلربیکی لار اند و نمی خواهند
که این بندر بدست لاری باشد و نیز قوت خود و سکنه
این دو بندر در دریا بد نیست بواسطهٔ ملاوت احتمال
میرود که از روی دریا بیاشد و بندر ریشیو را خراب کنند
و چپاول نمایند باین جهت نیکو و بجاست که این بندر رسمی
محمدیه باشد که از سطوت و صولت حضرت ظل اللهی روحنا
فداه جسارت و تعدی جویی ننمایند و ساکنین انجا را
بحال خود بگذارند و بیکلربیکی اگر بخواهد که این بندر را معمور
و آباد نماید باید بسیار مرارت و زحمت بکشد که انجا آباد
شود و دشمنان را متذلل و منکوب کند که دستی نیابند
بسبب آنکه هیچ چیز در انجا بهم نمیرسد و گذران ساکنین انجا
از ماهی است و محمد علی خان برادر بیکلربیکی باین جانب نثار
گفت که بخاکپای جواهر آسای مبارک عرض کنم که حکم همایون

دربا

درباب اسم این بندر شرف صدور یابد و اذنی حاصل شود
که مسمی بمحمدیه باشد و نیز قدغن بلیغی درین باب کرده که بعد
ازین بندر محمدیه گویند و اهالی این بندر بسیار مفلوک
و فقیر و بی بضاعت میباشند و از عوام هم سر رشته دارند
سالی شش ماه در بحرین میروند و خود را بحاکم بحرین اجاره
میدهند که غوص نموده صدف و مروارید بیرون میاورند
و هرچه درین شش ماه صدف بیرون میاورند مال حاکم بحرین
است و سوای آن مزدی که بانها میدهند چیزی دیگر عاید انها
نمیشود و از ان مزدوری گذران خود و عیال را در عوض سال
مینمایند و گذران خوبان سکنه این بندر از ماهی موش
که طول ان ماهیان زیاده از یک گره نیست و عادت یکی انها بعد
سوزن جوال دوز است الحق لطافت عرف و پریشانی بجهت
انها حاصل است و این جانب نثار بمحمد علی خان برادر بیکلربیکی
گفتم که اگر واقعا خواسته باشند که این بندر را آباد و معمور شود

قدغن نمایند که هیچ کس چیز ندهد که مردم از آن طرف
عرب بیابند و ساکن شوند راهی که از بندرشیو به کاوبندی میرود
جهت از راهی است که از جهله به بندرشیو می آید و از همین
راه که جهت بود حرکت و مجدداً روانه جهده کرد چله
باب دوم در بیان مساحت عراق و آن مشتمل است
بر بیست و دو فصل فصل اول در بیان مساحت قریه
رباط کریم و عرض راه آن فصل دوم در بیان مساحت
قریه خان آباد و عرض راه آن فصل سیم در بیان مساحت
قریه اذنین و عرض راه آن فصل چهارم در بیان مساحت
قریه نوبران و عرض راه آن فصل پنجم در بیان مساحت
قریه دودزن و عرض راه آن فصل ششم در بیان مساحت
قریه زرق و عرض راه آن فصل هفتم در بیان مساحت
بی بک آباد و عرض راه آن فصل هشتم در بیان مساحت
عرض راه بی بک آباد الی بلده طیبه همدان فصل نهم
در بیان

در بیان مساحت بلده طیبه همدان و جمله آن فصل دهم
در بیان مساحت زمان آباد و عرض راه آن فصل یازدهم
در بیان مساحت دولت آباد و عرض راه آن فصل
دوازدهم در بیان مساحت قریه دره کرک و عرض راه
آن فصل سیزدهم در بیان مساحت عرض راه دده کرک
الی بلده بروجرد فصل چهاردهم در بیان مساحت دار
السرور بروجرد و جمله آن فصل پانزدهم در بیان مساحت
قریه کاه طاهر و عرض راه آن فصل شانزدهم
در بیان مساحت عرض راه کاه طاهر الی شهر نهاوند فصل
هفدهم در بیان مساحت بلده نهاوند و عرض راه آن فصل
هیجدهم در بیان مساحت قریه کردوان و عرض راه آن
فصل نوزدهم در بیان مساحت قریه سحنه و عرض راه آن
فصل بیستم در بیان مساحت بیستون و قریه حاجی آباد
و عرض راه آن فصل بیست و یکم در بیان مساحت عرض راه

احاجی آباد الی دار الدوله کرمانشاهان فصل بیست و دوم

در بیان مسافت شهر کرمانشاهان و حومه آن فصل اول

بتاریخ ششم شهر رجب المرجب مطابق پارس ایل خیرت دلیل

سنه ۱۲۵۸ حسب الامر همایون یکساعت قبل از طلوع آفتاب

عالمتاب از بلوک شمیران من محال دار الخلافه طهران حرکت

و از دروازه امامزاده واجب التعظیم و لازم التکریم شاه زاده

عبد العظیم روانه محال رباط کریم و مسافت این راه مساوی

شش فرسنگ تمام و تمامت راهش صاف و هموار و مسطح

و در عرض راه دهات بسیار و آبادی بیشمار بنظر جلوه

کرد و بفاصله یک فرسنگ از شاه عبد العظیم گذشته

باید از عرصه سبزه زار و مرغزاری که طول و عرض آن دو فرسنگ است

عبور نمود الحق فرسخی بدان نزاهت و نزهت کاهی بدان

طراوت در آن نواحی نیست و همواره نسیمش دلکش و شمیمش

روح بخش و نهایت تفریح حاصل میشود بعد از دخول با آن سبزه

مرداد

زار بفاصله نیم فرسنگ قریه ایست مسمی به رنف آباد و اطراف

قریه مذکور گودال و باطلاق است که عبور از آنجا بدون

گذرگاه خالی از اشکال نه بلکه محال است و اکثر زراعتها مخلوط

شلتوک و کل این راه را من البدایه الی الختم باید روی به غرب

نقطه دره ده درجه میل بجنوب رفت و بفاصله یک فرسنگ

برباط کریم مانده رودخانه کرج است که باید از آن رود

عبور نمود و این رود را مطلقا قنطره و پلی نیست و از گذرگاه

گاه باید گذشت الحق آبش بسیار نیک و خوشگوار و مطبوع

طباع کافه ناس است و در موسم بهار که سیلاب در آن

جاری میشود گذشتن از این رود خالی از اشکال نیست و اصل

قریه رباط کریم هوایش نسبت بهوای دار الخلافه گرمتر

و نیشش بیشتر است و باغات بسیار در آنجا واقع و انواع

فواکه از آن باغات بهشت آیین حاصل است و زراعت

غله بسیار دارند و جمعیتش قریب به دویست و پنجاه خانوار

وکل شش دانگ رباط کریم تیول جناب مستطاب قدوة المحققین
وزبدة الفاضلین آقا میر محمد مهدی امام جمعهٔ طهران است فصل
دویم بعد از حرکت از رباط کریم روانه قریه خان آباد من
محال بلوک زرند شده مسافت راهش مساوی هشت فرسنگ
تمام تمامت راه را باید روی عقب رفت و نصف این راه
صاف و هموار و مسطح است بعد از راه داخل تل و ماهور
میشود که حرکت دادن توپخانه از آن ماهورها اسهل است
و بعد از عبور یک فرسنگ سمت یمین راه زنجیرهای کوه
پست است که هر قدر پیش میرود آن زنجیره به راه نزدیک
میشود تا بجائی میرسد که با یک از دامنه آن زنجیره گذشت
و در بعض این راه آب نایاب است سوای یک رودخانه کوچکی
که در نصف راه واقع است و آب بسیار اندک است و
قدری شور است و بفاصله یک فرسنگ و نیم بخان آباد
مانده راه هموار میشود و دهات بسیار و قرای بیشمار بنظر
می آید

می آید و تمامت این یک فرسنگ و نیم اراضیش الی قریهٔ
خان آباد مغروس و مزروع است و جمعیت قریه مزبوره
تقریباً دویست خانوارند و زراعت غله در آنجا بسیار است
و بساتینش اندک و ساکنین آنجا خود از ایلات و لسناً
ترک و فارسی استعمال مینمایند و آب قریه مزبوره ما کواره
اندکی شور است فصل سیم بعد از حرکت از خان آباد
روانه قریه آزانتی من محال ساوه و مسافت این راه مساوی
هفت فرسنگ تمام و تمامت راهش روی بقرانه و بخط
مستقیم مجانب مغرب میرود و بیشترین این راه بلند و پست و
قلیلی هموار و مسطح است و مطلقاً سنگلاخ ندارد در
اصل راه در وسط زنجیرهای کوه پست که آن زنجیرها از اول و اکثر
زیاده از راه دو فرسنگ نیم فرسنگ دور نیستند و سمت یسار
راه زنجیرهای کوه هم نزدیکتر تا در قریه آزانتی از توابع
و لواحق ساوه است و اصل ساوه داشش بلوک است که هر بلوکی

ازان مشتمل است بر دهات و قرا چند و جمیع آنها آباد و مسکونه
و قریه ازابنی هوایش بغایت نیک و مسجد و آبش گوارا و
معموره سراپا مشغوله هنا عذب فرات ازان ظاهر و هویداست
و ساکنین انجا اکثر از ایل خلج و تعداد دویست و پنجاه خانوارند
و قریه مذکوره در وسط زنجیرهای کوه پست واقع و زراعت
غله انجا بسیار است و بساتین آنها زیاده از زراعت غله
میباشد و جمیع آب از چشمه جاریست و سرچشمه انها از زنجیره
های کوهستان اطراف است الحق بحسب آب و هوا غیرت خطه
جنت و رشک ما معین است **فصل چهارم**
بعد از حرکت از قریه ازابنی روانه قریه نوبران و یکروز
در انجا توقف و مسافت راهش مساوی شش فرسنگ تمام
و تمامت راه را باید از وسط زنجیرهای کوه پست گذشت
و کل راهش نشیب و فراز و بلند و پست و راست و روی [?] بعضی
میرود و بفاصله دو فرسنگ بقریه نوبران مانده راه داخل
صحرا

و در وسط ده
[illegible]

صحرائی میشود که تمامت اراضی اندشت الی اصل نوبران نیز
نشیب و فراز است و در بعضی این شش فرسنگ دهات
بسیار و قرا بیشمار در سر راه و خارج راه واقع که کل آن
دهات اباد و معموره اند و تمامی این قرا به زراعت غله مشغولن
اند و اکثرهم [?] بقریه وده است و بساتین انها زیاده از زراعت
غله میباشد و اکثر حاصل آن باغات انگور است و جمعیت قریه
نوبران دویست و پنجاه خانوار اند و کل سکنه و متوطنین
انجا از ایل ترکمان میباشند که در زمان دولت خلد آشیان
شاه عباس موسوی صفوی انار الله برهانهم از سمت آذربایجان
انها را کوچانیده در اینجا مسکن داده اند و لسان انها ترکی است
و مطلقا فارسی نمیدانند و قریه مذکوره ییلاق و آبش گوارا
و مطبوع قلوب خاص و عام و هوایش مقبول قبول کافه انام است
فصل پنجم بعد از حرکت از نوبران روانه قریه دودوزن
و مسافت راهش مساوی سه فرسنگ تمام و تمامت راه را باید

از وسط پشتهای پست و نشیب و فراز این راه بسیار
و همه جا روی بغرب میرود کوهستانهای آنجا از راه زیاده از نیم
فرسنگ دور نیستند و اهل قریه درو زن در محوطه کوه کوچک
پستی واقع و اهل آن قریه مردمان خیلی نیک طبیعت خوش نظرانی تا
گویا از کوهستانات آنها را گرفته آورده اند و در زراعت غله
شان بسیار و با این آنها اندک و جمعیتش یکصد خانوار است

فصل ششم بعد از حرکت از درو زن روانه
قریه رزق و مسافت راهش مساوی هفت فرسنگ تمام است
و تمامت راه را باید از وسط زنجیرهای کوه پست گذشت و
راهش بالتمام نشیب و فراز است با وجود اینگونه بلندی و
پستی نو بخانه راه بغایت سهولت میتوان گذرانید
و سه قصبه درین راه واقع که فاصله هر کدام از دیگری
بقدر یک فرسنگ است و بفاصله دو فرسنگ بقریه رزق
مانده دشتی است وسیع الفضا و مسطح که یاد از مفاد دحی الارض

کیف

کیف سطحش مسطح و راه را باید از وسط آن دشت گذشت
و در نیم فرسنگی قریه رزق راه از وسط دشت خارج و باید
از دامنه کوه پستی عبور نمود در سمت یمین و یسار دشت مرغوبه
کوههای باشکوه و مرتفع واقع که فاصله آن کوهها از راه زیاده از
یک فرسنگ نیست و تمامی این هفت فرسنگ راه وادی غیر
ذی زرع و مسلوب المنفعه است و بفاصله یک فرسنگ زیاده
یا کمتر از راه شمالاً جنوباً مغرباً مشرقاً دهات چند از دور
نظر می آید و نیز بفاصله یک فرسنگ تقریباً مرغوبه مانده
در وسط راه قریه واقع و چند چادر سیاه در حوالی قریه
مرغوبه در صحرا زده در وسط صحرا زده اند که نشیمن ایلات
و مراتع دواب و اغنام آنهاست و اهل قریه نیز ییلاق
و در قلعه تپه پستی واقع و جمعیتش بقدر یکصد
خانوار میشود و زراعت آنها بسیار اندک و باغات
مطلقا ندارند و ساکنین آنجا بسیار مردمان معقول میباشند

دو ست هستند و قاطبه سکنه انجا دو تیره اند یکی شاملو

و دیگری قراگوزلو ست و بحسب اب و هوا از سایر قراء حوالی

بهتر است و نیکوتر است **فصل هفتم** بعد از حرکت

از قریه دزق روانه قصبه بلیک اباد و مسافت این راه مساوی

چهار فرسنگ تمام و تمامت راهش صاف و هموار و مسطح

و اصل راه در وسط دشتی فسیح و وسیع واقع گویا مضمون مبارک

متحوی والی الارض کیف سطحت در شان این دشت وارد

شده عرض و طولش تخمیناً بالنظر ملاحظه شد ده فرسنگ

و هشت فرسنگ است و سمت یمین و یسار راه بفاصله یک

تیر پرتاب و نیم فرسنگ و یک فرسنگ و دو فرسنگ قراء

بسیار و دهات بسیار واقع و سوای اطراف دهات مذکوره

درین دشت باین وسعت زراعتی نیست و کل راه من البدایه

الی الختم بقدر یک ذرع اعوجاج راست رو بمغرب باید

رفت و اصل قریه بلیک اباد زراعت غلاتش بسیار و باغاتش

علی قدر المراتب و بجهت ما ییلاق و این نیکو و گوارا

جمعیتش بقدر سیصد خانوار و همگی لسانا ترکی استعمال مینمایند

و از طوایف قراگوزلو هستند **فصل هشتم**

بعد از حرکت از بلیک اباد روانه بلده طیبه همدان و مسافت

راهش مساوی شش فرسنگ تمام و تمامت راه را باید میانه

مغرب و جنوب رفت و از قریه مذکوره الی یک فرسنگ

راهش صاف و هموار و مسطح بعد از ان بفاصله دو فرسنگ

و نیم راه را از وسط تنگه‌های کوه پست گذشت و تمامت

این راه را باید اندک سرافراز رفت بعد از ان راه از تنگه‌های

کوه خارج و داخل صحرای وسیعی میشود که تمامت ان دشت اباد

معموره و مشتمل بر هفتاد پارچه ده و الی شهر همدان

صاف و هموار و بفاصله یک فرسنگ بهمدان مانده در

وسط راه قریه ایست مسمی بمیجوقان بسیار اباد و معمور

و جمعیتش سیصد خانوارند و همگی از طایفه قراگوزلو میباشند

مذکور شد که اغلب ساکنین انجا دزد بوده‌اند و این قریه از جمیع
قرا واقعه در ان دشت نشیمنش بیشتر است وابش گوارا و
هوایش بغایت نیک و زراعتش بسیار و باغاتش بیشمار
و انواع فواکه در انجا یافت میشود و از این قریه الی شهر همدان
راه را باید اندکی دوری بغاز رفت و بفاصله نیم فرسنگ
از حوتقان گذشته در وسط راه قریه ایست مسمی بقاسم
اباد و باغهای بسیار در انجا واقع و زراعت غله اش اندک
بعد از عبور از انجا بفاصله نیم فرسنگ وارد شهر همدان
باید شد **فصل ششم** بعد از ورود ببلده
طیبه همدان بجهت انجام بعضی خدمات دولت بیست روز
در انجا توقف و انچه بنظر دقت محلات این شهر
ملاحظه شده این است که مختصرا در این اوراق تحریر شد
سطح زمین این شهر بلند و پست است و اصل بلده همدان شهریست
اباد و معمور و بدون حصار و خندق و در دامنه کوه مسمی بالوند
واقع

واقع و چند قلعه کوچک در وسط و کناره شهر نیز واقع
است و بسبب انتن چماقی تمام کوچهای این شهر را درب گذاشته
اند که باصطلاح کوچه بندی گویند و سطح زمین این شهر بلند
و پست است و دور شهرش یک فرسنگ تمام است الحق نسیمش
چون باد بهار روح پرور و شمیمش چون نکهت مصر فیض
گستر ابش مقبول قلوب خاص و عام و هوایش مطبوع و قبول
کافه انام است و این شهر را پنج محله است که اسامی محلات
مزبور از قراریست که عرض میشود اول محله مختاران است
که از جمیع محلات از هر حیثیت ترجیح دارد دویم محله بن
بازار است که اغلب ابادی این شهر در انجاست سیم محله درود
اباد است چهارم محله خواجه حافظ است پنجم محله مجد اباد است
و کل خانهای مسکونه این شهر تخمینا شش هزار خانوار بنظر
رسید و در جمیع خانها اب روان جاریست و اکثر خانهای
انجا چشمه دارد که شرب تمامی ساکنین شهر از اب روان است

درود خانه کوچکی در وسط شهر است که آب آن از جبال
الوند و غیره جاری دارد و در موسم بهار سیلاب تمامت کوهستان
الوند و متصله بآن در این جاریست و در فصل که اوایل برج
سنبله بود قلیلی آب داشت و اطراف این شهر دهات بسیار
و زراعتش بیشمار است و باغ بهشت آئین در داخل و خارج
شهر واقع و مدفن قدوة المحققین و زبدة العارفین شیخ ابو
سعید ابو الخیر و ابو علی سینا در اینجا است و نیز مدفن بابای
عارفان بابا طاهر در محله بن بازار است و مذکور شد
که مدفن اسکندر ذو القرنین در کناره رودخانه پای قلعه
طایفه ارامنه است و همدان از بلاد قدیمه و مداین عظیمه
ربع مسکون است چنانچه در تواریخ مسطور است که همدان
از بناهای همدان ابن سام ابن نوح علیه السلام است بطالع
ثور و بعضی او را از بناهای جمشید دانسته اند بطالع حمل
لیکن گویا قول اولی اصح باشد و تمامی حومه و حوالی خارج

شهر

شهر خاصه دامنه زنجیرهای کوهی که متصل بالوند است چمن
و سبزه زار و موسم خزانش بنوعی بهار هم جلو فرش زمردی گسترده
و بساط سبزه آراسته نکهتش چون نکهت بهشت بهجت انگیز و انفاسش
چون انفاس عیسوی عشرت آمیز هوایش رشک خلد برین
و آبش غیرت ماء معین است دلیل بر تحقیق این معنی و برهان
بر تصدیق این دعوی آنست که جناب قدوة المحققین و قطب
العارفین شیخ مصلح الدین المتخلص بسعدی شیرازی در تعریف
همدان میفرماید این بیت همدان دلنشین سعدی شد
که نازپرور دامن کوه الوند است ∴ در تعریف و توصیف
آنجناب برهانی است قاطع و فاصله کوه الوند از شهر یک فرسنگ
تمام است و سمت میانه مغرب و جنوب شهر واقع شده و طولش
پنج فرسنگ است و کشیده شده است این طول از مغرب
بمشرق و چشمه های آب بسیار گوارا در آن کوه نیز واقع است
که مصداق هذا عذب فرات از آن بظهور میرسد و در تاریخ

نزهت القلوب مسطور است که کوه الوند دوازده هزار چشمه
دارد العهدة علی الراوی و آنچه ارباب سیاحت در ممالک
عالم مساحت کرده اند چنان کوه با این وبزرگی بنظر ایشان نرسیده
و حقیقه نیکو دیده اند زیرا که آن کوه از جبال مشهوره جهان در
بلندی و رفعت سرکوب چرخ کرانست اگر پیاده کرم رو
خورشید بفرازش آهنگ صعود کند از سینه قدم
سازد و اگر پیک سریع السیر ماه بقله اش آغاز بالا
روی کند خود را از دهشت اعتبار اندازد و بعضی از
مکانهای آن کوه بسیار سخت و مشتمل بر بیشه و درخت است
میگویند که علف اکسیر هم در آنجا یافت میشود الحاصل
ارتفاع این کوه بحدی است که از یک فرسنگ تمام ییلاق
ساکنین همدان مذکور ساختند که از اول سال الی آخر
سال برف و یخ در آنجا هست و در موسم تابستان بدون
آتش در آنجا نمیتوان بسر برد **فصل دهم** بعد از حرکت از قلعه

طبیه همدان روانه قریه زمان آباد و مسافت این راه مساوی
چهار فرسنگ تمام و تمامت راهش نشیب و فراز و باید از وسط
پشتهای پست و بلند نشیبا و فرازا عبور نمود و تمامت راه را
باید از وسط جنوب و مشرق گذشت و هنگام حرکت از همدان
الی دو فرسنگ راه را از دامنه کوه الوند باید گذشت و فاصله
کوه مزبور از راه زیاده از یک تیر پرتاب نیست و هر چند کم بیش
میرود زنجیره کوه مزبور براه قریب میشود تا بجائی که باید
از وسط دو زنجیره کوه پست گذشت بعد از آن داخل پشتهای
چند می افتد که همه جا را باید از وسط و بالای پشتها
نشیبا و فرازا عبور کرد با وجود اینکه نشیب و فراز
میتوان توپخانه را بسهولت گذرانید و بفاصله سه ربع
فرسنگ بزمان آباد مانده امامزاده ایست مسمی بنگاوری
بسیار آباد و معموره و جمعیتش یکصد خانوار دارند و در وسط
این راه سه رودخانه است که آب آن از کوهستان الوند و حوالی

هیچ بنائی از سلاطین [illegible]
[illegible]

از جاری است و بعضی از اراضی این راه از اثر سیلاب مانند
نهر آب پهلو شده است و اصل قریه زیان آباد در وسط پشتهای
پست واقع و از محالات ملایر است و جمعیت آنجا زیاده
از پنجاه خانوار هستند و لسان ترکی و فارسی استعمال مینمایند
در زراعت غله شان بسیار اندک و بخوبی کار است و آب این
قریه از رودخانه و چشمه است بسیار صاف و گوارا و سرد و شیرین
و از ییلاقات همدان قطعا محسوب است

فصل یازدهم

بعد از حرکت از زیان آباد در دانه دولت آباد که در وسط معموره
بلوک ملایر است شد و این دولت آباد را بنی ملایر مینامند
مسافت این راه مساوی پنج فرسنگ تمام و تمامت راهش سراشیب
و هموار است سوای چند جای که باید از پشتهای پست کوچک
عبور کرد و اصل راه را من البدو الی الختم باید در میانه جنوب
و مشرق رفت و در کل این راه آب نایاب و تمامت اراضیش نداری
غیر ذی زرع و سلوک آن متعذر است و اطراف و جنبین راه
پشتهای

پشتهای بسیار بلند و کوچک از یمین و یسار واقع که آن پشتها
اتصال دارد به بیخهای کوههای بزرگ و بفاصله
دو فرسنگ با اصل دولت آباد مانده در وسط راه قریه ایست
مسمی به پنج پی لطف آباد و معمور است و زراعتش بسیار و بی
بشمار و جمعیتش سی و پنج خانوار بود و در دامنه پشته مرتفعی
واقع و سمت شمال قریه مذکور در دامنه پشته مزبوره راه
دو رشته میشود که یکی باصفهان میرود و دیگری بملایر
آنکه باصفهان میرود در سمت یسار واقع و مایل راست روی
بمشرق رفت و آنکه بملایر میرود در سمت یمین واقع و مایل میانه
جنوب و مشرق رفت و بفاصله نیم فرسنگ بدولت آباد مانده
از دهنه پشته که باید عبور و داخل صحرای ملایر شد
و اصل این دشت و صحرا عرضا و طولا انا قل و اکثر چهار فرسنگ
الی دو فرسنگ بنظر آمد و شهر دولت آباد حصارش محکم و
خندقش سنگی و اکثر آن حصار و خندق مخروبه و خانهای

نیز خراب وجمعیتش یکهزار و پانصد خانوارند واز اثار
عمارات مشخص میشود که سابقًا اباد بوده خاصه عمارات
دیوانی انجا وسطح ارض ملایر تقدیر یکصد ذرع از سطح
قریه زمان اباد نشیبش بیشتر است وهوایش نسبت بهمدان
دزمان اباد کرمتر **فصل دوازدهم** بعد از حرکت از ملایر
روانه قریه دره کرك ومسافت راهش پنج فرسنك تمام
واز ملایر الی قریه مسیح به سامن کرد در وسط حقیقی راه است
راهش صاف وهموار ومسطح واز قریه مذکوره راه قدری
ناهموار میشود چنانچه باید از پشتهای پست کوچك عبور
کرد وجمعیت قریه سامن سیصد خانوارند وبفاصله
یك یکفرسنك ازین قریه در وسط راه نیز قریه ایست
موسومه به یونس وجمعیتش دویست خانوارند واطراف راه
یمینًا ویسارًا قراء بسیار ودهات بیشمار واقع واکثر اراضی که
زراعتشان بخس است زیرا که تمامی اراضی انجا ناهموار وباید بالا

دوسط

و وسط پشتهها را زراعت نموده وبیابان انها نسبت بزراعت
اندك است واصل قریه دره کرك در دامنه کوه پیش واقع
شده وجمعیتش سیصد خانوار واز محالات بروجرد است
وتمامت راه را از ملایر الی دره کرك باید در میانه جنوب
ومشرق رفت وبفاصله دو فرسنك از قریه مذکوره سمت
میانه مغرب وجنوب کوهی است مرتفع وباشکوه وموسومه به
کروی واز کوههای مشهوره جهان وطولش کشیده شده است
از مغرب بمشرق و زراعت قریه مذکوره اکثر غله وهندوانه است
وهندوانه انجا بسیار خوب میشود واکثر اندك وامتیازی
ندارد **فصل سیزدهم** بعد از حرکت از دره کرك روانه
طلع دار از توابع بروجرد ومسافت راهش سه فرسنك تمام
تمامی این راه ناهموار وباید از پشتهای بلند ولیسنع عبور
کرد وتقدیر یك فرسنك راه را باید از وسط دره عبور
ما رپیچ کذشت وکل راهش از ابتداء تا انتها سراشیب است

و اطراف راه شمالاً جنوباً مغرباً مشرقاً در بالا و وسط بنشسته اند ا

غله است و جمیع از زراعتها بخس است و بین یمین و یسار راه

دهات بسیار واقع که همگی آباد و معمور اند **فصل چهاردهم**

بعد از ورود بدار التبریز بوجوه مدت پانزده روز بجهت

انجام بعضی خدمات در انجا توقف واقع شد نقشه کوچه و محلات

شهر ملاحظه شد این است که مختصراً عرض میشود و اصل بلده

تبریز در حصاری است مدور و مشتمل بر شصت و سه برج

و خندقش بکلی خراب و اکثر جاهای آن خندق سطحش با سطح

صحرا مساوی است که شتویاً یا صیفیاً در انجا زراعت مینمایند

و نیز خاکریز و حصارش اغلب مخروبه خاصه حصار آن

که بسیار بی قوت است و اگر دشمن بجهت این شهر بهم رسد

ممکن نیست که با این حصار و خاکریز اهالی قلعه بتوانند

خود را نگاه دارند و دور شهرش نیم فرسنگ تمام است

و اندرون شهر آباد و معمور و مطلقاً خرابه ندارد در سمت

میانه

میانه مغرب و جنوب شهر ارکی است بدون خندق لیکن

حصارش خالی از استحکام نیست و یک سمت شهر واقع و یک

دروازه اش از بیرون خارج شهر است و این شهر را پنج در

وازه و چهار محله است که اسامی دروازه و محلات از

قرار ذیل است که درین صفحه مسطور است **اول** دروازه

سونبیست و سمت میانه مغرب و جنوب واقع و دروازه

بیرونی ارک همین است و خارج این دروازه بساتین

بسیار است **دویم** دروازه یخچال است که روی آن بمغرب واقع

شده و نیز خارج این دروازه بساتین بسیار است **سیم** در

وازه صوفیان است که روی بشمال است و از حیثیت آب

و هوا از سایر دروازهای شهر صحیح است و نیز خارج این

دروازه باغستان بسیار و تکیهای بیشمار واقع است

چهارم دروازه دودانکه است که میانه مشرق و جنوب

واقع و شهر بعد دروازه کمک است و خارج این دروازه

را باغستان نیست و زراعت شتوی و صیفی است پنجم در
وازه برآباد است که رو بجنوب واقع شده و سطح زمین این
دروازه از اندرون و بیرون از سایر شهر نشیبش بیشتر است
و خارج این دروازه قصابخانه و گودهای آب نیز هست
و محلات شیراز ازین قرار تفصیل است اوّل محله ناسک
الدین است که از جمیع محلات سردتر و بحسب آب و هوا بهتر است
و بقعه منوره شاهزاده ابا الحسن که از نوادهای امامزاده
واجب التعظیم و التکریم زید ابن علی ابن الحسین زین العابدین
علیه السلام است درین محل واقع شده دیگر محله دو
دانگه است که بقعه منوره امامزاده واجب التعظیم و التکریم
امامزاده جعفر که از صلب مطهر امام موسی کاظم ع
السلام است در آن محل واقع است و نیز بقعه منوره امام
زاده محمد و امامزاده حسن که مشهور بامامزاده قاسم میباشند
و از صلب مطهر امامزاده واجب التعظیم و التکریم سید احمد ع

موسی

موسی الکاظم که در شیراز مشهور بشاه چراغ است
درین محل واقع و نیز مسجد جامع در آنجا واقع شده دیگر
محله در زاز است و در مسجد این محل و محله ناسک الدین
مسجدیست فسیح و خوش روح و از بناهای خاقان علیین
آشیان مبرور مسعود فتحعلی شاه انار الله برهانه میباشد
که بالفعل مسجد موصوف بمسجد شاه معروف است دیگر محله
برآباد است که اکثر ارباب صنایع درین محل ساکنند و فضاهای
مسکون این شهر میاد چهار صد هزار است و آب روان
در تمامی شهر و عمارتها جاری نیست و مردمانش بسیار بد لهجه
و ارباب کمال در آنجا کمیاب و از صنایع قلمکارهای ممتاز
میبافند و ظروف چینی هم میسازند و اصل شهر در وسط
دو زنجیره کوه مرتفع واقع شده که فاصله آن کوهها از شهر
زیاده از نیم فرسنگ نیست و کشیده شده است طول آن کوهها
از میانه شمال و مغرب بجنوب و هوای این شهر نزهت کاهی است

که هوای آن رشک ریاض فردوس و فضای آن غیرت گلستان
ارم و نقشبندان بدایع نقوش ریاحین بر الواح جویبار نگاشته
و جواهران صبا و شمال کسوتهای ملونه و خلعتهای مطرزه در بر
سار بستان کشیده و اطراف و اکناف جویبار از گلزار و موارد
چشمه سار صفت جنات تجری من تحتها الانهار گرفته الحق
لطافت هوایش جان را جان میدهد و عذوبت آبش از رشک
در دماء معین تعبیه مینماید ؛ سواد او بصفت چون پرند مینازد
هوای او بمثل چون نسیم جان پرور ؛ صبا نموده نجاکت طراوت
طوبی ؛ هوا سرشته در آبش حلاوت کوثر ؛ و اطراف شهر خاصه
سمت شمال و مغرب باغات بسیار و بساتین بیشمار واقع و آن
بساتین بهشت آیین را مطلقا دیواری نیست در هنگام تفرج و
تماشا بسبب عدم دیوار اشجار آن بساتین بچشم بسیار خوب مینماید
و تفریح زیاد حاصل میشود و تمامت عرصه حومه این شهر را دامنه
زنجیره کوهها یک ذرع زمین بیکار نگذارند و جمیعا یا بساتین است

یا شتویا

یا شتویا صیفیا زراعت کرده اند و بفاصله یک ثلث
فرسنگ از شهر سمت میانه مغرب و جنوب در حوالی باغ
مشهوره بباغ شاه رودخانه ایست که از شمال میآید
و بجنوب میرود و سرچشمه اش از کوهستان سمت شمال
دزناجی ملایر و نهاوند است و نیز دیگری شوشتر با رودخانهای
دیگری متصل شده داخل شط العرب میشود و زراعت غله
فراوان و تسعیرش اندک و گندمش بسیار نیک است و اگر
بیست هزار لشکر در آنجا شش ماه توقف نمایند سورسات آنها
را بدون تنگی میتوانند بدهند و رعایای بروجرد عموما
و اهل شهر خصوصا نهایت رضامندی را از نواب سلطان
مراد میرزا که حاکم آنجا است دارند **فصل پانزدهم**
بعد از حرکت از دار السرور بروجرد روانه قریه کاظمه
مسافت راه هشت فرسنگ تمام و دو فرسنگ اول آن باید
از وسط [illegible] تپه‌های پست گذشت و یک فرسنگ

دیگری راهش صاف و هموار رود در وسط صحرای وسیع فسیحی واقع
و بفاصله یک فرسنگ از شهر بروجرد در وسط راه قریه
ایست مسمی بقریه حاتم خان و جمعیتش هشتاد خانوارند و نیز
بفاصله نیم فرسنگ ازین قریه دهی است مسمی بکوکی خان
و جمعیت انجا نیز هشتاد خانوارند و تمامت این سه فرسنگ
اندک بفراز و روی بشمال تقدیر چهل و پنجاه درجه بمغرب مایل
میرود و اطراف راه یمیناً و یساراً آباد و معموره و دهات بسیار
و زراعت بیشمار است و اکثر زراعت قراء عرض راه غله است
و از بدایت منزل تا نهایت سمت چپ راه رودخانه ایست
که همه جا با راه همراه و آبش از کوهستانات وسط ملایر
و نهاوند است و آن آب از طرف شمال می‌آید و بطرف جنوب
میرود و کوه گروسی که تا بقاع عرض شد فاصله‌اش از راه
زیاده از یک ربع فرسنگ نیست و کشیده شده است
طولش از مغرب بمشرق و اصل قریه کاطاهر در بالای پشته

بسیار

بسیار زیبائی در دامنه همین کوه واقع شده و جمعیتش
یکصد خانوار است و زراعت انجا شتوی و صیفی است
و بساتین مطلقا ندارد و هوایش خوب و آبش مطلوب است

فصل شانزدهم بعد از حرکت از کاطاهر در دوانه
محال نهاوند و یکروز در انجا توقف و انچه ملاحظه شد
این است که مسافت راهش پنج فرسنگ تمام و نصف از راه
را از وسط پشته‌های پست کوچک که از پشته‌ها قریب
به تل و ماهور است باید گذشت بعد از عبور از آن ماهورها
در وسط راه سمت یمین قریه ایست مسمی باسفی خانی و جمعیتش
شصت خانوارند و باندک مسافتی از قریه مذکوره سمت
یسار راه دهی است مسمی به سنآء و جمعیتش پنجاه خانوارند
و بفاصله یک تیر پرتاب ازین قریه در سمت مذکوره
دهی است موسومه به باباقاسم و جمعیت انجا هشتاد
خانوارند و نیز در سمت یمین همین راه بفاصله نیم فرسنگ

از قرای مذکوره دو قریه است که محاذی قریتین باباقاسم
و نسا واقع شده که یکی مسمی به وشت و دیگری موسوم به نیشت است
و تمامت این قرای آباد و معموره و زراعتشان بسیار است و محاذی
قرای مذبورات بفاصله یک ربع فرسنگ کوهی است بلند
و آنکوه مسمی به تاپالغان و تسمیه تاپالغان از قراریکه
اهالی آنجا گوید مذکور ساختند این است که چهل و دو نفر
از اولاد مطهر مکلف شده امام موسی کاظم علیه السلام
سخت سرخبری بحکم یکی از خلفای بنی عباس در آنجا شهید
کرده و این سخت مرحوم از طایفه الوار است و حال کسی که
از طایفه سخت باقی مانده جعفرخان سرخبری است که
ساکن بلوک علیای نهاوند است و مدفن آن چهل و دو نفر
بر قله آن کوه است که هر ساله در موسم تابستان جمعی کثیر
از بروجرد و نهاوند و سایر امکنه بجهت زیارت می آیند
و این کوه همان کوه کروشی است که در اینجا بسبب مدفن آن چهل و

چهل و دو نفر امامزاده

دو نفر

دو نفر تاپالغان مسما مند و نیز مذکور ساختند که زنجیره
این کوه کشیده شده است از کرمانشاهان تا شیراز
و از حدود قریه اسفیدخانی راه بقدر یک فرسنگ و نیم صاف
و هموار و مسطح است و بفاصله یک فرسنگ به نهاوند
مانده در وسط راه قریه ایست مسمی به شاهان آباد جمعیتش
یکصد خانوار بود و زراعتشان شتوی و صیفی است و بساتین
بهشت آیین در آنجا واقع و انواع میوه که در آنجا یافت
میشود و رودخانه عمیقی از وسط همین قریه جاری که آبش
بمصداق هذا عذب فرات شیرین و خوشگوار و سرد است و
پهنای رود مزبوره زیاده از ده ذرع نیست لیکن تند رود است
بلکه غدیری است بیکران و جاری بی پایان و از سمت جنوب
می آید و بشمال میرود و سرچشمه اش از بیخ کوه تاپالغان
است که از زمین جوشیده بیرون می آید و هر قدر که پیش
می آید آبش بیش میشود و این چشمه دو رشته است

که یک رشته آن از آن طرف کوه محاذی همین چشمه روی
بجنوب بسمت لرستان میرود و یک رشته دیگر از این
طرف کوه روی بشمال میرود و رشته شمالی نیز در همانجا
دو رشته میشود که یک رشته اش در شهر نهاوند جاری
و زراعت تمامت توابع حومه نهاوند از آن یک رشته
است و فاضل هم دارد و یک شعبه دیگر که مسمی به گاوماسا آب
از طرف مغرب بکرماشاهان میرود و بالای سرچشمه اینطرفی
در تحت کوه مغاره ایست که میگویند انتهای آن مغاره
را کسی مشاهده نکرده و هر قدر که خواستند مشخص نمایند
معلوم نشد تا بجائی که مشعلها روشن کرده و رفتند
از شعله انطفت ریح عاصف خاموش شد و در تواریخ
نیز مسطور است که از آن مغاره معدن مومیائی و یاقوت زرد است
العلم عند الله و از قریه شاهان اباد راه الی شهر نهاوند
باید از دامنه پشتهای پست و بلند گذشت و راهش

قدری

قدری سنگلاخ است و تمامشا این پنج فرسنگ را من
البدایة الی النهایة باید اندک روی نهاوند و در وسط
شمال و مغرب رفت و در بعض این راه قرا بسیار
دهات بشمار دیگر بینابین واقع و همگی اباد و معمور و شرب
تمامت این قراء از آن یک شعبه رود است که بنهاوند
میرود **فصل هفدهم** بعد از ورود بشهر نهاوند
آنچه بدقت ملاحظه شد این است که اصل شهر نهاوند
در بالای تل بسیار پستی بدون حصار واقع شده و آثار
حصاری بدور شهر پیدا و ظاهر نیست که سابقاً حصار
داشته و محکم بوده و در وسط بالای تل قلعه ایست که نواب
محمود میرزا احداث کرده و با عتناسیای آن شده و از غرایب
است که در بالای این تل در تحت قلعه نهر آبی جاری که
سرچشمه اش همانجا است و عمق این نهر از سطح قلعه چهار
ذرع است و آبش بسیار نیکو و گوارا است و فضاهای مسکون

هـ
فصل هفدهم

این شهر دو هزار در نظر آمد و طولانی کشیده شده است
از وسط شمال و مشرق تو وسط جنوب و مغرب الحق هوایش
طعنه بر اعتدال هوای گلستان ارم میزند و آب و ماء معینش
بر عذوبت آبش میبرد در این شهرها چهار محله است که در محله
از حیدریخانه و در محله دیگر نعمت اللهی خانه است و بنا کرده
ساخته‌اند که در ایام عاشورا بجهة حیدری و نعمتی نزاع مینمایند
که جمعی از طرفین مجروح و مقتول میشوند و هفت امامزاده از
صلب مطهر موسی ابن جعفر علیه السلام که ششش آنها ذکور
و یکنفر اناث است در آنجا مدفون‌اند و نیز مدفون شاهزاده [illegible]
نامی از صلب مطهر امام زین العابدین در آنجاست و شیخ ابو العباس
نهاوندی که از اجله عرفا میباشد در قبرستان نهاوند مدفون است
و در خارج شهر سمت شمال و مغرب بساتین بسیار و زراعت
بیشمار است و انواع فواکه در آن بساتین بهشت آیین
یافت میشود فصل هیجدهم بعد از حرکت از نهاوند دو

هفت امامزاده

فرسخ

قریه کردوان و مسافت این راه پنج فرسنگ تمام و تمامت
راهش هموار و از دامنه کوههای پست و پشتهای بلندی
که در سمت یمین راه واقع است باید گذشت و فاصله
پشتها از راه نزدیک بیک تیر پرتاب است و در سمت یسار
راه کوهی است مرتفع و متصل است بزنجیره کوه کروئی و [illegible]
و این زنجیره کشیده شده است از طرف مغرب بکرمانشاهان
و بیشتر مشهور به کروئی است و از بدایت راه فاصله این کوه
یساری از راه نزدیک بربع فرسنگ است و هر قدر که
پیش میرود مسافتش از راه اندک اندک بیشتر میشود و در سمت
یسار راه دشتی است پهناور که عرض اندشتان از زنجیره های
کوه یمین و یسار تا اقل و اکثر از یک ربع فرسنگ الی دو فرسنگ
است و طولش از شهر نهاوند الی کردوان است و کشیده شده است
از طولا از وسط مشرق و جنوب به وسط مغرب و شمال
و تمام صحرای سمت یسار راه اباد و معمور و دهات بسیار

در قراء بشمار است که در آن ناحیت واقع و رود خانه موسومه
به کادماساب که سرچشمه از ان نخت کوه کرهنی دنا با افغان است
از وسط این دشت میگذرد و رود خانه مزبوره سمت چپ
راه واقع و از پای قلعه کردوان گذشته بنواحی کرمان
شاهان میرود بفاصله سه فرسنگ از نهاوند راه دو
رشته میشود که یکی از سمت شمال به توسرکان میرود و دیگری
از سمت میانه مغرب و شمال بکردوان میرود تمامی این پنج
فرسنگ را باید رو به شمال بقدر پنجاه درجه میل بمغرب
رفت و در وسط راه رود خانه کوچکی است مسمی به تایمه
که از طرف شمال می آید و بطرف جنوب میرود بفاصله یک
ربع فرسنگ در وسط صحرا داخل رود خانه کادماساب
میشود و این از کوهستانات توسرکان جاری است بعد از عبور
از رود مذکور دشتی است فسیح و وسیع و مسطح که یاد از مفاد
والی الارض کیف سطحت میدهد و باندک مسافتی از رود خانه
مذکوره

مذکوره سمت راست راه بفاصله یک تیر پرتاب قریه ایست
مسمی به وسیج و ابابی لطفعلی خان و نیاز خان بهسوتی و در دامنه
کوه لیتی واقع است و آب رود خانه مشهوره به تایمه از حوالی
از قریه از میانه دره کوه می اید و سمت چپ راه قراء چند
واقع و ابابی اقاخان بهنک سوکلی است و جمیع از قرای مسمی
به کاریز میباشد زیرا زراعت ساکنین قرای مذکوره از کاریز است
و آب این دشت بسیار اندک است چنانچه آتش زیاد
میشود و با آب رود خانه اراضی آن دشت را میگرفت هر آینه
منافع کلی از انجا حاصل میشد و بفاصله یک ربع فرسنگ
به کردوان [illegible] رود خانه ایست که اهم از سمت شمال
می آید و بطرف جنوب میرود در حوالی قریه کردوان داخل
رود خانه کادماساب میشود و آب این رود از کوه الوند
جاری و سمت یمین راه واقع است و محاذی قریه کردوان
بفاصله نیم فرسنگ سمت میانه شمال و مشرق دهنه ایست

که کوه الوند از دهنه تا پایان و آب رودخانه مذکوره از
وسط آن دهنه جریان دارد و فاصله میانه کوه الوند و قریه
کردوان شش فرسنگ است و اصل قریه مذکوره در دامنه
پشته مرتفعی واقع که طولا آن پشته کشیده شده است از میانه
شرق و جنوب بمیانه مغرب و شمال و جمعیتش هفتاد خانوار و یک
قلعه مربع چهار برجی مع سردرب سمت میانه شمال و مغرب قریه
مذکوره واقع و محل سکنای محراب خان خزل است و قریه مذکوره
ارباب خان مذکور است و کل سکنه آنجا از طایفه خزل است

فصل نوزدهم بعد از حرکت از کردوان روانه قریه صحنه
و مسافت این راه مساوی شش فرسنگ و نیم ابتدای راه را باید
روی بشمال نقد پنجاه درجه میل بغرب رفت و باقی راهش
من اوله الی آخره روی بغرب است و بفاصله نیم فرسنگ از قریه
کردوان در وسط راه نهر است مسمی به چشمه ماهیان و جمعیتش
پنجاه خانوار است و از این ده الی قریه ماردره که وسط حقیقی راه است

راه را

راه را باید از وسط کوههای پست و پشته‌های بلند نشیبا
و فرازا عبور نمود و هنگام عبور جلوه پشته‌های مزبوره بسیار
بنظر عجیب و غریب است زیرا که کوه بر سر کوه و پشته بر سر پشته
از یمین و یسار در آمده است و تمامت کوهها و پشته‌های مزبوره
سبز و تازه و با گیاه بسیار است و از سمت یسار راه در وسط
پشته‌های مذکوره چند قریه واقع که همگی آباد و معمورند بعد از
عبور از این پشته‌ها راه سراشیب و داخل جلگه کوچکی میشود که
قلعه ماردره در وسط آن صحرا واقع است و در محاذی قلعه ماردره
رودخانه ایست مسمی برود آب نیست و نیز رود معلوم موسوم
برود ماردره هم هست و سرچشمه این رود از کوهستان بالای
کنگاور است که آبش از سمت شمال جاری آید و بطرف جنوب میرود و بفاصله
یک ربع فرسنگ از قریه مذکوره داخل رودخانه گاماساب
میشود و اصل ماردره از املاکات ارباب سلیمان خان خزل است
و بفاصله یک تیر پرتاب سمت شمال قلعه ماردره کوه پستی است که از

پنج از کوه سرچشمه ای است موسومه بسرچشمه ماروره که
ابش بسیار و از زمین جوشیده بیرون می آید و رودخانه میشود
و از سمت جنوب بفاصله یک فرسنگ داخل رودخانه کاوساب
میشود و چند ده در آن صحرا واقع است که همگی را ماروره مینامند
و جمعیت هر یک از این دهات جدا جدا از اقل و اکثر ببیست
خانوار الی شصت و اغلب زراعت آنها شلتوک و غله است
بعد از عبور از چشمه مذکوره باندک مسافتی راه داخل تنگی
میشود که بدایت از تنگ راه دو رشته است که هر دو شعبه
در ابتدای تنگ یکی میشود راه سمت شمال راه کنکوره است و راه
وسط مشرق و جنوب راه کرد وان است و در جنبین راکوههای
پست واقع که فاصله آن جبال از یکدیگر زیاده از یک تیر پرتاب
نیست و تمام آن کوهها گیاه دارد علفزار است و از قریه
ماروره الی عقبه بید سرخ راه را باید رو بفراز رفت و از
بدایت تنگ مزبور راه اندک سنگلاخ تا آنکه بعقبه مشهوره

به بید

به بید سرخ میرسد انجا راهش بسیار سنگلاخ میشود با وجود
اینکه نه نشیب و فراز و سنگلاخ کند راندن توپخانه بهیچ وجه
اشکالی ندارد سوای بالای عقبه مزبوره که باندک مشقت باید
کند راند و این مکان همیشه خوفناک و کمینگاه قطاع
الطریق ناپاک است و مستحفظ همیشه در آنجا مزبور است بعد
از گذشتن از عقبه مزبوره الی قریه صحنه راه را باید سراشیب
رفت و بین قدری از این راه اندکی سنگلاخ و باقی راه الی قریه
صحنه صاف و هموار است و تمامی این راه را از سرچشمه ماروره
الی قریه صحنه باید در وسط دو زنجیره کوه پست گذشت
و بعد از عبور از عقبه مزبوره هر قدر که پیش میرود اندک اندک
مسافت کوههای جنبین راه بیش میشود و بفاصله نیم فرسنگ
از عقبه مزبوره چشمه ای است که از تخت کوه شمالی راه بیرون
می آید و مسمی به سراب بید سرخ است و آب این چشمه نسبت
بسرچشمه ماروره کمتر و عمق و پهنش کمتر است و اینهم رودخانه

کوچکی شده بفاصله یک فرسنگ ازمیان دره های کوه داخل
رودخانه کادماساب میشود در حوالی چشمه زیبه چمن
وسبزه زاری است که در اینجا نشیمن چند خانه از ایل باغلیان
مرتع دواب واغنام آنها است واصل قریه صحنه بسیار آباد
ومعموره ودر دامنه کوه بیتی واقع شده الحق هوایش خوب
وابش مطلوب وجمعیتش دویست خانوار است وزراعت آنها
غله است وبساتین بهشت آیین بسیار در آنجاست که انواع
فواکه در آنجا یافت است ورودخانه کوچکی از وسط قریه
وبساتین مذکوره میگذرد که سرچشمه از از وسط کوههای
شمالی مسمی به دربند است وشرب اکثر زراعت وبساتین
مذکوره از آن رود است وساکنین قریه مذکوره جمیعا ازتکلی
است فصل بیستم بعد ازحرکت از قریه صحنه ورود بحاجی
اباد ومسافت راهش پنج فرسنگ تمام وبفاصله یک فرسنگ
از صحنه راه در دامنه کوه وکنار رودخانه کادماساب می افتد
کنار

کنار کوهها سمت شمال ورودخانه سمت جنوب واقع است
ونیز بفاصله نیم فرسنگ از بدایت دامنه کوه در وسط راه قلعه
ایست هشتی ومسمی به مخفی آباد که بحدودی نظر مدوری ساخته
شده واز جمله املاکات نجفقلیخان پسر حسن خان کلانتر کرمان
شاهان است واغلب زراعت آنجا شلتوک است ودر جنب قلعه
مذکور رودی بشلیه واقع شده واصل قلعه مذکوره در دامنه کوه
بفاصله یک تیر پرتاب از کوه واقع راه کوهها سمت شمال ورودخانه
سمت جنوب قلعه واقع است وراه از ابتدائی که بدامنه کوه می افتد
الی دو فرسنگ تمام باید از دامنه کوه عبور کرد وآن کوهها من
البدایة الی النهایة بدون یک درجه اختلاف سمت شمال راه
واقع شده ونیز تمامت راه من اوله الی آخره باید روی بغرب
رفت بعد از آن راه تدریجا از کوه خارج ودر وسط صحرائی
می افتد که تمامی آن دشت وصحاری چمن وسبزه زار است وبیشتر
بسیار دهاتش بسیار وزراعتش بیشمار ومسمی بچمچمال است

و تسمیه چمچمال این است که بزبان کردی چمن را چم میگویند
و چم چم یعنی چمن چمن از کثرت استعمال دشت موصوف بچمچمال
معروف شده است و تمامت زراعت دهات مذکوره شلتوک است
خاصه در وسط راه که نیم فرسنگ را باید از وسط شلتوک
زار گذشت و شرب ساکنین دهات مذکوره و زراعت آنها
از رودخانه گاماساب است که از وسط آن دشت میگذرد
و این رودخانه الی اصل بیستون همه جا باندک مسافتی با راه
همراه است با وجود اینکه چمن و سبزه زار هوایش نامطبوع و پشه
های بسیار بزرگ در آنجاست و چنانچه هوا اندکی ملایم باشد
در هیچ ساعت و شبانه صبحگاهی و زیاده نگرد توقف در آنجا
خالی از زحمت نیست و سمت میانه شمال و مغرب راه زنجیره
کوهی است که آن زنجیره متصل بکوه بیستون و در دامنه آن کوه قریه
ایست بسیار آباد و معموره و مسمی به نوچی تراره و جمعیتش یکصد
خانوار اند و ساکنین آنجا جمیعا از طایفه زنگلی است و عرصه چمچمال

محاذی

محاذی همین کوه و کوه بیستون واقع است و بفاصله
یک ربع فرسنگ به بیستون مانده در وسط راه کوه بسیار
پستی واقع و مشهور بسنگ تراشیده است تا که خاقان خلد
آشیان نادرشاه افشار بعد از شکست از دولت عثمانی از
دار السلام بغداد الی این مکان فراری و بقلعه همین کوه چند
روزی متواری تا جمعیت پریشانش متصل و از آنجا موکب سعادت
آیت را بسمت نهاوند و بلده طیبه همدان نهضت افزا فرموده قلل
و ما بدن زمانی خود سازی کرده ثانیاً با عساکر جرار خونخوار
متوجه دار السلام بغداد شده و انتقام از دو دفعه شکستش
کشیدند و این کوه چنان بنظر می آید که گویا از خارج سنگهای
بسیار بزرگ را آورده و در آنجا بر روی یکدیگر
نقل کرده باشند و بقلعه و وسطهای آن کوه هنوز آثار سنگ
آنجا هست بعد از عبور از سنگ مزبور با اندک مسافتی
رودخانه کوچکی سمت میانه شمال و شرق کوه بیستون

در دامنهٔ کوه بفاصلهٔ یک تیر پرتاب واقع و منتهی برودکرک
میباشد آبش از طرف شمال می آید و بطرف جنوب باندک فاصله
داخل رودخانهٔ گاماساب میشود و پلی مشتمل بر چهار چشمه
طاق که دو چشمه آن کوچک و دو بزرگ است بر روی رودخانه
مذکور بجهت مترددین ساخته اند که عابرین را معبر و باندک
فاصله بکاروانسرای بیستون راه بر میشوند بعد از عبور از
رود مذکور باید از بیخ کوه بیستون گذشت و هنگام عبور
از آنجا بحیثیتی بلند و معلق بنظر می آید که گویا سنگ تراشان
بدایع نگار سالها در آن کار کرده اند و عابرین را گمان
است که بر سر ایشان فرود آید و مضمون شریف مضمون و
اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم در نظر
سرای نظم میرسد و چهارده صورت در کمرگاه همین
کوه از سنگ تراشیده اند که یک نفر از آنها گویا صورت
پادشاهی است بالای تخت نشسته و باقی در پایین ایستاد

پایین

پایین تخت ایستاده سوای یک نفر از آنها که در صف ایستاده
گان زیر پای تخت نشسته و در دست تضرع و ابتهال در حضور
آن پادشاه با جلال نگاه داشته و با نهایت ادب حرف میزند
و از قرار خارجه چنان مشخص میشود که گویا این شخصی که در
پیش روی ایستاده گان زیر پای تخت نشسته ایلچی باشد
که از دولتی بخدمت این پادشاه آمده باشد و این تصاویر را
نه چنان سنگ از سنگ تراشیده و صنایع عجیب و غریب در
آنها بکار برده که ما فوقی بر آن متصور باشد الحق از حیز تعریف
بیرون و مستثنا است بیش از آنست که بتوان در این اوراق
تحریر کرد حقیقت مانی نقاش شاگرد دبستان صانع
این صنعت بوده و این تصاویر بمراتب از تصاویر تخت جمشید
فارس بهتر بنظر آمد و لباس آنها لباس قدیم ایران و شبیه به
لباسهای تصاویر تخت جمشید است و سمت یمین همین تصاویر
را باندک فاصله کمرگاه کوه را تراشیده که ناتمام مانده است

و طول آن تراشیدگی از روی حقیقت و بصیرت که ملاحظه شد
یکصد و هفتاد ذرع و عرضش نود الی یکصد ذرع تخمیناً بنظر آمد
و بالای همین تراشیدگی را بفاصله سی چهل ذرع از محوطه کوه
سنگهای بزرگ را بر روی هم بطور یکدیگر نهاده اند تخت درست
کنند که اراده داشتند باتمام نرسیده و از این آثارها مشخص میشود
که پادشاه آن عصر که خسرو بوده میخواست ایجاد تختی درست
کند که نیم تا یک فرسخ کاهش باشد و اصل این کوه سمت شمال
واقع است و روی آن تراشیدگیها جنوب و محاذی کاروانسرائی
که در محوطه همین کوه بجهت قوافل و مترددین ساخته اند
واقع شده و فاصله کاروانسرای مزبور الی بیستون یک تیر
توپ شش پوندی است و بیستون کاروانسرا قریه ایست مسمی
بشهر نو و جمعیتش شصت خانوار است و سمت مشرق و جنوب
این کوه در دشتهای صحرا و دامنه های جبال دهات بسیار
و قراء بسیار واقع و جمعیت دهات مزبور از اقل و اکثر
بیست

بیست الی شصت خانوار است و زراعت آنها بسیار و اکثرش
غله و شلتوک و بسیاری آنها بسیار اندک و کل این زراعت
آبادی جزو چمچمال است بعد از عبور از بیستون با یک فاصله
راه در میانه دو رود نجیره کوه می افتد که فاصله نجیره از کوهها
از یکدیگر زیاده از یک نیم فرسخ نیست در نجیره بین راه کوه
بیستون است که از نجیره همه جا همراه و متصل رکه راه پیش
میرود فاصله کوهها از یکدیگر بیش میشود و اصل جاجمی لعاد سمت جنوب
راه با یک فاصله در دامنه پشته مرتفعی واقع شده که طول آن
پشته کشیده شده است از میانه مغرب و شمال الی میانه مشرق و
جنوب و سمت شمال نجیره کوهی است که از نجیره متصل است
بکوه بیستون و جمعیت این ده چهل خانوار و زراعتشان اندک است
و سمت غربی و شرقی قریه مذکوره دهات چند واقع که جمعیت
آنها هم بقدر همین و زراعتشان زیاده بر این نیست و اکثر
زراعت آنها غله است **فصل بیست و یکم** بعد از حرکت

از حاجی آباد روانه دار الدوله کرمان شاهان و مسافت این
راه مساوی چهار فرسنگ تمام و تمامت راهش صاف و هموار
و اندک سراشیب است در عرض راه قدری نشیب دراز رو
روی بمغرب میرود و سمت یمین راه بفاصله یک ربع فرسنگ
زنجیره کوه مرتفعی است که مسمی بکوه پرّد میباشد و این
زنجیره متصل بکوه بیستون است و طول این کوه کشیده شده است
از مغرب بمشرق و هر قدر که راه پیش میرود فاصله آن از راه
بیشتر میشود تا بحدی که سه یک فرسنگ فاصله بهم میرساند و سمت یسار
راه زنجیره های کوه پستی است که فاصله آنها هم از راه زیاده
از آن نیست و بفاصله یک فرسنگ تپه مانند رودخانه ایست
سنی جدید تر سو که آبش از میانه شمال و مشرق از کوهستان کردستان و هم جاری
جاری بجنوب و بفاصله پنج شش فرسنگ در حوالی بلوک سزیروند
آباد داخل رودخانه کاماسانبه شده ابتدا بجنوب میرود و آب
این رودخانه بسیار شیرین و خوشگوار و ماهی بزرگ و علف تبش
از مفاد

از مفاد هذا عذب فرات بارد میدهد و چون عمق رودخانه ندکرد
از سطح زمین تقریبا چهار پنج ذرع است و هیچ جا بغیر از نمیگیرد
مطلقا از آن زراعت نمیشود و بکار نمیخورد و ماهی بسیار در
آن رود است که اهالی کرمان شاهان هر روزه گرفته و ببازار
میفروشند و بر روی رودخانه پلی است مشتمل بر یازده
چشمه طاق که شش چشمه آن بزرگ و پنج چشمه آن کوچک و این
طور که چشمهای بزرگ و کوچک را یک در میان ساخته اند
و سطح چشمهای بزرگ سطح رود است و سطح چشمهای کوچک
سه ذرع از کف رودخانه مرتفع است در این فصل که موسم
تابستان و اوایل برج اسد بود از جمیع چشمهای بزرگ آب
جاری بود و در موسم بهار که سیلاب کوهستان از حوالی دیگرها
در آن جاری میشود از تمامت چشمها آب عبور میکند بعضی اوقات
سطح آب زیاد میشود که از اطراف فقط منفذ آب صحرا را
فرو میگیرد و هیچ موسم بدون گذرگاه نمیتوان از آنجا عبور کرد

خاصه هنگام طغیان آب که سوای عبور از پلهای دیگر عبور شی
ممکن نیست واز حوالی رودخانه مذکوره الی شهر کرمانشاهان اطراف
راه یمیناً و یساراً آباد و معمور و دهات بسیار و زراعت بیشمار
واقع و اکثر زراعت آنجا فله است و تمامی زراعتشان نخل است
و باغات کرمانشاهان نسبت بزراعتشان بسیار اندک است

فصل بیست و دویم

بعد از ورود بدار الدوله کرمانشاهان
مدت هفتاد روز حسب الامر همایون در آنجا توقف و آنچه در حومه
و شهر کرمانشاهان بنظر دقت ملاحظه شده این است
که درین صفحه مسطور است واصل بلد کرمانشاهان شهریست
بدون حصار و خندق سوای سمت جنوب شهر که حصاری ترکی
مع خندق دارد و باقی اطراف شهرش بی حصار و سمت شمال شهر ارکی
واقع که داخل شهر از اندرون و بیرون شهر است و تمامت خانهای این بلد
بدون پشتهای پست نیم ساخته شده و در اکثر خانها
آب روان جاری نیست و نیز رودخانه کوچکی از وسط شهر میگذرند

که ابشی

که ابشان مغرب می آید و بسمت مشرق در خندق جنوب شهر
افتاده میگذرند خانهای مسکون این شهر بیچها به نمط دسیدف
ارباب کمال و منابع بهیچ وجه در آنجا مشاهده نشد و مردمانش
جمیعاً از ایلات و روستائی هستند و مطلقاً انسانیت بیرون
افغانکشند گویا از جنگلستان یا از کوهستان انها را آورده و در آنجا
جای داده اند و کل سکنه شهر کرمانشاهان و توابع از هفت تیره
خارج نیستند اول طایفه کوران که بحسب شجاعت و سخاوت از
سایرین برتری دارند دویم کلهر سیم لیشترج ایضاً پنجم زنگنه
چهارم باباجلالی پنجم الوار حسن خانی ششم الوار جنم
آبادی هفتم کرد و هر یک از طوایف مذکوره طایفه ها
جزو دارند خاصه زنگنه که هشت طایفه جزو ایشان است
و کلاً قطعاً مشهور به زنگنه اند در رئیسای قوم طوایف مذکوره
کلا ساکن شهر نه و سالی دو سه دفعه در میان ایل خود رفته
مالیات راجع اوری کرده بعد از دیدن روانه شهر میشوند

لیکن بسیار مردمانی فهم نامعقولی هستند که با مادام حیات معاشرت

با انسان نکرده اند در زراعت بسیار در حومه این شهر واقع دهکی

بخش است و بسایش لیکن اندک است و بفاصله یک فرسنگ از

شهر سمت شمال پای رودخانه قره سو شهر خرابی است که شهر

شهر کهنه میباشد که با کرمان شاهان اول جا باشد که بهرام شاه

ملقب بکرمان شاهان باعث البنیه آن بوده و حال مخروبه است

و بنی بفاصله یک فرسنگ از شهر سمت میانه شمال و مشرق بقدر

پنجاه درجه میل بشمال کوهی است مرتفع که زنجیره اش متصل بکوه

بیستون میباشد و در دامنه آن کوه قریه ایست مسمی به وستان

و جمعیتش یکصد خانوار است و سمت شمال قریه مذکوره بفاصله یک

نیم میدان از تخت کوه چشمهای آب جاری و آبش بسیار صاف

و مصفی و سنکهای و جیوه دارد و با عدم غلظت و آب مذکوره

رودخانه بسیار کوچکی یا نهر بسیار عظیمی شده بفاصله نیم فرسنگ

داخل رودخانه قره سو میشود و بالای چشمهای مذکوره در طاق

که یکی

که یکی کوچک و دیگری بزرگ تر است از کوه تراشیده اند و اندرون

هر دو طاق مصور و نقش بیهای اند و در طاق بزرگی بسیار است

از آنجمله سمت محاذی پیش رو در بالا استک نقشه نقش است

که یکی که یکی از آنها اناث و دیگری ذکوره اند و در تحت همین ستّه

صورت صورت سواری است که در بالای اسب نشسته و نیزه

بدست راست و سپری بدست چپ دارد و یک پای اسبش شکسته

شده است و سمت یمین همین تصاویر صورت مرحوم محمد علی میرزا

و محمد حسین میرزا و آقا غنی خواجه ایشان است و خود محمد علی

میرزا در بالای صندلی نشسته و آن دو نفر در نزد متشل ایستاده

اند و در تحت صورت مرحوم محمد علی میرزا الی سطح زمین همان

طاق شکارگاه است و محاذی همین شکارگاه که سمت یسار باشد

از بالای طاق الی پایین نیز شکارگاه است و تصاویر شکارگاه مرغوب

از قبیل اسب معروف داهو و فیل وغیره کوش و کوره خر علی هذا القیاس

است الحق بسیار رنگی تراشیده اند و بالای بیرون این طاق سمت

بیمین و یسار صورت نقش شده است که کتف یکی از آنها از کوه شکسته شده است
وطاق کوچکی که سمت یسار این طاق واقع است نیز در اندرون نقش
دو صورت نقش است که در پهلوی هر دو صورت بخط پهلوی
نوشته اند و آنچه حضرات فرنگ ترجمه آن نوشته جات را
نموده اند این است که این مکان حسب الفرمایش بهرام شاه ملقب
بلقب کرمان شاه ساخته شد و این صورت هم صورت
بهرام شاه است و این فقره یقیناً صحیح و بدون اختلاف است
زیرا که صاحب تاریخ معجم ذکر این فقره را مفصلاً نموده که شا
پور که یکی از پادشاهان فرس است پسری بود بهرام نام بعد
از آنکه شاپور از صدمه ستون خیمه هلاک شد همان روز
امیران مملکتش بهرام پسر او را که ملقب بکرمان شاه داشت در جای
او به تخت سلطنت نشانیده قایم مقام پدر شد و در مدت
سلطنت نهایت عدل و بذل و احسان نمودی و سبب آنکه بکرمان
شاه اشتهار داشت این بود که در زمان حیات پدر والی

وحاکم



وحاکم دار الامان کرمان بود و اهل آن خطه بوسیلت عدل
و انصاف و حسن اخلاق و شمول اشفاق او مستظهر و در آن
مرز و بوم قبول عامه تمامی داشت بعد از فوت پدر شهر
کرمانشاه کهنه را بنا نهاده و مسمی بکرمانشاه کرد و اینکه مدت
سلطنتش در زعم اهل تاریخ یازده سال بود بعضی گویند
که بر دست یکی از خویشان که با او غرضی داشت به تیر کشته شد
و امثال این احوال از عادت دهر و خوی بد روزگار بدیع
نیست ؛ چه آنکس که دامن فراهم گرفت ؛ چه آنکو که شمشیر عالم
گرفت ؛ کس از مکر دستان حاسد نرست ؛ که بنیاد اهل حسد
باد پست ؛ مجملاً آن طاقها موسوم بطاق وستان است چون
بعضی از کارهای آنجا ناتمام مانده است از آثارش ظاهر است
که بهرام شاه میخواست آنجا را زیاده بر اینها درست کند
و صنایع بکار برد که گاه گاهی تفرج گاهش باشد تمت الکتاب

بعون الله الملک الوهاب الحمد لله وحده و...
و الحمد لله ...